



آخرین دفاع

حسرو روزبه

عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران

در دادگاه نظامی

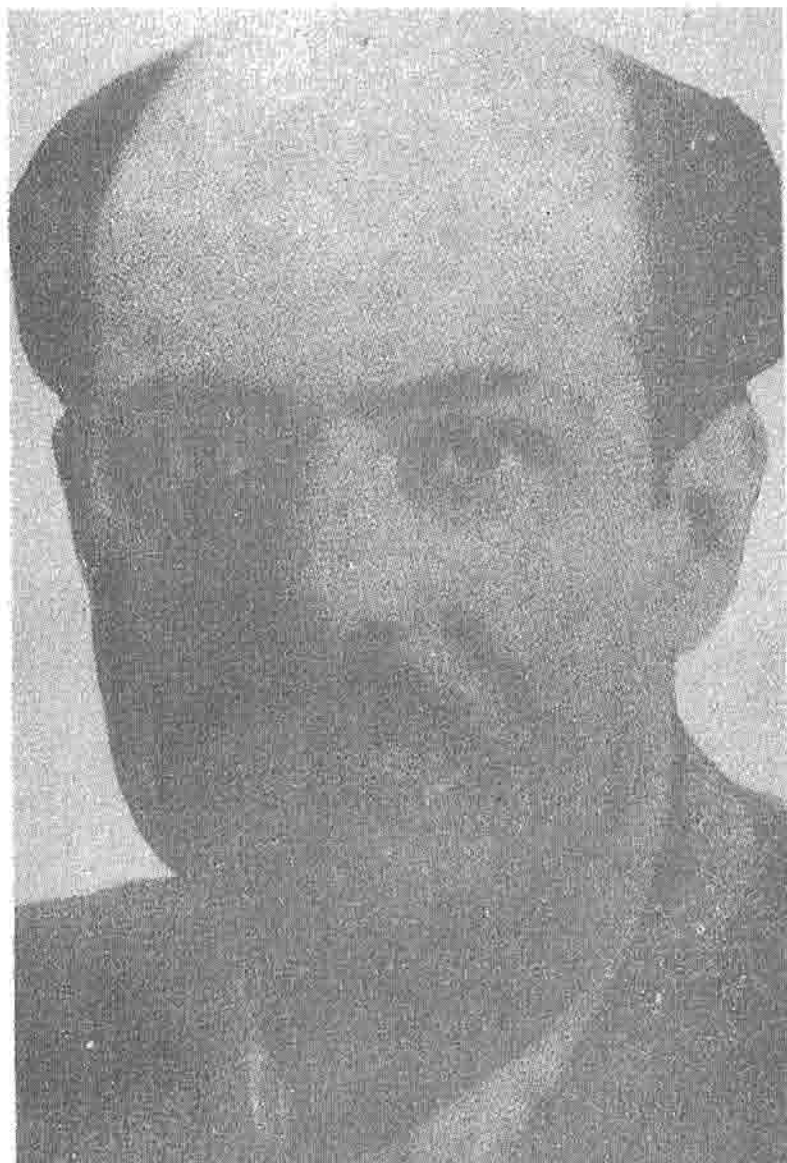
متن آخرین دفاع

رفیق شهید خسرو روزبه

عضو کمیته مرکزی حزب توده هی ایران

درد ادگاہ تجدید نظر در رستہی نظامی بضمیمہی مقدمہی
دفاع رفیق شهید خسرو روزبه درد ادگاہ بدوی نظامی

چاپ چهارم
از انتشارات حزب توده ایران
سال ۱۳۵۸



به زندگی تو به حزب افتخار میگردی
کنون به نام تو حزب تو افتخار کند

”من باقتضای آتشی که بخاطر خدمت به خلقهای ایران
درد رون سینه ام شعله می کشد، راه حزب توده ی
ایران را برگزیده ام و باید اذعان کنم که جانم،
استخوانم، خونم، گوشتم، پوستم و همه ی تار و
پود وجودم این راه را راه مقدسی شناخته است و تمام
سلولهای بدن من و تمام ذرات وجودم توده ای
است. من عاشق سوسیالیسم و عاشق صادق آن
هستم.”

خسروروزیه - از آخرین دفاع درد ادگار تا تجدید نظر

СЕРДЦЕ ВРУЧЕННОЕ БУРЯМ

...И ЖИЗНЬ БУРЯМ И СМЕРТЬ
...ПАРТИИ ПРАВА

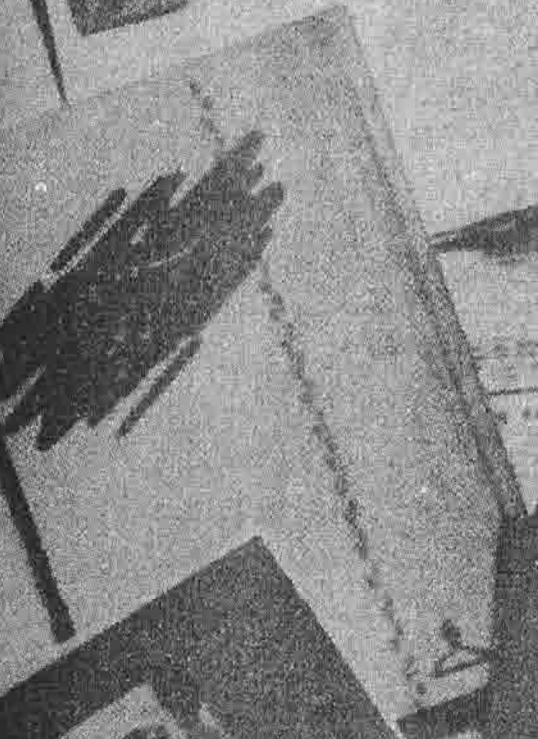


СЕРДЦЕ ВРУЧЕННОЕ

ЧЕЛОВЕК, СТАВШИИ ЛЕТЕЛИСЬ



Мир
...
...



...
...
...



ТУРАНАЛАРА
ТАШКЕНТА
УРАК

خسرو روزبه

وبازپسین سخنانش

گرانیهاترین ارشیه ای که رفیق شهید خسرو روزبه عضو کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران و قهرمان ملی کشور ما از خود باقی گذاشته، همانان سخنان آتشین و پرشوری است که وی در آستانه ی مرگ بدفاع از حزب خود و مردم ستمدیده ی میهن خویش، در دوران مخوف اختناق و ترور، در دادگاه در بسته و فرمایشی نظامی اد کرده است. کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران بسی شادمان است که این اسناد پراچ را اکنون در اختیار همه ی رفقای حزبی، همه ی مردم ایران و سراسر جهان قرار میدهد. این اسناد بهتر از هر توصیف دیگری میتواند قدرت روحی مردی را که در برابر خطر حتمی مرگ از تابناکترین آرمانهای انسانی با هیجانی عالی مدافعه میکند نشان دهد. این اسناد بیشک در پرورش والاترین صفات قهرمانی و جانبازی در هم میهنان مائو تیری ژرف خواهد داشت و نقش خود را از جهت برانگیختن بهترین شورهای انساندوستی و میهن پرستی ایفاء خواهد نمود.

رفیق روزبه در آخرین دفاع خود در دادگاه تجدید نظر توصیف جامعی از سیر زندگی خویش بدست میدهد و با دقت تشریح میکند که چگونه محرومیتهای حیات شخصی او از طرفی و مشاهده ی مشقات و مصائب تلخ توده های زحمتکش از طرف دیگر او را از درک محدود مضمون زندگی به درک عمیق آن، از استنباط تنگ مایه ی وظایف بشری به استنباط وسیع و پر دامنه ای رهنمون میشود، او را از مردی که ممکن بود در جاده ی خاموش خدمات نظامی و علمی گام بردارد بمردی که خواستار طوفانهای عظیم اجتماعی و تحولات ژرف تاریخی است، مدل میسازد. وی میگوید:

"خبرایاتی که بدینگونه در دوران زندگی بر روح حساس و تامل پذیر من وارد آمد فکر و روح مرا بکنگاش در باره ی وضع زندگی طبقات محروم واداشت. من دیگر آن خسرو روزبه نبودم که میخواست از طریق تالیف و ترجمه و اکتشاف بجامعه خدمت کند، بلکه یکبار منقلب شدم. طوفان عظیمی اعصاب و روحم را تحت استیلای خود گرفت. فکر محدود و خدمت های جزئی را بکنار گذاشتم و تصمیم گرفتم کار را از ریشه و اساس اصلاح نمایم تا به بدبختی میلیونها نفر از هم میهنانم پایان بخشم."

رفیق روزبه در دادگاه نشان میدهد که تعلقش به اندیشه ی علمی سوسیالیسم محصول وقوف وی بر دلهای جامعه و درمانهای واقعی آن در دهها بوده. روز به به اعتقاد و پیوند خود، به اندیشه ی تابناک سوسیالیسم علمی مباحثات میکند و از آن اندک پروا نماند که در برابر دشمنان خویش، در برابر چاکران استعمار و ارتجاع یا استواری تمام شیفتگی خود را نسبت براه سوسیالیسم اعلام دارد و آنرا مهمترین محرک انگیزه ی کلیه ی اعمال حیاتی خویش بشمرد. روزبه در این مورد دادرسان دادگاه نظامی را مخاطب ساخته میگوید:

"اگر عاشق و شیفته ی سوسیالیسم هستیم، با تمام عقل و شعور و منطق و درایت خود برتری اصول آنرا بر سایر رژیمها احساس کرده ام و محرک من در هر عملی که انجام داده ام، آرزوی تحقق این اصول و بالنتیجه ایجاد بنای نوین برای جامعه ی ایران و سرانجام تأمین سعادت و رفاه و سربلندی و آزادی و شرف ملت عزیزم بوده است."

رفیق روزبه ورود بصوفی حزب توده ی ایران را که وی باشوری بی پایان میستاید ثمره ی حتمی و ضروری منطق حیات و قلّه تکامل فکری خود و لحظه ی انتخاب قطعی و نهائی شاهراه حیات انسانی خویش میدانند و در این زمینه این جملات لرزاننده را که از انوار ایمانی بی تزلزل سرشار است بر زبان میروانند:

"من با اقتضای آتشی که بخاطر خدمت به خلقهای ایران در درون سینه ام شعله میزند، میکشد، راه حزب توده ایران را برگزیده ام و باید اذعان کنم که جانم، استخوانم، خونم، گوشتم، پوستم و همه ی تار و پود وجودم این راه را راه مقدسی شناخته است و تمام سلولهای بدن من و تمام ذرات وجودم توده ایست."

رفیق روزبه در قبال اتهامات گوناگونی که به حزب پرفخر ما وارد میسازند و هدف از آن انکار میهن پرستی عمیق حزب ماست زبان به مدافعه میگشاید و با گردنی افراخته چنین میگوید:

"حزب ما حزب استعمار شکن و مدافع استقلال و تمامیت ارضی خاک کشور است. مقاصد اجتماعی حزب ما همه از منبج بشر دوستی و احترام به انسانیت و خدمت به مردم آب میخورد. ما میخواهیم برای همیشه به استثمار انسان از انسان که مادر همه ی مفاسد اجتماعی است خاتمه دهیم."

در آخرین دفاع خود رفیق شهید روزبه به مدافعه از "تشکیلات افسران آزاد یخوای ایران" — سازمان نظامی وابسته بحزب توده ی ایران که خود وی از بنیاد گذاران آن بود میپردازد و ماهیت میهن پرستانه ی این سازمان را توضیح میدهد. وی از ضرورت اجتماعی و قانونی مداخله ی ارتش در سیاست و شرکت افسران و سربازان در تعیین سرنوشت میهن مدافعه میکند و دعاوی پوچ هیئت حاکمه رادرباره اینکه گویا ارتش حق ندارد و نباید در سیاست مداخله ای داشته باشد درهم میکوبد و بهیچ و پوچ مبدل میسازد و با استدلال مقنعی نشان میدهد که عملاً ارتش رادخدمت بدترین سیاستها، یعنی سیاست ضد ملی و خائنانه ی هیئت حاکمه نگاه داشته اند. رفیق روزبه افسانه ی "نظم و آرامش و امنیت" را که هیئت حاکمه آنرا ساتر جنایات و غارتگریهای خود قرار داده و تحت این عنوان از احساسات میهن پرستانه ی افراد ارتش برای متوجه کردن نیروی آنها علیه خلق سوء استفاده میکند، برملا میسازد. این بخش از مدافعات رفیق روزبه در واقع زبان حال یک افسرانقلابی است که به عمیقترین نیازهای اجتماعی و روحی اکثریت مطلق ارتش ایران کاملاً وقوف دارد و وظیفه ی خویش میشمرد که صلاحی حق افسران میهن پرست ایران را در دادگاه جنایت بار کودتا بردارد و از حقوق اجتماعی افراد ارتش و از آنها همسرخونهای پاک که در این راه ریخته شده است مدافعه کند. در همین جاست که رفیق روزبه با دلاسی روشن و مستندی عمق میهن پرستی حزب ما را مبرهن میسازد و بی پایگی سخن بهتانگران را که منکر این واقعیت اند مستدل میسازد و در عین حال نشان میدهد که چگونه طبقه ی حاکمه با تسلیم کشور به استعمار طلبان و ارزانی داشتن ارتش ایران به مستشاران امریکائی اسناد قوی بیگانه پرستی و جاسوسی و خیانت خود را ارائه میدهد. رفیق روزبه در دفاع از حیثیت و غرور ارتش ایران که دستخوش تحقیر

مشافان امریکائی است چنین می نویسد :

"بعنوان يك افسرداشكده دیده و مربی دوهزارنفر از افسران ارتش ایران اعلام میکنم که افسران ایرانی از لحاظ هوش و فراست و قدرت ابتکار سرعت درک و حسن تشخیص و پایه ی معلومات بهیچوجه از هیچیک از افسران ارتشهای جهان چیزی کم ندارند و اگر شرایط مناسب تحصیل برایشان فراهم گردد و تشویق به تحصیل شوند میتوانند در حد زنده ترین افسران جهان باشند. باوجود این واقعات ما سف می شد م وقتی میدیدم فلان درجه دار بیسواد امریکائی چندین برابر فلان افسر تحصیل کرده ی ایران از صندوق ارتش ایران حقوق میکبرد و بعد ازوه کرایه خانه و ماشین نويس و اتوموبیل و کلفت و نوکرهم در اختیارش می گذارند. ارتش ایران باوجود افسران باسواد و تحصیل کرده ی زیادی که دارد بهیچوجه محتاج به این باصطلاح مستشاران نیست."

رفیق روزبه از تاریخ حزب توده ی ایران و تلاشهای مقدسش در راه آزادی خلق واز جنبه دموکراتیک آذربایجان وکردستان مدافعه میکند و سفسطه های موزیانه ی دشمنان را یکی پس از دیگری مردود میسازد و آنگاه باخوش بینی انقلابی سخن از آن روزی میگوید که ابرهای سیاه ارتجاع از آسمان نیلگون میهن مارانده شوند و خورشید حقیقت و عدالت در آن باشکوه تمام و وارسته از سحابهای تاریک بدرخشد. وی میگوید :

"هرگز لگه ی ابر نمیتواند موجودیت خورشید را نفی کند و پس از لحظهای پرتو مستقیم خورشید بهمه گرمی خواهد بخشید. اگر از لحظه اسم میرم مقصودم لحظهای تاریخی جوامع بشری است که عمر دراز دارد و چندسال در قبال سن تاریخی آنها در حکم لحظه ای محسوب میشود. بدون تردید این طوفانها فرو خواهد نشست و حقایق عریان خواهد شد. جامعه ی ایران روزی رانیز خواهد دید که آزادانه در باره ی اینگونه مسائل بحث کند و نظرات خود را ابراز دارد. آنروز چند ان دور نیست."

رفیق روزبه در دفاعیات خود طی مباحث مفصل و مستدل نشان میدهد که چگونه اصول قانون اساسی زیر پا گذارده میشود و چگونه مشروطیتی که بهترین مبارزان آزادی رابه "قیام" علیه آن متهم میسازند افسانه ای بیش نیست و از آن جز نمای بد نمائی، باقی نمانده است. روزبه می بیند که سیستم دوحزبی رژیم کودتاقادر نیست مردم راکه حزب توده ی ایران در اندیشه و قضاوتشان تا به تیری عمیق باقی گذارده است فریب دهد. وی اطمینان دارد که دروغهای گزافگویانه ی شاه خون آشام در قبال واقعیت سرسخت محکوم برسوا شدن است. رفیق روزبه در این بخش از مدافعات خود از حقوق اجتماعی زنان که نیمی از جامعه ی ما هستند با شور تمام دفاع میکند و نقش برجسته ی زنان ایران راپیاد آور میشود. رفیق روزبه مسخره ی انتخاباتی رادر کشور ما بر ملا میسازد و ماهیت مجلسهایی راکه در آن چاکران دولت را بعنوان نمایندگان منتخب ملت جا میزنند، روشن میکند. رفیق روزبه نشان میدهد که اصول قانون اساسی در باره ی مصونیت جانی و مالی افراد چگونه باخسوت پایمال میشود. چگونه رژیم کودتا بمتابسه دیو خشمگین تازیانه ی خونین در دست دارد و با آن پیکررنجور ملت راشب و روز میکشد. رفیق روزبه میگوید مشروطیت ایران شیرینی یال و دم و اشکمی است و همچنان که چنین شیرین وجود خارجی ندارد قیام علیه مشروطیت ایران که مضمون اساسی اتهام علیه افراد توده ایست دروغ پیدرمانه ای بیش نیست.

دفاعیه ی رفیق روزبه با توصیف عمیق از وظیفه ی فرد انقلابی در مقابل خطر مرگ پایان می یابد. رفیق روزبه که بمشابه یک دوست از خلق و سعادتش، شیدای زندگی و زیباییهای آنست، هنگامی که می بیند در چنگال دشمن در مناسبتنهاراه گریز وی از مرگ بهتان بستن به جیب خود، خوار کردن عقیده خویش، تملق از شاه سیه دل و جبهه سائی در برابر خصم تبه کاراست، آتی تردید در این نمیکنند که باید نام حزب و عقیده را سر بلند نگاه دارد و با سرفرازی به آغوش مرگ بشتاید و بدینسان در بار گناه جاوید شهیدان راه حقیقت و عدالت که در تاریخ دیرینه و پرشور میهن ماعدادشان اندک نیست گام بگذارد. رفیق روزبه اندیشه ی خود را در این زمینه بشکل زیرین بیان میدارد:

”مردن بهر حال ناگوار است، بویژه برای کسانی که صاحب عقیده هستند و قلبشان آکنده از امید به آینده، امیدیه آینده ی روشن و تابناک است. ولی زنده ماندن بهر قیمت، بهر شرط نیز شایسته ی انسانها نیست. زیرا هرگز نباید راه هدف را منتفی سازد. اگر زنده ماندن مشروط به هتک حیثیت، تن دادن به پستی، گذشتن از آبرو، پانهادن بر سر عقاید و آرمانهای سیاسی و اجتماعی باشد مرگ صدبار بسر آن شرف دارد.”

رفیق روزبه در سراسر دفاعیه ی خود از اشعار و گفتار آبدار شعرای بزرگوار ایران بویژه حافظ و سعدی و علی الخصوص سعدی استفاد ه میکند. این ابیات پرشور که مشوق جانبازی و وفاداری به حقیقت است در میان جملات شعله ور دفاعیه ی رفیق روزبه عمق معنای خود را بیشتر نشان میدهد. دفاعیه ی رفیق روزبه متضمن یک سلسله اطلاعات جالب درباره ی زندگی وی، کیفیت دستگیری وی، شرایط محسنتان زندان، وضع محاکماتی او و نیز کیفیت شکنجه و قتل رفقای شهید زاکاریان، کوچک شوستری و سالاخانیان است و پرده از روی جنایات سیاه رژیم کودتا بر میدارد. ماقرائت و بررسی دفاعیه ی عالی رفیق روزبه و پخش هر چه وسیعتر آنرا به همه ی هم میهنان توصیه میکنیم. باید از خسرو روزبه طریقه ی جانبازی و وفاداری به آرمان خویش را آموخت. بگذارد چهره ی پرفروغ وی خلق ما را در پیکار مقدس الهام بخشد. شایان ذکر است که رفیق شهید روزبه در دفاع سنجیده و پرارزش خود در برخی مسائل نظری و غیره یک سلسله استنباطات خویش را بیان میدارد که گرچه قابل بحث است ولی در هر حال حاکی از اندیشه ی صمیمانه ی یک فرد انقلابی است. این مطالب بهیچوجه منافق آن نیست که دفاع رفیق روزبه را دادخواست مستدل، پرارزش و پرشور خلق، علیه هیئت حاکمه و رژیم منفور و خونین کودتا بشمریم.

مقدمه دفاع در دادگاه بدوی

دادرسان محترم!

من اکنون در برابر دادگاهی بپاخاسته ام و تحت محاکمه قرار گرفته ام که قرار است بیکسی از مهمترین پرونده های تاریخ قضائی ایران رسیدگی نماید. اگر من پرونده ای خودم را مهمترین پرونده ای تاریخ قضائی ایران میدانم، نه بخاطر آنست که بخوایم برخورد بیالم و فخرکنم زیرا از روی باطنی من این بوده است که آمال و مقاصد سیاسی و اجتماعی و هدفهای حزیم بدون دست زدن با اقدامات فوق العاده جامعه ای عمل پیوشد و حتی در بسیاری از موارد با قوانین مشروطه ای ایران منافات و تباین پیدا کنند ولی از عمل تا از روی فاصله بسیار است. زندگی اجتماعی و مبارزه ای که جز "لایفنگ" آنست و همچنین مقاصد طبقات گوناگون در برابر خواسته های طبقات دیگری که منافعشان از هر حیث باید یکترتاقض و تضاد دارد، مقاومت طرفداران اصول کهن در برابر استقرار اصول نوین و همچنین تلاش پایان ناپذیر طبقات محروم و گرسنه بخاطر تحصیل و تأمین زندگی مرفه و سعادت بخش، الزامات شرایطی بوجود میآورد که برخورد و اصطکاک طرفداران عقاید مختلف را ولوانکه این برخورد و اصطکاک محدود و کم دامنه باشد ناگزیر میسازد. در چنین شرایطی خواه ناخواه اعمالی صورت خواهد گرفت که ممکن است از پشت عینک طرفداران عقاید معین عین خیانت و جنایت و در زیر ذره بین هواخواهان عقاید مخالف عین خدمت و افتخار باشد. سراسر پرونده ای من حاکی از همین معنی و نشانه ای اصطکاک لاینقطع و مداوم عقاید گوناگون است که در مواردی نیز منجر بحوادثی گردیده است که پرونده ای من بر اساس آنها تنظیم شده است. من در تأکید این مطلب بجای خود صحبت خواهم کرد و اینک دنباله ای این مطلب را میگیرم که چرا پرونده ای من مهمترین پرونده ای قضائی ایران است.

بنظر من اهمیت یک پرونده در درجه ای اول منوط به ماهیت آنست. بخوبی واضح است که نمیتوان پرونده ای را که مثلاً درباره ی تهیه ی روغن تقلبی یا مخالفت با مراسم دفن اموات تشکیل یافته است با پرونده ای که بر اساس اتهام "تزلزل صمیمیت قوای مسلح نسبت به کشور" یا "بهمزدن اساس حکومت و تاج و تخت" یا "شرکت در یک سازمان سیاسی انقلابی" تهیه گردیده است هم سطح و هم ارزش آنست. در درجه ای دوم، اهمیت یک پرونده بستگی به شدت مجازاتهای درخواستی دارد. در پرونده ای من دو بار تقاضای اعدام، یکبار تقاضای حبس ابد با اعمال شاقه و بیش از ده بار تقاضای حبسهای گوناگون تا د بی بی و مجرد و بیکار گردیده است. بنابراین از حیث شدت مجازاتهای درخواستی میتوان بجرئت مدعی شد که کمتر متهمی در معرض چنین تهدیدی قرار گرفته است. در درجه ای سوم باید از کثرت اتهامات و تنوع آنها نام برد. این حقایق نشان میدهد که پرونده ای من یک پرونده ای عادی و پیش پا افتاده نیست و به همین جهت مسئولیت وجدانی دادرسان محترم در قبال آن فوق العاده عظیم و بزرگ است و ایجاب مینماید که به متهم و وکیل مدافع او امکانات کافی برای دفاع و شکافتن مطلب و تشریح غل و موجباتی که منشا این اتهامات هستند داده شود.

آیا کسی که متهم است علیه قوانین مشروطیت قیام و اقدام کرده، حق ندارد در جریان دادرس از امتیازاتی که همان قوانین باو داده اند، بهره مند گردد؟ بنظر من چنین متهمی میتواند و باید از اینگونه امتیازات استفاده نماید. متهم بموجب هر قانونی که محاکمه میشود میتواند از امتیازات همان

قانون نیز برخورد ارگردد : من اگر بموجب قوانین برزبل و کوبا و حبشه یا بموجب قوانین یکی از جوامع فرضی کره ی مریخ هم تحت محاکمه قرار میگرفتم ، میتوانستم از حقوق و امتیازات مندرج در آن قوانین که بنفع متهم است استفاد ه کنم ، تاچه رسد به قوانین میهن عزیزم ایران که بموجب آن بازداشت و تحت پیگرد قرار گرفته ام . من این بحث را باینجهت پیش کشیدم که احساس میکنم چنین روحیه ای وجود دارد و وجود چنین روحیه ای بحق دفاع من تاکنون لطمه ی شدیدی زده است . من ولوانکه مخالف حکومت مشروطه ی ایران باشم ، بموجب همان قوانین مشروطیت که بخاطران تالب پرتگاه مرگ کشانده شده ام و بزودی نیز اعد ام خواهم شد ، حق دفاع دارم و این حق فقط هنگامی تأمین خواهد شد که پاسداران مشروطیت ، دادرسان محترمی که بقوانین مشروطیت اعتقاد دارند و حامی و پشتیبان آن هستند و افسرانی که لباس سربازی بتن کرده اند تا از اساس حکومت دفاع کنند و درعین حال قاضی دادگاه نیز هستند ، اصول مشروطیت را طبق النعل بالنعل رعایت کنند و علا نشان دهند که دارای طرز فکر متهم نیستند و الا بین من که متهم به مخالفت با قوانین مشروطه هستم و قضات محترم که مؤمن به اصول مشروطیت و مذافع آن هستند چه فرقی میتوان قائل شد ؟ از قدیم گفته اند اجترأم امامزاده رامتولی نگه میدارد . آیامن نباید انتظار داشته باشم که پاسداران مشروطیت خود طبق قوانین مشروطه عمل کنند و اصول و قوانین مشروطیت را دستورالعمل کار خود و قضاوت خویش قرار دهند ؟ البته این انتظار کاملاً بیجاست . هرکس باید چنین انتظاری داشته باشد ، اعم از آنکه موافق یا مخالف قوانین باشد ، اعم از آنکه مرتکب عملی برخلاف قانون شده باشد یا نشده باشد . ولی حقیقتش را بخواهید آتمسفر دادگاه حاضر این احساس را در من بوجود آورده است که پایمال شدن حقوق قانونی من امری مباح تلقی میگردد . اجازه بفرمائید کلیات را کنار بگذارم و موارد منجزی را که این احساس را بوجود آورده است توضیح بدهم و نظر انصاف دادرسان محترم رابه آن جلب نمایم .

۱ - تضييع حق من در مورد تعیین وکلاى مدافع

بموجب قانون ، متهم در مرحله ی بازپرسی که بیم تباخی میروند ممکن است بدستور بازپرس زندانیان فردی و بدون ملاقات گردد . ولی البته بمحض آنکه مرحله ی بازپرسی پایان یافت و بیم تباخی منتفی گردیده او حق داد ه میشود که باخویشاوندان خود ملاقات کند . من اینک بیش از نه ماه است که در شرایط خاصی زندانیان فردی بدون ملاقات هستم . چند درجه دار بنوبت در اطاق انفرادی من کشیک میدهند . حتی پس از نه ماه اجازه ندارم به مستراح بروم و در این مدت حتی یکدقیقه بمن هواخوری نداده اند و اشعه ی آفتاب بریک سانتیمتر مربع از بدن من و برای مدت یکدقیقه نتابیده است . آیا شرایط زندان انفرادی اینست ؟ آیا زندانیان فردی حق هواخوری ندارد ؟ آیا پس از اتمام تحقیقات و صدور کیفرخواست و رفع بیم تباخی باز هم باید از ملاقات باخویشان محروم باشم ؟ زندان من در حقیقت شبیه به حجره ای از یکی از حمامهای سابق است . فقط یک در دارد که به اطاق دیگری باز میشود و در آن اطاق نیز بنوبه ی خود بیک دالان سر بسته باز میگردد و بدین ترتیب میتوان با جرئت گفت که هنوز قسمتی از هوای هشتاد سال پیش که هنگام طاق زندان این اطاق در آن محبوس گردیده و از سینه ای به سینه ی دیگر انتقال یافته است با تمام خواص اکتسابی خود وجود دارد و بکرات بافتهای ریه ی من را آزار داده است . با وجود این من تحمل بسیار است و همه ی این شرایط را با بردباری تحمل خواهم کرد و با استناد گفته ی سعدی :

"نبايد گر بسوزندت که فریاد از تو برخیزد اگر خواهی که چون پروانه پیش نور بنشیني"

شکایتی ندایم و تقاضا نمیکم که تغییری در این وضع داده شود. ولی مسئله‌ی ملاقات با مسئله‌ی دفاع من بستگی دارد و ناچار هستم در تائید نامه‌هایی که بدادگاه نوشته‌ام توضیح بدهم که کمترین زیان منوع بودن ملاقات من با خویشانم اینست که از ۲۵ نفر وکیل مدافعی که صورت داده بودم حتی یک نفر آنها هم قبول وکالت نکرده است. اگر من اجازه‌ی ملاقات داشتم بدون تردید خویشانم نزد وکلای مورد نظر میرفتند، از آنها خواهش میکردند حتی اگر مطالبه‌ی حق الوکاله مینمودند تا آنقدر که مقدور بود میپرداختند و لااقل نظر موافق چهارپنج نفر را برای دفاع من جلب مینمودند.

این حقیقت قابل انکار نیست که مراجعه‌ی مستقیم خویشان من با ارسال يك نامه‌ی خشک اداری از طرف دژان پادگان مرکز از زمین تا آسمان فرق دارد و علاوه می‌بینیم که نتیجه‌ی اینگونه ابلاغ‌ها هیچ بوده است و دادگاه مجبور شده وکیل تسخیری انتخاب کند. اگر این مورد را بحساب محدودیت حق دفاع نگذاریم چه اسمی میتوان بر آن گذاشت؟ وکیل مدافع همانطور که از اسمش پیدا است مدافع متهم است، سلاح قانونی دفاع متهم است و بدین ترتیب در واقع خلع سلاح شده‌ام و حق دفاعم سلب گردیده است.

سرکار سرهنگ شاهقلی البته وکیل میرز و دانشمندی است ولی پیدا است که باطن حاضر بدفاع از من نیست زیرا اگر قلباً قصد دفاع از من را داشت میتوانست در برابر تقاضای من مراتب قبولی خود را اعلام دارد و حال آنکه ایشان بهر علتی که فرض کنیم نخواسته‌اند باین تقاضا پاسخ مثبت بدهند و پیدا است وکیل که قلباً حاضر بدفاع نباشد و بارضایت و میل و رغبت این وظیفه را نپذیرفته باشد هر قدر میرز و دانشمند و پرسابقه و وارد و نطق و خوش بیان هم باشد نمیتواند از متهم خود آنطور که باید و شاید دفاع کند. در نامه‌ی شماره‌ی ۱۵ به من ابلاغ شده است که "وکلای مدافعی که انتخاب و معرفی نموده بودید یا قبول وکالت نمودند و یاد مرکز نبوده‌اند" همین جمله بنحو بارز و روشنی ثابت میکند که حتی تعیین وکیل و حق دفاع از من سلب شده است زیرا دژان خودش را موظف نمیدانسته و اعتباری هم نداشته است که به افراد مورد نظر تلگراف کند یا قاصدی به نزدشان بفرستد و من باین مسئله ای‌رادای ندارم. ولی آیا برادران من حاضر نبودند یا پرداخت چند ریال نظر موافق یا مخالف این اشخاص را بطور تلگرافی استفسار کنند؟ آیا حاضر نبودند شخصاً بشهرهای داخلی مملکت مسافرت کنند و آن‌ها را وکلای راکه در ایران هستند برای قبول دفاع من آماده سازند؟ آیا میتوان گفت که حتی سرگرد ابوالقاسم روزبه برادر رتنی من هر قدر هم که مخالف عقاید و نظرات من باشد از دفاع من شانه خالی نخواهد کرد؟ من شکی ندارم که لااقل او وکالت من را می‌پذیرفت و اکنون که در دادگاه حضورند ارد مسئله‌ی سلب حق تعیین وکیل را بخوبی محرز میکند و بموجب ماده‌ی اول قانون راجع به محاکم جنائی مصوب اول مردادماه ۱۳۰۹ شمسی که "سلب حق تعیین وکیل از متهم موجب نقض حکم خواهد بود" حکمی که درباره‌ی من صادر شود از هم اکنون نقض شده محسوب میگردد.

مسئله‌ی دیگر که آن نیز موجب تحدید حق تعیین وکیل از من شده است موضوع اعطای حد اقل مهلت بجای حد اکثر مهلت است. بادلائلی که قبلاً در خصوص اهمیت این پرونده اقامه کرده‌ام بخوبی پیدا است که اعطای مهلت در فاصله‌ی پنج روز تا ده روز مندرج در ماده‌ی ۱۸۱ قانون دادرسی وکیفر ارتش که باقید کلمه‌ی "میتواند" از حقوق ریاست دادگاه شناخته شده فقط و فقط باین جهت پیش بینی گردیده است که در مورد پرونده‌ی کم‌اهمیت و پراهمیت بترتیب پنج روز و ده روز مهلت داده شود و در مورد پرونده‌ی های متوسط نیز حد وسط را بگیرند و حال آنکه با وجود تکرار این مطلب نه تنها حد اقل مهلت بمن داده شد، بلکه بنحو جالبی نیز استدلال میگردد که حتی ریاست دادگاه "میتواند" هیچگونه مهلتی به متهم ندهد و این موافقت پنج روزه را نیز يك نوع "ارفاق" قلمداد میکردند و منت زیادی هم ابواب جمع من مینمودند.

حقیقت قضیه اینست که اگر حد و اختیارات ریاست دادگاه از صفر روز تا ده روز میبود قانونگذار احتیاجی نداشت کلمات "از" و "پنج" را در متن قانون بگذراند یعنی بجای جمله ی "میتواند از پنج روز تا ده روز به او مهلت بدهد" فقط کافی بود بنویسد "میتواند تا ده روز به او مهلت بدهد". در این صورت تکلیف متهم روشن بود و میدانست که قانونگذار بجز زمان صفر برای او مهلت حد اقلی معین نکرده است و در صورت تمایل ریاست دادگاه، مجبور است بلافاصله در زمان صفر یک یا چند وکیل که وکالتش را کتباً قبول کرده باشند بدادگاه معرفی نماید و خوب پیدا است که چنین امری عملاً جزو محالات و فقط امثال دستگاه هدایت تیرتوپخانه ی ضد هوایی و ماشین های محاسبه ی الکترونیک هستند که میتوانند وظایف معینه ی خود را در زمان صفر انجام دهند. همچنین وقتی قانونگذار حد و اختیارات ریاست دادگاه را بین پنج و ده روز معین کرده است، مفهوم معکوس آن اینست که ریاست دادگاه نمیتواند از ده روز بیایا تا با اضافه ی بی نهایت مهلت بدهد و همچنین نمیتواند از پنج روز کمتر تا منهای بی نهایت مهلت قائل شود. از جنبه ی ریاضی قضیه که بگذریم باید گفت که مفهوم معکوس این اختیار اینست که ریاست دادگاه نمیتواند از ده روز تا پایان عمر متهم با او مهلت بدهد و باین ترتیب جریان دادرسی را معوق گذارد و همچنین نمیتواند از صفر روز تا چهار روز و ۲۳ ساعت و ۵۹ دقیقه و ۵۹ ثانیه مهلت بدهد زیرا در این صورت نیز متهم طبق تشخیص قانونگذار وقت کافی برای تعیین وکیل مدافع ندارد و از این محدودیت میتوان چنین نتیجه گرفت که هم راه ارفاق به متهم، هم راه سلب حق او بسته شده است. اینک که قضیه کاملاً روشن گردید و معلوم شد که ریاست دادگاه فقط مهلت حد اقل را در اختیار من گذارده است با توجه به اهمیت پرونده خواه از حیث کثرت اتهامات و خواه از لحاظ شدت مجازات های درخواستی و با توجه به عدم آزادی من برای تلاش بخاطر تعیین وکیل، عدم موافقت ریاست دادگاه با مهلت مناسب، دلیل سلب حق تعیین وکیل میدانم و آنرا مابین بی نظری و عدالت ریاست دادگاه میشمارم و لذا این حق را برای خود قائل هستم که بموجب ماده ی اول قانون راجع به محاکم جنائی مصوب اول مرداد ماه ۱۳۰۹ شمسی تقاضای نقض حکمی را که صادر خواهد شد بنمایم.

دادرسان محترم! همانطور که توضیح دادم این دادگاه قوانین مشروطیت را دستور العمل خود قرار داده است و میخواهد با اتهامات کسی رسیدگی نماید که متهم به برهم زدن اساس مشروطیت است و برای آنکه بین محاکمه کنندگان و محاکمه شوندگان اختلافی وجود داشته باشد رعایت دقیق تمام نکات قانونی الزام آور و ضروری است و اگر دادرسان محترم خودشان بقوانین مورد استناد خودشان عمل نکنند پرواضح است که آنان نیز اساس مشروطیت و حکومت قانونی را عملاً نقض کرده اند.

برای روشن شدن مطلب اجازه بفرمائید یک مورد دیگر از عدم رعایت قانون را توضیح دهم.

۲ - سلب حق آماده شدن متهم برای دفاع

ماده ی ۱۸۴ قانون دادرسی و کفارتش میگوید:

"رئیس دادگاه با رعایت کفایت وقت از پنج روز تا ده روز بویکیل مدافع و متهم مهلت میدهد که در ظرف آن مدت در دفتر دیوان حرب به پرونده مراجعه و خود را برای دفاع در موقع دادرسی حاضر نمایند."

وجود حرف "و" بین کلمات "وکیل مدافع" و "متهم" و همچنین فعل جمع "حاضر نمایند" جای هیچگونه ابهامی باقی نمیگذارد که علاوه بر وکیل مدافع، خود متهم نیز باید در ظرف آن مدت در دفتر دیوان حرب به پرونده مراجعه و خود را برای دفاع در موقع دادرسی حاضر نماید. و حال آنکه ریاست

دادگاه در نامه ی شماره ی ۱۵ ابلاغ فرموده اند که :

" علیهذا دادگاه طبق ماده ی ۱۸۲ دادرسی و کيفر ارتش سرهنگ بازنشسته شاهقلى راکه خود شما اورا انتخاب نموده بودید بسمت وکیل تسخیری تعیین و پرونده از طرف دادگاه در اختیار نامبرده بمنظور مطالعه گذارده شد."

تا اینجا درست ، اما حق متهم برای مراجعه به پرونده و حاضر شدن برای دفاع چه میشود ؟ آیا باصراحتی که در این ماده وجود دارد میتوان حق متهم را سلب کرد ؟ من بهمین مناسبت طی نامه ای از ریاست دادگاه تقاضا کردم که : " بارعايت کفایت وقت " مندرج در ماده ی ۱۸۴ و با توجه به اهمیت پرونده و لزوم مطالعه و تهیه و تدارک بیشتر برای دفاع ، ده روز بمن مهلت داده شود و پرونده نیز طبق قانون در اختیارم گذاشته شود . ریاست دادگاه شفاها فرمودند که شما پرونده ی خود را محفوظ هستید و احتیاجی به مطالعه ی آن ندارید . آیا هیچ ماده ی قانونی وجود دارد که نوشته باشد اگر متهم پرونده خود را محفوظ باشد البته آنها با تشخیص ریاست دادگاه نه خود متهم ، از خواندن پرونده و مراجعه بان محروم است ؟ اگر چنین ماده ی قانونی بمن نشان داده شود حاضرم بلا شرط و بدون حق دفاع بلافاصله تیرباران شوم . من علم دارم که هرگز چنین قانونی وجود ندارد و عدم موافقت ریاست دادگاه با حقوق متهم مندرج در ماده ی ۱۸۴ قانون دادرسی ارتش در حکم سلب حق و محدود ساختن حق دفاع من است و پیدا است که با هیچیک از اصول مشروطیت وجه اشتراکی ندارد . از اینها گذشته واقعا ممکن است متهمی کلیات پرونده ی خود را محفوظ باشد ولی بهر حال برای یادداشت برداشتن از جملات مورد نظر و یادداشت کردن صفحات پرونده که بعد اباید هنگام دادرسی بآنها مراجعه و استناد نماید قطعاً احتیاج به مطالعه ی پرونده دارد . من باب نمونه جمله ای را از کيفرخواست نقل میکنم . در پایان نقل قسمتی از پاسخ های من و شش سطر پیش از " پنج نوع بزه و انطباق با قوانین مربوطه " عیناً چنین نوشته شده :

" آری این خسرو روزبه است که بابی پروائی ناشی از بی شرفی و فقدان " وجدان " و خلاص بودن از قید هرگونه خصلت انسانی میگوید " قتل هرکسی راکه با مرام و رویه ام مخالف بوده و باشد واجب شمرده و میشمارم " و نتیجه ی کردار این عنصر خطرناک جزاین نیست که علاوه بر اینکه نیروهای مسلح کشور را عامل موثر و قوی مخالف مرام و رویه ی خود میدانسته و محو و اضمحلال آنرا جایز تشخیص مبداده اساساً هدف او بهمزدن اساس حکومت بوده است تا با اصطلاح خود نهضت توده ای را به ثمر رساند باشد ."

من فعلاً قصد ندارم درباره ی لحن این جملات حرفی بزنم زیرا از موضوع منحرف خواهم شد فقط میخواهم بگویم که من با وجود نظر ریاست دادگاه مبنی بر اینکه پرونده ی خودم را از حفظ هستم و لوح محفوظ هستم و غیره ، بهیچوجه بخاطرند ارم که گفته باشم : " قتل هرکس راکه با مرام و رویه ام مخالف بوده و باشد واجب شمرده و میشمارم " این جمله که در متن کيفرخواست از قول من نقل شده و مخصوصاً در درون گیومه گذاشته شده است بهیچوجه جمله ی من نیست یعنی بخاطرند ارم که هرگز چنین جمله ای را نوشته باشم و بالعکس به دو دلیل نیز میتوانم ادعا کنم که جمله ی من نیست .
دلیل اول آنیست که کلمه ی رویه يك کلمه ی فارسی و درست نیست و معلوم نیست چه کسی آنرا برای نخستین بار بکار برده است و بعداً متد اول گردیده و حتی وارد قوانین هم شده است . لغت صحیحی که بجای آن میتوان بکار برد ، واژه ی زیبای " روش " است که حاصل معنی مصدر از فعل

"رفتن" است. من عادتاً هرگز کلمه‌ی رویه را بکار نمیبرم و اگر تحت تاثر تکرار دیگران اشتباهات را بکار ببرم فوراً گفته‌ی خودم را تصحیح میکنم.

دلیل دوم موضوع اهمیت جمله است. من هرگز عقیده ندارم و نداشته‌ام که هرکس با مرا م و روش من مخالف بوده و باشد قتلش را واجب شمرده و میشمارم. من بارها در جلسات بازپرسی این معنی را تائید کرده‌ام که ترور سیاسی برخلاف تئوریهای مارکسیستی است. تاریخ حزب توده‌ی ایران بسیار واضح تمام نشان میدهد که حزب ماهرگز با ترور سیاسی موافق نبوده و هیچوقت بآن متشبث نشده است. امثال خلیل ملکی و انور خامه‌ای که از حزب ما انشعاب کردند و دستجاتی علیه حزب توده‌ی ایران برانداختند راست راست در خیابانهای تهران گردش میکنند و کوچکترین آسیبی بآنها نرسیده است. این امر نشان میدهد که حزب مانه تنها ترور سیاسی مخالفان مرا می‌خورد را جایز و درست نمیداند، بلکه ترور کسانی را که علناً از حزب کنار بروند و فعالیت‌های سیاسی و حزبی و تشکیلاتی مخالفی نیز بوجود آورند جایز نمیشمارد و هرگز نیز مرتکب چنین ترورهائی نشده است. مقصود اینست که این جمله با طرز تفکر من جدا ناسازگار است و با همین دو دلیل میتوانم بجرئت ادعا کنم که این جمله متعلق بمن نیست.

حالا ریاست دادگاه و دادرسان محترم تکلیف من را روشن کنند و بفرمایند وظیفه‌ی من در این مورد چیست؟ آیا من حق نداشته‌ام برای اطمینان کامل از این مسئله یکبار دیگر اقرار و نوشته‌های خودم را مرور نمایم؟ آیا من حق نداشته‌ام موارد مکرری را که به مسئله‌ی ترورهای سیاسی و مابین بودن آنها با اصول مارکسیستی اشاره کرده‌ام یادداشت کنم و بعنوان دلیل برای اثبات این ادعا که آن جمله متعلق بمن نیست نقل نمایم؟ اگر چنین است پس محق بودن من در مطالعه‌ی پرونده یکبار دیگر با اثبات میرسد و سلب این حق در حکم سلب حق دفاع یا لاقلاً محدود ساختن آنست. از مسئله‌ی پرونده نیز کسسه بگذریم اصولاً مسئله‌ی کفایت وقت برای تدافع که در ماده‌ی ۱۸۴ پیش‌بینی و تسجیل گردیده است، خود اهمیت جداگانه‌ای دارد. از یکطرف پرونده در اختیار من گذاشته نشده و از طرف دیگر رونوشت متن کیفرخواست پیش از ظهر روز دوشنبه‌ی ۱۳۳۷/۱/۱۸ بمن تسلیم گردیده است و مجموعاً در حدود چهار روز و نیم برای خواندن کیفرخواست و یادداشت نکات لازم و مراجعه بقوانین جزا و تنظیم استخوان بندی لایحه‌ی دفاعی وقت داشته‌ام و پیدا است که چنین فرصت ناچیزی برای دفاع از اینهمه اتهامات رنگارنگ بهیچوجه کفایت نمیکند.

ضمناً یاد آور شوم که من تا پنج روز پیش ازداشتن کاغذ و قلم محروم بوده‌ام و با وجود آنکه نهمه ماه است دستگیر شده‌ام هرگز امکان نداشته‌ام یک کلمه برای دفاع از خودم یادداشت کنم. از حیث کتاب نیز فقط کلیات سعدی و غزلیات حافظ و شاهنامه‌ی فردوسی آنها در دستم است. ماه اخیر در اختیار من گذاشته شده و حتی باداشتن یک جلد مجموعه‌ی قوانین جزائی نیز موافقت نگردیده است و اینک فقط ده روز است که آنرا در اختیار خود دارم. بدین ترتیب ملاحظه میفرمائید که یک فرد با سواد که میتواند است از کتب مختلف حقوقی برای دفاع از خود استفاده نماید، اینک مجبور است فقط از حافظه‌ی خود استمداد کند، و تازه با توجه باین نکته که رشته‌ی تحصیل و تخصص من رشته‌ی حقوق نبوده است فوراً استنباط میشود که کاوش حافظه نیز نمیتواند بجای برسد و عتیقه‌ی هر قسمتی بیرون کشیده شود.

دادرسان محترم! تصور میکنم بقدر کافی روشن گردیده که نه تنها حق من در باره‌ی تعیین وکیل بشدت محدود و سلب گردیده، بلکه حق دفاع من نیز از هر حیث محدود شده است و من بهیچوجه از مدافعان رژیم مشروطه که بزود من را تسلیم چوئه اعدا خواهند کرد، چنین انتظاری رانداشته‌ام و ندانم که قضات محترم کوچکترین ارفاقی بمن بنمایند زیرا اینگونه ارفاق‌ها نه در شان دادرسان است و نه در شان من. توقع من اینست که در جریان رسیدگی باین پرونده کوچکترین نکات قانونی اعم از آنکه به نفع یا زیان متهم باشد رعایت گردد. فقط در چنین صورتیست که شما میتوانید ادعا کنید که به مشروطیت خدمت کرده‌اید.

متن آخرین دفاع در دادگاه تجدیدنظر نظامی

لزوم علنی بودن محاکمه
لزوم حضور هیئت منصفه
نقص پرونده
محاکمه ی شرکا^۱
مدارك لازم

ریاست محترم دادگاه ، دادرسان محترم !

من اگر بگویم احساس امنیت قضائی نمیکنم سخنی بگزارف نگفته ام . البته قصد من این نیست که در صحن دادگاه چوب و فلک حاضر کرده اند ولی نقض حقوق قضائی من امنیت قضائیم را متزلزل ساختهمو آن اعتمادی را که باید به دادگاه داشته باشد از من سلب نمود . است . بین واژه های فرهنگستان بندرت به لغت های مناسبی برمیخوریم ، ولی واژه ی " دادگاه " تصادفا یکی از لغت های خوب آنست . کلمات " دیوان حرب " و " محکمه " موجب چند ش. متهم میشود ، ولی واژه ی " دادگاه " حس اعتماد و عدالت را در روح او القا مینماید و محل و سازمانی را بخاطرش مصور میسازد که در آن طبق موازین عدل و داد با او رفتار خواهند کرد و بر همان موازین نیز قضاوت خواهند نمود . من از مسئله ی نقض حقوقم در زمینه ی حق تعیین وکیل و مهلت قانونی مراجعه به پرونده و تهیه و تدارک دفاع و همچنین رعایت تشریفات دادرسی در دادگاه بدوی خاطرات تلخی دارم که متأسفانه عین آنها تاکنون در ایسن دادگاه نیز تکرار شده است .

۱) بنظر من تشکیل دادگاه در دفتر زندان در اطاقی که از آن خاطرات بسیار تلخی دارم ، تا به تیرش فقط فقط سلب اعتماد من از امنیت قضائی است . رعایت سرمونی و تشریفات هرکاری خواه ناخواه درازجا ان کار موثر است . اگر این همه سرودها و آهنگ ها و تشریفات خاص کلیسایی را بوجود آورد ه انسد ، تشریفات سعی بین صفا و مروه و امثال آنرا در دین اسلام وضع کرده اند ، نه بخاطر آنست که این تشریفات بخودی خود جائز اهمیت است ، بلکه فقط بخاطر آنست که روح افراد را بخود و به میانسی مذهبی جلب مینماید . آنان را یک لحظه از امور روزمره ی خود ، از مسائل سود و زیان ، عشق و نفرت ، شفقت و کینه و امثال آن منفک میسازد و بعالم دیگر ، عالم مورد علاقه و مورد احترام خود میبرد . در دادگاه نیز مسئله از همین قرار است . اگر کسی ریاست دادگاه بلند تراز کرسی قضات و منجمه بلند تراز کرسی دادستان دادگاه است ، بدون تردید این امتیاز (امتیازیک سروگردن بلند تر بودن از دیگران) در روح ریاست دادگاه حس برتری و حس اعتماد بنفس بوجود میآورد و ایجاد چنین حس بی نفع متهم است . متهم احساس اعتماد میکند ، معتقد میشود که ریاست دادگاه مافوق مدعی اوست ، تحت نفوذ و سلطه ی او قرار نمیگیرد و حق دفاع و سایر حقوق قانونی متهم را صیانت و ضمانت

میکند. متأسفانه فقط بدلیل آنکه دادگاه در دفتربازگشایی تشکیل شده است همه ی این تشریفات⁹ نظائرش بلااجرامانده اند و من حق دارم آنرا مقدمه ای برای سلب امنیت قضائی خودم بدانم. اگر گفته شود که خسرو روزبه سابقه ی فرار دارد و بخاطر جلوگیری از فرار بچنین کاری دست زده ایم، این دلیل بهیچوجه موجه نیست، زیرا سابقه ی فرار فقط میتواند دستگاه انتظامی را به مراقبت بیشتری وادارد نه به اعمال تضییق بیشتر. میتوانند بجای هفت خوانی که بدورزند ان من ترتیب داده اند، فی المثل چهارده خوان درست کنند اینک از حق هواخوری من و حتی از رفتن به مستراح هم جلوگیری نمایند. همچنین نمیتوانند بنام جلوگیری از فرار یک قفس آهنی درست کنند⁹ من را مثل یک طوطی به سقف اطاق بیاویزند.

مقصود اینست که ضرورت احتیاط نمیتواند مانع حضور من در دادگاه رسمی و محل عادی آن باشد و بجای آنکه من را بدادگاه ببرند دادگاه را بنزد من بیاورند و سایر تشریفات آنرا نیز موقوف الاجرا بگذارند. باین دلایل من تشکیل دادگاه را باینصورت بمثابه اعمال فشار نسبت بخودم تلقی میکنم و احساسی را که باید از شرکت در یک دادگاه قانونی و متداول داشته باشم ندارم ولی امیدوارم که از این پس در جریان دادرسی رفتار قانونی و بی نظرانگی ریاست دادگاه بتواند اعتماد من را جلب نماید. متهمی مثل من که جان در کف نهاد و از عقاید و نظرات سیاسی خویش دفاع مینماید و رسماً اعلام داشته است که بهیچوجه تقاضای کمک و ارفاقی ندارد و حتی ارفاق را دون شأن خود میداند بجز آنکه طبق قانون با او رفتار کنند چه توقع دیگری دارد؟ دادگاه حاضر میخواهد به اتهام من که قیام علیه اساس مشروطیت است رسیدگی کند، موازینی که دادگاه پربنای آن به این اتهام رسیدگی مینماید و حکم میدهد قانون اساسی و قوانین جزائی و اصول و آئین نامه هائی است که بر اساس قانون اساسی تدوین شده اند، در اینصورت اگر قرار باشد محاکمه کنندگان چنین متهمی اصول و آئین های مورد علاقه و احترام خود را رعایت نکنند پس بین آنان و محاکمه شوند چه فرقی وجود دارد؟ بنظر من اگر دادگاههای دیگر رعایت دقیق همه ی اصول و قوانین تا غیر مهمی نداشته باشد، در این دادگاه اثر پسکولوژیک عظیمی بجای خواهد گذاشت و بهمین دلیل وظایف دادرسان محترم سنگینتر و پراهمیت تر خواهد بود. درباره ی نقض حقوقم در زمینه مهلت تقاضای تجدید نظر، حق تعیین وکیل و حق خواندن پرونده و تهیه و تدارک دفاع چون بقدر کافی مکاتبه و مذاکرات حضوری شده و در دادگاه بدوی نیز بتفصیل صحبت کرده ام فقط چند کلمه بطورشفاهی بیان میکنم و بسایر مطالب میپردازم.

(۲) اصل هفتاد و ششم متمم قانون اساسی میگوید:

* انعقاد کلیه ی محاکمات علنی است مگر آنکه علنی بودن آن مخل نظم یا منافی عصمت باشد در اینصورت لزوم اخفا را محکمه اعلان مینماید.*

بنظر من هیچیک از دو شرط مندرج در اصل هفتاد و ششم متمم قانون اساسی در مورد پرونده ی من وجود ندارد، زیرا اصولاً در این پرونده مسئله ی ناموسی و مربوط به عصمت مطرح نیست و تشکیل علنی دادگاه نیز نظم جامعه را بهم نمیزند. یعنی دادگاه از حیث توجه افکار عمومی نسبت به آن از دادگاه آقای دکتر مصدق مهمتر نیست. همانطور که تشکیل علنی آن دادگاه نظم جامعه را بهم نزد، تشکیل علنی دادگاه من نیز لطمه ای به نظم جامعه نخواهد زد و تازه شرایط امروز بسا شرایط آنروز تفاوت بسیار دارد. در حال حاضر نیروهای انتظامی بمراتب مسلط تر بر او ضیاع هستند و این خود هرگونه شایبه ی بی نظمی را منتفی میسازد. لذا تشکیل دادگاه در شرایط سری فقط میتواند عنوان فشار جدیدی را بر من داشته باشد و بس.

(۳) اصل هفتاد و نهم متمم قانون اساسی میگوید :

" در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهد بود."

ماده ی اول قانون هیئت منصفه مصوب ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۱۰ نیز صراحت دارد که :

" رسیدگی به جرمهای سیاسی و مطبوعاتی در دیوان جنائی و با حضور هیئت منصفه بعمل خواهد آمد."

در اینکه اتهام من سیاسی است شکی در آن نیست ، زیرا تمام مسائلی که مربوط به احزاب انقلابی و تبلیغینفع رژیم خاص و بزبان رژیم جاری، برهم زدن اساس حکومت و استقرار حکومت جد یسد و امثال آن باشند همه از نوع سیاسی هستند . اگر اتهامات منتسب به من اتهام سیاسی نیست پس چیست ؟ آیامیتوان شرکت در یک حزب سیاسی انقلابی را ردیف تهمیه ی روغن تقلبی دانست ؟ آیامیتوان مسئله ی برهم زدن اساس حکومت و استقرار حکومت جد ید را همردیف مخالفت با مراسم دفن اموات فرض کرد ؟ هرگز ! پس اگر تهمیه ی روغن تقلبی و مخالفت با مراسم دفن اموات اتهامات عادی و غیرسیاسی است با لاجبار و منطقا اتهامات منتسب به من اتهامات سیاسی هستند لذا اولاد ادگاہ حاضر برای رسیدگی بان صلاحیت ندارد و فقط دادگاہ جنائی تنها مرجع صلاحیتدار محسوب میشود . ثانیاً در هر حال حضور هیئت منصفه ضرورت دارد . بهمین جهت از دارسان محترم تقاضا درم ضمن صدور یک قرار قانونی عدم صلاحیت دادگاہ را اعلام فرمایند .

(۴) از جهت نقص پرونده نیز موضوع قابل بحث است . من عضو حزب توده ی ایران هستم . حزب توده ی ایران مثل هر حزب سیاسی دیگر دارای سازمان و سلسله مراتب و انضباط است . هیچ اقدامی بدون جلب موافقت مسئولین بالاتر یابد و صدور دستور از طرف آنها صورت نمیگیرد . من در وسط واقع شده ام یعنی زیردستانی و مسئولین بالاتری داشته ام . برای روشن شدن جمیع جهات اتهامات منتسبه لازم و ضروری بوده است بازبرد ستانم و مسئولین بالاترم مواجهه داده شوم . ولی آیا از نظر قانون مواجهه ندادن مانشانه ی نقص پرونده نیست ؟

هر وقت منی از نقص پرونده صحبت میکنم میگویند مافقط به اقرار شما کرد اریم ولی غافل از اینکه حکم شماره ی ۲۴۸۱ - ۱۰ / ۷ / ۱۳۱۹ دیوانعالی کشور در مورد اقرار گفته است :

" در امر جزائی حقیقت مناط است و اعتراف و غیره مادام که کاشف از حقیقت نباشد حجت نیست."

همچنین احکام شماره ۱۸۷۵ - ۱۸ / ۸ / ۱۶ و ۱۰۴۷۶ - ۱۲ / ۱۰ / ۱۶ و ۹۳۶ - ۲۶ / ۲ / ۱۹ و ۲۴۸۱ - ۲۱ / ۸ / ۱۹ دیوانعالی کشور میگویند :

" در امور کیفری دلیلیت اقرار متهم از حیث کاشف بودن آن از واقع است و بدون آنکه آنکه در باب صحت اقرار تحقیقاتی بعمل آید و قرائن در تائید آن در نظر گرفته شود نمیتوان اقرار متهم را دلیل بر بزهکاری او دانست چه آنکه اقرار متهم موضوعیست نداشته و ممکن است طریق علم و استنباط محکمه در تشخیص تقصیر متهم واقع گردد؟"

حکم شماره ی ۲۲۸۸ - ۱۲ / ۱۰ / ۱۳۱۶ نیز صراحت دارد که :

ها
" در امور جزائی حجیت اقرار از باب کاشفیت آن از واقع و نفس الامراست و دادگاہ مکلف به کشف حقیقت و احراز واقع میباشند ."

بدین ترتیب ملاحظه میفرمائید که نفس اقرار من دلیل بر مجرم بودن من نیست و وقتی این اقرار بر

میتواند صحیح باشد که درباره‌ی صحت آنها تحقیق شده باشد و چنین تحقیقی بدون مواجهه امکان پذیر نیست، علی‌الخصوص اگر بگفته‌ی بازپرس، مسئولین یا لاترمن همه‌ی مسئولیت‌ها را به شخص من نسبت داده باشند. چون ناقص بودن پرونده محرز است، اجازه بفرمائید بموجب روش‌های قضائی شماره‌ی ۸۶۸ و ۸۷۰ و ۸۷۱ پیوست مجموعه‌ی قوانین (چاپ دادرسی ارتش) که بگویند:

"نقص در بازجویی موجب نقض حکم است"
"با وجود نقص تحقیقات، مبادرت بازپرس بصدور قرار تبرئه متهم تخلف است"
"قبل از اجراء تحقیقات از کسانیکه شریک در جرم معرفی شده‌اند و بدون اینکه نسبت به کلیه‌ی اتهاماتی که متهم داشته تحقیقاتی شده باشد، صدور قرار نهائی از طرف بازپرس تخلف است"

از دادرسان محترم دادگاه تقاضا کنم پرونده را برای تکمیل تحقیقات به بازپرس مربوطه احالسه نمایند، تا هم بیک پرونده‌ی ناقص رسیدگی نشده باشد و هم موجب نقض حکم نگردد.

۵) نکته‌ی دیگر مسئله‌ی حضور شرکا* و معاونین من در اتهامات منسوبه است.
من متهم به ارتکاب جرمی هستم که هیچیک از آنها نیز به تنهائی و بدون مداخله‌ی دیگران صورت نگرفته است. اگر من متهم اصلی هستم باید آنان بعنوان شرکا* و معاونین من در ارتکاب جرم شرکت کنند و اگر دیگران متهم اصلی هستند من باید بعنوان شریک یا معاون آنها در ارتکاب آنها شرکت نمایم و حال آنکه اکنون من بتنهائی محاکمه میشوم و از حضور دیگران خبری نیست.
ماده‌ی ۱۹۸ قانون مجازات عمومی میگوید:

"شرکا* و معاونین مجرم در محکمه‌ای محاکمه میشوند که صلاحیت حکم را درباره‌ی مجرم اصلی دارد."

قدر مسلم اینست که در مورد قتل هاکیف درخواست با وضوح تمام نوشته است که:

"متهم در قتل نفوس معاونت داشته است"

بنابراین معاون بودن من مورد تأیید کیفرخواست است. حال آنکه چنین است پس چرا به اتهام من بطور جداگانه رسیدگی میشود؟

۶) نظر باینکه ماده‌ی ۱۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش به دادگاه در مورد کشف جرم اختیارات کامل داده است و بنظر من حضور دکتر یزدی و مهندس علوی و ابوالحسن عباسی و آرسن اوآنسینان و هوشنگ پوررضوانی و سروژ استپانیان و همچنین حاضر کردن پرونده‌های آنان برای کشف حقیقت مفید است، جدا تقاضا دارم دستور فرمائید این اشخاص و پرونده‌های آنان را بدادگاه حاضرکنند

۷) ماده‌ی ۲۰۰ قانون دادرسی و کیفر ارتش، رسیدگی و دادرسی را فقط در موارد استثنائی و فوق‌العاده اجازه داده است. در حال حاضر نه دولت ایران با کسور دیگری در حال جنگ است، نه در هیچیک از نقاط ایران جنگ داخلی جریان دارد و نه هیچ مورد دیگری برای استثنائی یا فوق‌العاده بودن وجود دارد و بعلاوه نزدیک ده ماه از دستگیری من میگذرد و اگر جریان دادگاه دو سه روز بیشتر طول بکشد آسمان بزمین نخواهد خورد و اتفاق فوق‌العاده‌ای روی نخواهد داد. لذا از ریاست محترم دادگاه تقاضا دارم برخلاف دادگاه بدوی که فقط در یک جلسه متداوم از ساعت ۸ تا ۱۲ رسیدگی خود ادامه داد، مثل همه‌ی دادگاه‌های دیگر در ساعات اداری به

امر رسیدگی بپردازند، زیرا خستگی فوق العاده قدرت دفاع را از متهم سلب میکند و من با توجه بوضع مزاجی خودم و مخصوصاً بدلیل آنکه هنوز آسیبی که به عصب سیاتیک پای چپم وارد آمده بهیچ وجه نیافته و بدون تکیه بر عصا قادر به ایستادن نیستم، در تصویب تقاضای خود اصرار میورزم و تصویب آنرا بعنوان نخستین علامت آزادی دفاع و عادی بودن دادگاه خود تلقی مینمایم. اینک بانتظار صد و قرار قانونی و عادلانه در مورد عدم صلاحیت دادگاه فحص پرورنده سکوت میکنم.

دفاع از ماهیت اتهامات

۱ - عضویت در حزب توده ایران

در بند اول از موارد انطباق اعمال متهم با قانون مندرج در کیفرخواست تحت عنوان "تشکیل دسته و جمعیت و شعبه ی جمعیتی که مرام و رویه ی آن اشتراکی و ضدیت با سلطنت مشروطه از طرف متهم بوده و خود نیز داخل در آن دسته و جمعیت بوده است"، بموجب بند اول از ماده ی اول قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکتی مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ تقاضای مجازات شده است. اگر چه مجازاتی که قانون در این مورد پیش بینی کرده از سه تا ده سال حبس مجرد است و با مقایسه با سه فقره تقاضای اعدام و یک فقره تقاضای حبس ابد اهمیت کمتری دارد، ولی از آنجاکه عضویت من در حزب توده ی ایران منشا اساسی سایر اتهامات وارده است با توجه باصل تسبیب، این مسئله اهمیت فوق العاده ای کسب میکند و تشریح دقیق و روشن علل و عواملی که موجب عضویت من در حزب توده ی ایران گردیده است شایان کمال توجه است. این نکته محرز است که اگر من وارد حزب توده ی ایران نمیشدم موضوع اتهامات دیگر بکلی منتفی بود. منشا هرکاری که کرده ام یا بمن نسبت داده شده است همانست عضویت در حزب توده ی ایران و اعتقاد پیدا کردن با اصول انقلابی بخاطر تائید رفاه و سعادت ملت ایران و تسجیل آزادی و استقلال ایران بوده است.

از آنجائی که یکی از اصول مهم رسیدگی اصل براءت متهم است یعنی همیشه باید متهم را مبری از اتهامات منتسبه دانست، مگر در موقعی که خلافش ثابت شده باشد و از آنجاکه ماده ی ۴۴ و ۴۵ قانون مجازات عمومی و اصولاً روح قضاوت حاکی از منظور داشتن و توجه کردن به اوضاع و احوال قضیه و بالنتیجه کشف علل و موجبات تخفیف مجازات است و این خود میرساند که قانون ضمن حفظ حقوق عمومی و خصوصی و اجتماعی همیشه کفه ی توجه به منافع متهم را سنگینتر مینماید و خواهان مجازات کمتر است و از آنجاکه ماده ی ۲۰۲ قانون دادرسی و کیفراتش موضوع تحقیق بزه و توجه آن را به متهم و انطباق با مواد قانونی رایگی از وظایف الزامی و ضروری دادگاه میداند و توصیه میکند که در این موارد باید دقت های لازم بعمل آید، و همچنین از آنجاکه ماده ی ۲۰۳ قانون دادرسی ارتش دادرسها را مکلف میسازد که قانون و عدالت را در نظر داشته باشند، از دادرسان محترم تقاضا دارم اجازه فرمایند در دفاع از خود و شکافتن موضوع و تحلیل علل و اوضاع و احوالی که منشا همه ی این اتهامات است توضیح کافی بدهم و از حق مندرج در ماده ی ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفراتش مبنی بر اینکه: "متهم ۱۰۰۰ آنچه را که برای مدافعه مفید میدانند در موقع اظهار بدارد" استفاده کنم و آنچه را برای مدافعه مفید میدانم تشریح نمایم و اوضاع و احوال خاصی را که در سراسر پرونده ی من سایه افکنده است و در مسئله ی رسیدگی به اتهامات من تا بشرعیق و فوق العاده دارد تحلیل کنم و روشن سازم. اگر دادرسان دادگاه مرا شناسند دست کم خودم که خودم را می شناسم و اطمینان دارم که نه دیوانه هستم نه جانی ام نه خائتم و نه وطن فروشم. بلکه بالعکس راهی را که انتخاب کرده ام با کمال عقل و درایت و فهم و منطق

برگزیده ام. اعتقاد جدی دارم که کمتر از دیگران به استقلال و آزادی و سر بلندی میهن عزیزم پای بشد نیستم، صمیمانه معتقدم که راهی راکه برگزیده ام سرانجام به سعادت و افتخار و رفاه و آسایش هممیهنان عزیزم منتهی خواهد شد. دادگاه حاضر میدان تصادم و برخورد افکار و عقاید متضاد است که هر یک از صاحبان آنها به اصلت و صحت و خدشه ناپذیری بودن آراء و عقاید خود اطمینان کامل دارد و بهمین جهت است که آنچه راکه متهم عین خدمت می شمارد، مدعی مطلق خیانت تصور میکند. در چنین صورتی فقط تحلیل علمی و دقیق مسئله میتواند صحیح را از سقیم باز شناسد و حق را از باطل تمیز دهد و بهر حال صرف نظر از آنکه محصول قضاوت دادگاه و مجازات قانونی دادرسان محترم چه باشد مسئله حسن نیت من در تمام آنچه کرده ام یا بمن نسبت داده شده است محرز و روشن است و جای خود شراشفتا میکند. یکوقت مسئله بر سر اینست که مردی با اقتضای خبیث باطن یا تصفیه حسابهای خصوصی یا اختلافات مالی یا مسائل عشقی و امثال آن مرتکب عملی میشود و یک وقت دیگر بر اساس یک عقیده ای سیاسی و اجتماعی دست بعمل میزند. در حالت اخیر مسئله بکلی صورت دیگری بخود میگیرد، زیرا خواه آن عقیده درست یا نادرست باشد، در اصلت حسن نیت او تغییری نمیدهد و تا ثیری بجای نمیگذارد. وجود چنین حسن نیتی است که در وصف اوضاع و احوال نقش درجه اول و انکار ناپذیری بازی مینماید. لذا من در حیطه ای وظیفه ای خود میدانم که خودم رابه دادگاه بشناسانم و اوضاع و احوال کار را روشن سازم، تا قضاوت محترم در قضاوت خود با احاطه ای کامل تصمیم بگیرند و راضی مقتضی صادر نمایند.

من کیستم؟

پیش از تشریح زندگی خصوصی گذشته ای خودم یکبار دیگر تا گید میکنم که غرض من از بیان این مطلب فقط و فقط توضیح اوضاع و احوالی است که من را بیک مرد انقلابی تبدیل کرده و آتش نمرودنی در دلم افروخته است، و الا قصد جلب کوچکترین نظر مساعدی نسبت بخود راندم و اینگونه تشبیهات را در دلم شایان خودم، دون شایان یک انسان مبارز و شرافتمند میدانم. بقول مرحوم "قهرمان پاک بین" شاعر بلند همت ملا پیری:

ناگفته سرم به درگهی خم هر چند که قائم کمان است

من در خانواده ای متوسطی متولد شده ام، ولی در شرایط نامساعد مادری پرورش یافته ام. پدر من میراث پدری خود را در حین خدمت به ارتش، در طی دوران کارمندی دولت برای جبران کسر مخارج خود از دست داد. مرد باسواد و خوش خطی بود و در ارتش بسمت ریاست کارپردازی لشکرانجام وظیفه میکرد و بهمین جهت به دریافت لقب "ضیا" لشکر" نائل گردید. بعداً نیز رئیس ژاندارمری محلی ولایات ثلاث ملایر شد و مخصوصاً در این دوره از زندگی خود از هستی ساقط گردید و در آخر عمر بارتبه ای چهار اداری در وزارت دارائی انجام وظیفه میکرد. مردی عارف مشرب و درستکار بود و بهمین جهت نیتها از طریق مقامات اداری مثل عده ای از همکاران خود چیزی انداخته نکرد، بلکه آنچه را نیز بمیرا برده بود از دست داد. در پایان عمر خود فقط یک خانه و باغچه در یکی از دهات ملایر داشت که آنهم در گرو بود و بعلمت عدم امکان تأدیه ای وجه الودیع به تصرف صاحب پول درآمد. درد و رانی که من بزرگ میشدم و به تحصیل پرداخته بودم وضع مادری پدرم بسیار بد بود، ولی با وجود تنگدستی مفرط خود کوشش داشت که من به تحصیلات خود ادامه دهم. هنگامی که وارد سیکل اول دبیرستان شدم پدرم در ملا یر نبود و من باماهی ۳۰ ریال که از جمع ۲۲۰ ریال حقوق خودش برایم میفرستاد زندگی میکردم. کرایه خانه، مخارج غذا، نظافت و تحصیل فقط از همین محل تأمین میگردد. برای ادامگی تحصیل در سیکل دوم متوسطه ناچار به همدان رفتم و پدرم با فداکاری زیاد فقط موفق شد این مبلغ را

به ۵۰ ریال در ماه برساند. اگر فرض کنیم ارزش پول از آن تاریخ تا کنون ۱۵ برابر تنزل کرده باشد یعنی ۱۰ ریال آن روز ارزش ۱۵۰ ریال امروز را داشته باشد با توجه به هزینه‌ی زندگی میتوان شرایط زندگی محصلی را که بخواهد با ۷۵ تومان تمام احتیاجاتش را از کرایه خانه گرفته تا خوراک و نظافت و لوسو از م تحصیل تا مین نماید مجسم نمود و بوضع آنروز من پی برد. من چون بوضع مادی پدرم و درجه‌ی قدا - کاری او واقف بودم، سعی میکردم هر چه ممکن است دوران تحصیل را کوتاه‌تر کنم و نگذارم بیش از این تحصیل به او بشود. باین جهت شب و روز درس میخواندم و موفق شدم دوران شش‌ساله‌ی دبیرستان را در ظرف چهار سال بپایان برسانم. لذا در حالیکه همواره شاگرد اول بودم امتحان نهائی شعبه‌ی علمی دبیرستان را با معدل ۱۸٫۵۵ گذراندم و بدریافت دیپلم علمی نائل شدم. من مخصوصاً به ریاضیات عشق و علاقه‌ی وافری داشتم و همیشه دروس ریاضی سه یا چهار کلاس بالاتر را نزد خودم میخواندم و مسائل و مشکلات ریاضی دانش آموزان کلاس‌های بالاتر را حل میکردم. پرونده‌های تحصیلی من در دوران متوسطه حتی نشان نمیدهد که یکبار هم در دروس ریاضی نمره‌ای کمتر از بیست گرفته باشم. بارها اتفاق میافتاد که دبیر از حل مسئله‌ای عاجز میشد و وقتی من راه حل آنرا پیدا میکردم در زیر ورقه مینوشت "صدقنا". از این اوراق هنوز ممکن است در پرونده‌های تحصیلی من موجود باشد. در کلاس پنجم متوسطه که بودم رساله‌ای در زمینه‌ی حل معادلات درجه‌ی چهارم و درجات عالی از طریق تقسیم تسلسل نوشتم و بکمک آن مسائل شیخ بهار که بر معادلات درجه‌ی عالی منتهی میگردد حل کردم که از آنجمله میتوان مسئله‌ی ذیل را نام برد: "اقلزاید بعشره الاجذر لعمود واقر لعمود به خمسة الاجذر لزیاد". بعد ا هنگامی که درد انشکده‌ی فنی دانشگاه تهران در رشته‌ی الکترونیک مکانیک تحصیل میکردم این رساله را تکمیل نموده و با اضافه کردن راه‌های گرافیک و تدوین جد اول و یسز ه نقائص آنرا بر طرف ساختم، ولی اکنون نمیدانم در جریان سالهای اخیر بچه‌سرنوشتی دچار گردیده است.

نظر باینکه شرایط مادی پدرم اجازه نمیداد در شعبه‌ی ریاضیات دانشکده علوم تحصیل کنم، تصمیم گرفتم وارد خدمت ارتش شوم. هیچکس نمیتواند پیش بینی کند که اگر من در رشته‌ی ریاضی به تحصیلات خود ادامه میدادم اکنون چه سرنوشتی داشتم، ولی مسلم اینست که استعدادی برای پیشرفت در تحصیل ریاضی در من وجود داشت و ناشکفته پزمرده شد و بدون تردید این سرخوردگی ناشی از تضییقات شرایط مادی زندگی نمیتوانست در من ایجاد نفرت نکند و نسبت به اصول سرمایه داری که مادر همه‌ی بدبختی‌های کنونی جامعه است بدبین و متنفر نگردم.

در طی دوران تحصیل درد انشکده‌ی افسری همیشه جز "شاگردان برجسته‌ی رشته‌ی توپخانه بودم". سرلشکرزنگنه که مربی ما بود هر وقت در دروس علمی توپخانه از قبیل بالیستیک و قنداق و لوله و مهمات و غیره نمیتوانست اشکال یکی از دانشجویان را بر طرف سازد بشوخی میگفت "دکتر جوابش را بده". پس از طی دوره‌ی دانشکده‌ی افسری دو سال در هنگ توپخانه‌ی ضد هوایی خدمت کردم و چون در مقابل هر موضوعی يك کلمه‌ی "چرا" میگذاشتم در مطالعه‌ی اصول علمی ادوات الکتریکی و اپتیک، ضد هوایی توفیق زیادی کسب کردم و رساله‌ای نیز تحت عنوان "اصول علم ادوات نوری (اپتیک) توپخانه ضد هوایی (دوربین دیدبانی)"، سرعت سنج، مسافت یاب تجسمی، استروسکوپ "تا" لیف کردم. بطور کلی مجموعه‌ی تالیفات و ترجمه‌های من از حیث کتب تخصصی نظامی و علمی و ادبی و سیاسی و شطرنج مشتمل بر ۳۶ جلد است.

الف - کتب تخصصی و علمی

۱- دوره‌ی ریاضیات عالی تخصصی رشته‌ی توپخانه (جلد اول)

- ۲ - دوره ی ریاضیات عالی تخصصی رشته ی توپخانه (جلد دوم)
 ۳ - بالیستیک داخلی
 ۴ - بالیستیک خارجی
 ۵ - قنداق
 ۶ - نقشه ی قنداق (جلد مکمل قنداق)
 ۷ - اصول علمی تیراندازی ادوات سبک علیه هدفهای متحرک
 ۸ - دیدبانی (اصول علمی)
 ۹ - اتوموبیل
 ۱۰ - اصول علمی ادوات نوری (اپتیک توپخانهی ضد هوایی (دوربین دیدبانی، سرعت سنج، مسافت یاب تجسمی، استروسکوپ)
 ۱۱ - محترقه ها
 ۱۲ - تیرساحلی
 ۱۳ - رساله ی حل معادلات درجه ی چهارم و درجه ی عالی از طریق تقسیم تسلسل
 ۱۴ - اصول نظری و علمی حل مسائل ساختن هندسه

ب - کتب ادبی و فلسفی

- ۱۵ - تاریخ مختصر جنگ جهانی دوم
 ۱۶ - اصول فلسفه (جلد اول - مقدمه)
 ۱۷ - رزفرانس
 ۱۸ - کودک در خانه و مدرسه
 ۱۹ - دهکده ی لاجوج
 ۲۰ - بازی عشق و مرگ (اثر رومن رولان)
 ۲۱ - سومیکو دختر هیروشیما
 ۲۲ - رفقا (کتاب آموزشی کودکان)
 ۲۳ - خود آموز زبان روسی - ترجمه از فرانسه و تطبیق با خصوصیات زبان فارسی
 ۲۴ - غنچه های پژمرده
 ۲۵ - سوسیالیسم علمی و سوسیالیسم تخیلی
 ۲۶ - فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی و اقتصادی و سیاسی
 ۲۷ - جنگ کره

ج - کتب سیاسی

- ۲۸ - اطاعت کورکورانه
 ۲۹ - کشورشورها چگونه است و چطور اداره میشود؟
 ۳۰ - خاندان پهلوی

د - کتب شطرنج

- ۳۲ - شطرنج

۳۲- خود آموز شطرنج

۳۴- شطرنج آرتیستیک

۳۵- چگونه نباید شطرنج بازی کرد ؟

۳۶- رساله ی جدید کامل شطرنج (قواعد پایان بازی)

باید اضافه کنم که تعداد زیادی جزوه های درسی در زمینه ی استاتیک گرافیک - تم جبر - آنالیز - هندسه ی تحلیلی - هندسه ی ترسیمی - ژئومتری سینماتیک - مقاومت مصالح - نورهندسی - نورفیزیکی - ترمودینامیک - مکانیک راسیونل - استروئومی و کوسموگرافی و غیره ۰۰۰ ترجمه کرده ام که هنوز بصورت کتاب درنیامده اند. يك جدول تیرمکانیک نیز برای تیرهای جانبی توپخانه تهیه کردم . این جدول دارای يك صفحه ی اصلی و چندین خط کش و مقاله ی متحرک مجهز به ورنیه است . در روی صفحه ی اصلی منحنی های زیادی برای تسهیل کار محاسبه رسم شده است . این منحنی ها قسمت های ازینضی های هستند که فرمول آنها یادوران محور مختصات بدست آمده است . محاسبه ی عناصر اصلی این بیضی ها و رسمشان و بعد اذس برداری و کوچک نمودن آنها مدت زیادی وقت گرفته است . برای تیرهای زمانی بالانیز يك سیستم جدول تیرمکانیک تهیه نمودم که از محاسبات طولانی در میدان نبرد بکاهد. برای تمرین تیرسلاحهای سبک علیه هدفهای متحرک نیز سیستمی مبنی بر ایجاد يك سگوی متحرک حاوی تیرانداز و سلاح و يك هدف ثابت بصورت يك هواپیمای کوچک پیشنهاد کردم . سگوباسرعت دورانی حساب شده ای به تناسب سرعت و مسافت هواپیمای متحرک میگرد و این سیستم وجود و لزوم هواپیمای هدف کش را بکلی منتفی میساخت . همچنین برای هماهنگ ساختن تقسیمات زاویه ای سلاحهای مختلف پیاده پیشنهاداتی دادم و اقداماتی هم در کارخانه ی اسلحه سازی صورت گرفت که بعدا بعلت فرار و اختفا دنباله اش گرفته نشد و مسکوت ماند .

شرح مبارزه ی من بارشوه خواری و فساد که منجر باننتقال یابتر بگویم منجر به تبعید م بیه هوازشد بطور مختصر در پرونده های محاکمات سال ۱۳۲۷ منعکس گردیده است و در اینجا از آن میگذرم . بعد ازینزه دانشکده ی افسری انتقال یافتم و تامهرماه ۱۳۲۴ با سمت مربی و فرماندهی انجام وظیفه میگردم و جمعا قریب دو هزار نفر از افسران ارتش در کلاسهای درس من شرکت داشته اند که اکنون حد اقل در جاتشان سروانی و حد اکثر در جاتشان سرهنگی است . عده ای از افسران دانشجو نیز که در کلاسهای من شرکت داشته اند بدرجه ی سرتیپی ارتقا یافته اند . خود من نیز اگر چنین طوفانی در زندگیم پدیدار نمیشد حد اقل میتوانستم مثل همدوره های خودم از قبیل سرتیپ اسمعیل اسکویی و سرتیپ فریدون جم درجه ی سرتیپی داشته باشم . ولی طوفان شدیدی که در سر راه زندگمی من پدید آمد ، مسیر زندگی و سرنوشتم را عوض کرد و اینک نیز به محضر دادگاه سوقم داده است . اجازه بفرمائید مطلب را روشنتر کنم :

من بعلت سابقه ی تحصیلی خوبی که داشتم دوستان فراوانی بدست آورده بودم . حتی عده ای از " بزرگ زادگان " ملایر معاشرت با من را غنیمت میشمردند ، از آن جمله برادر و پسران آقای هاشم ملک مدنی نمایندگی ادوار مختلف مجلس شورا که یکی از مالکین بزرگ ملایر محسوب میشود اصرار داشتند با من معاشرت کنند . من نیز از لحاظ داخلی وضع پرزانتابلی نداشتم ، لذا همیشه از این معاشرت شانه خالی میگردم و گاهی بقدم زدن در خیابانها یارفتن بکافه اکتفا مینمودم . یکسال هنگامی که درجه ی ستوان یکی ارتش بر روی دوشم برق میزد ، بدون توجه به عاقبت کار برای دیدن عید بخانه ملک مدنی رفتم و آنان نیز به پاس احترامی که برای من قائل بودند با اصرار هرچه تمامتر آدرس خانه ی

من را گرفتند تا با اصطلاح از من باز یاد کنند. آنروزها خانه‌ی من عبارت از يك اتاق اجاره‌ای در خیابان شعاع السلطنه نزد يك میدان مجسمه‌ی باغشاه و روبروی خانه‌ی آقای باقرزاده رئیس یکی از چاپخانه‌های تهران بود. قسمتی از سطح اتاق باد و سه تاپتوی رنگارنگ و يك تکه زیلو مفروش بود و يك تختخواب سفری بروجردی آنرا تکمیل میکرد. در عوض طاقچه‌های اتاق از کتب گران قیمت ریاضی و فیزیک بزبانهای خارجی انباشته شده بود، زهرامن عاد تا قسمت اعظم حقوقم را بمصرف خرید کتب میرساند و جمعا در حدود ۳۰۰۰ جلد کتاب خوب داشتم که روی تخته بند پهای داخل طاقچه‌ها با نظم خاصی چیده شده بود.

من نقشه‌ام این بود که این میهمانان محترم و شریف زاده را بهتر تربیتی شده است دست بسرکنم ولی ناگهان غافلگیر شدم و دکتر محمود ملک مدنی و برادرزاده‌هایش بخانه‌ام آمدند. وقتی وارد اتاق شدند قیافه‌ی همه تغییر کرد، رنگ همه پرید و بهت و حیرت شدیدی بآنها دست داد. فقط يك روانشناس ماهر و کارکشته میتوانست حالت روحی من و یکایک آنها را بررسی کند و از خطوط چهره‌ها بافکار و رونی و انقلابات روحی و تهییجات باطنی مایمی برد. سه نفر با احتیاط تمام روی تختخواب نشستند و مواظب بودند که از این راه خسارتی بمن نزنند. بقیه روی لبه‌ی پنجره‌هایی که بکوچه باز میشد نشستند و پس از چند دقیقه رفتند. فقط من میتوانستم معنی نگاههایی را که آنان بایکدیگر رد و بدل میکردند عمیقاً دریابم. به بعضی از آنها نیز حس راحت و رقت دست داد. من از این حیث بیشتر و عمیقتر اند و هبار و عصبی و خشمگین شده بودم، زیرا برای من بمراتب تحمل پذیرتر بود که آنان بمن بنظر يك نفر تهیدست بنگرند و قیافه‌ی متفرغانه‌ی يك ثروتمند را نسبت بیک تهیدست بخود بگیرند، ولی نسبت بمن احساس رقت و راحت نداشته باشند. چنین احساسی برای من کشنده و غیرقابل تحمل بود.

گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم گریه‌آب چشمه‌ی خورشید دامن‌ترکنم

آری من ستوان یکم ارتش بودم، استاد دانشکده‌ی افسری بودم، تا آنروز بیش از ده جلد کتاب تألیف و ترجمه کرده بودم، فرماندهان آینده‌ی ارتش در کلاس درس سراپا گوش میشدند، در باره‌ی معقولات و علوم و فنون بحث میکردم ولی وضع زندگی من چنین بود. مجبور بودم صورت خود را بسا سیلی سرخ کنم، لباس تمیز بپوشم و در چنان شرایطی بیتوته کنم و سینه بزمین بسایم و باز هم کتیب دیگری ترجمه و تألیف کنم و در برابر چنان نگاههای تحقیرآمیز و احمقانه رقت باری که تا مغز استخوانم رسوخ میکرد مقاومت نمایم. در همان ایام پدرم به تهران آمد و من با کوشش زیاد موفق شدم حکم انتقالش را از نواحی جنوب به همدان که نزدیک ملایر است بگیرم. البته من تا حدودی که حقوقم اجازه میداد مبلغی در اختیارش میگذاشتم و یکروز متوجه شدم که از همان مبلغ ناچیز ۵۰ ریال، آری فقط ۵۰ ریال، با پست سفارشی برای زن و فرزند آن خرد سالش فرستاده است. کسی که با آن علوهمت مخارج تحصیل من را فراهم ساخته بود، کارش بجائی رسیده بود که برای تأمین نان خالی زن و سه فرزندش ۵۰ ریال که در آن تاریخ هیچگونه ارزشی نداشت بفرستد و چون به علوهت طبعش برمیخورد، اینکار را نیز در نظر من وبدون مشورت با من کرده بود و الا شاید میتوانستم مبلغی بیشتر برایش قرض کنم. فقط کسی که قلبی حساس و احساساتی‌اتشین داشته باشد میتواند بفهمد تا شیر این واقعه براعصاب و روح من چه بود. چند روز بعد پدرم بهمدا آن رفت و به محض رسیدن به محل سکنه کرد و نیمه‌ی چپ بدنش بکلی فلج شد. وقتی هنگام تعلیم مشق‌های توپ بدانشجویان دانشکده‌ی افسری تلگراف بیماری او را به من دادند بسیار ناراحت شدم و بلافاصله با اجازه‌ی تیمسار یزدان پناه به همدان رفتم و او را به تهران آوردم و برای پرستاری بیشتر او را بخانه‌ی برادرم بردم. این خانه در یکی از پس‌کوچه‌های بازارچه نایب السلطنه بود و برادرم و زنش فقط يك اتاق مخروبه‌ی آنرا در اختیار داشتند. دکتر جهان‌شاه

صالح و دکتر غلامرضا شهنخ را بر پالین پد رم بردم و بمعالجه پرداختم. ولی پیکروز واقعه ای اتفاقی افتاد که فقط سنگ گور میتواند تا شیرناگوار آنرا از مغز من بیرون کند. پد رم که از وضع مالی من خبر داشت بدون آنکه قصدش رایه من بازگردد، اصرار نمود که ملک مدنی را برای ملاقاتش دعوت کنم. همانروز ملک مدنی با پسرش حسن آقا ملک مدنی به آن خانه آمدند و پد رم پس از تعارف و صحبت تقاضای مبلغی قرض کرد و او نیز پنجاه تومان پرداخت و رفت. اما چیزی که هرگز از خاطر من نمرود حالت تا مری بود که به این پیر مرد بلند همت دست داد و منجر به چکیدن يك قطره ی درشت اشك از گوشه ی چشمش گردید. گوئی دنیار ابر من کوفتند. شدت تاثر من، بیش از آنست که قابل توصیف باشد. همینقدر میگویم که من برای اولین بار است که در چهره ی قلبم ر بیگشایم و آنچه را سالها رنجم داده است واگو میکنم. حتی برادران من این مسائل را از زبان من نشنیده اند و هنوز عده ای هستند که نمیدانند چرا روابط دوستانه ی من با خانواده ی ملک مدنی یکباره و بطور غیرمنتظره و ناگهانی قطع گردید و رفته رفته بدشمنی گرائید. در اینجا نظر من کلی تر و وسیعتر است. خانواده ی ملک مدنی هدف حمله ی من نیست. من نسبت بشخص ملک مدنی و خانواده اش نفرت مخصوصی ندارم. آنچه در من ایجاد نفرت کرده است اصول سرمایه داری است. اصولی است که مادر همه ی بدبختی های جامعه ی بشرو جامعه ایرانست. من نسبت به آن رژیم تنفر عمیق و دشمنی آشتی ناپذیر پیدا کرده ام که بقیمت بدبختی، فقر، گرسنگی و محرومیت هجده میلیون نفر از افراد ملت ایران همه ی مواهب زندگی را برای هزار خانواده ی ممتاز تا همین کرده است. خسرو روزبه در خانواده ی متوسطی پرورش یافته و تحصیل کرده است و خاطرات او تا این اندازه تاثر انگیز است وای بحال میلیونها خانواده ی دهقان و کارگر مملکت که وضعشان ده بار بدتر از خسرو روزبه است! اینها قصه نیست، داستان هزارویک شب نیست، محصول خیال بافی يك قلندر بیسواد نیست، هذیان و گفته های تب آلود نیست، بلکه واقعیات زندگی اجتماعی کشور ما و هر کشور سرمایه داری در هر گوشه ی جهانست. ضرباتی که بدینگونه دردوران زندگی بر روح حساس و تا مری پذیر من وارد آمد فکر و روح من را بکنکاش در باره ی وضع زندگی طبقات محروم واداشت. من دیگر آن خسرو روزبه ای نبودم که میخواست از طریق تالیف و ترجمه واکتشاف بجامعه خدمت کند، بلکه یکباره منقلب شدم. طوفان عظیمی اعصاب و روحم را تحت استیلای خود گرفت. فکر محدود خدمت های جزئی را بکنار گذاشتم و تصمیم گرفتم کار را از ریشه و اساس اصلاح نمایم تا به بدبختی میلیونها نفر از هم میهنانم پایان بخشم. من در عقیده ی خود صادق هستم و هیچگونه کومه نظری و آلاچی در آن دیده نمیشود. من باکمال خلوص نیت و بدون توجه بمنافع شخصی و بدون پروا از مرگ جانم راد رکف اخلاص نهادم. ام تا بر دم خدمت کنم. مدعیانی نیز بودند که از نیمه راه گریختند ولی فرار از نیمه راه کار مرد نیست.

سعدی در مباحثه ی شمع و پروانه چه خوب فرموده است :

که نه صبر داری نه یارای ایست	که ای مدعی عشق کارتو نیست
مرا بین که از پای تا سر بسوخت	ترا آتش عشق اگر پر بسوخت
من استاده ام تا بسوزم تمام	تو بگریزی از پیش يك شعله خام
چو سعدی فروشوی دست از غرض	اگر عاشقی سرمشوی از مرض
اگر بر سرش تیر بارند و سنگ	فدائی ندارد ز مقصود چنگ
اگر میروی دل بطوفان سپار	به دریامرو گفتمت زینهار ،

اینها جهات خصوصی قضیه بود که من را بحزب توده ی ایران جلب کرد و تردیدی نبایید

داشت که محرومیت های شخصی زمینه ی مساعدی برای پذیرش این افکار ایجاد نموده است ، ولی این محرومیت های خصوصی جز " ناچیزی از محرکهای باطنی من محسوب میشود ، زیرا اگر من به خودم می اندیشیدم و فقط منافع خودم را در نظر داشتم ، هرگز نمیایستد دل بطوفان سپارم ، و اگر در جریانات سیاسی شوم و خطرات عظیمی را استقبال کنم . برای من دیگر دوران سختی سپری گردیده بود . بتدریج مشغول بهره برداری از سوابق خدمتی و تحصیل خود شده بودم ، میتوانستم از طریق ساعتی ۱۰۰ ریال حق التدریس ریاضیات عالی و از باب حق الترجیمه ها و حق التألیف ها و از محل حقوق افسریم که رفته رفته با لامیرفت زندگی مرفهی برای خودم ترتیب بدهم و زندگی فقیرانه ی گذشته را به زندگی نسبتا مرفه و راحتی تبدیل کنم . امکان ترفیع درجه تا بالاترین درجات ارتش و اشغال پستهای مهم و حساس برایم وجود داشت و از هر حیث زندگی خوب و راحت توأم با تمام مناصب در انتظارم بود . بنابراین من اگر بمنفع شخصی چشم میداشتم ، قدم نهادن در راه فعلی دیوانگی مطلق محسوب میشد . اما بنظر من زندگی فقط این نیست که انسان خوب بخورد ، خوب بیاشامد و خوب بپوشد . انسان فقط کارخانه ی تهیه ی کود حیوانی نیست ، زندگی فقط این نیست که بکار بلع اکسیژن و پس دادن انیدرید کربنیک بخورد . بقول سعدی :

تن آدمی شریف است بجان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
 اگر آدمی بچشم است و دهان و گوش مینویسد چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
 خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ^{طلعت} حیوان خیرند ارد ز جهسان آدمیت

من چگونه میتوانستم بحساب زندگی مرفه آینده و دورنمای حالی که میتوانست جلو چشم تصویر گردد زندگی پردرد و توهین آمیز گذشته ی خودم را فراموش کنم ؟ چگونه میتوانستم صد ها هزار خسرو روزبه را که در شرایط سخت تر و پدیدتری زندگی میکردند و امید ی هم به آینده نداشتند از یاد ببرم ؟ چگونه میتوانستم نگاههای تحقیرآمیز " شریف زادگان " را که فقط بعلمت فقر مثل نشتر به قلم فرونشسته بود ، به ازاء مواهب مادی زندگی که از آن پس نصیب میشد دست فراموشی بسپارم ؟ تازه اگر چنین میکردم چه حق داشتم این زندگی مرفه را بعنوان حق السکوت بپذیرم و اجازه بدهم که نسبت به خسرو روزبه های دیگر چنین رفتار اهانت آمیزی بشود ؟ آری من چنین حقی و اجازه ای نداشتم و نمیتوانستم داشته باشم . حقیقت قضیه اینست که نظرم خیلی وسیعتر از حد ناچیز منافع شخصی بود . پرواضح بود که جان من نیز در معرض خطر قرار داشت همانگونه که اکنون در معرض خطر قرار گرفته است . ولی آیا يك مرد صاحب عقیده میتواند از بیم جان ترك سنگر گوید ؟

سعد یا عاشق صادق ز بلانگیزد سست عهد ان ارادات ز ملامت برمند

بنظر من فقط در بوته ی آزمایش میتوان ادعا را از عمل باز شناخت . کسانی که در پشت میز خطاب افراد ی انقلابی هستند و سخنان انقلابی میگویند ولی در پشت میله های زندان به پست ترین اعمال دست میزنند ، همان سست عهدانی هستند که از ملامت میروند و حال آنکه :

گراز مقابله تیر آید ، از عقب شمشیر نه عاشق است که اندیشه از خطر دارد

مقصود اینست که دادرسان محترم بدانند که منافع شخصی و نظرات خصوصی موجب ورود من به حزب توده ی ایران نشده اند و اگر باین قضیه در چهارچوب تنگ این منافع و نظرات بنگریم ، مصلحت شخصی من در این بوده است که بخد مت در ارتش ادامه بدهم و از شرکت در احزاب سیاسی

احتراز جویم و اینک که من غیر غم منافع خصوصی خودم و با قبول و استقبال هرگونه خطری، راه حزب توده ایران را در پیش گرفته ام فقط دو حالت میتواند وجود داشته باشد، یاد یوانگی یا حسن نیت. من البته دیوانه نیستم و لااقل باندازه ی یک انسان معمولی و متوسط عقل و سواد و شعور دارم. سوابق تحصیلی کتبی که تألیف کرده ام، کشفیات علمی و کارهای فنی و خلاصه همه ی زندگی من نشان میدهد که دیوانه نبوده ام و نیستم. و این معنی مورد تصدیق مراجع قضائی ارتش نیز هست، زیرا در غیر این صورت چنین دادگاهی نمیایست تشکیل شود و جای من در تیمارستان بود. حال آنکه در عقل من تردیدی نیست چه عاملی جز حسن نیت، جز بشر دوستی، جز احساسات پاک و شرافتمندانه میتواند محرک من در فعالیت های سیاسی باشد؟ من از یک طرف از همه ی امتیازاتی که میتوانسته ام بحق داشته باشم و کسب کنم بطیب خاطر صرف نظر کرده ام و از طرف دیگر تاکنون بیش از ۱۲ سال در زندان یا شرایط زندگی مخفی بسر برده ام و ناراحتی های عجیبی را تحمل کرده ام و اینک نیز در معرض خطر اعدام قرار دارم.

اینک میپرسم چه وجه اشتراکی بین آنچه من داده ام و آنچه گرفته ام وجود دارد؟ طبعانه تنها وجه اشتراکی ندارند، بلکه درست متضاد و متناقض و مابین یکدیگرند. دادن درجه ی سرتیپی و گرفتن حکم اعدام چه مشابهتی میتوانند داشته باشند؟ از اینجاست که وجود یک عامل محرک نیرومند که همانا مردم دوستی و احساسات و حسن نیت است ثابت میگردد. بمقتضای وجود همین عامل مقدس است که همه چیز داده ام، جانم را نیز بزرگی خواهم داد و همه گونه ناملاهیات و محرومیت ها را تحمل کرده ام و خواهم کرد. من این رایک فدکاری و یک گذشت میدانم و هرگز نیز متاثر نیستم که نام خیانت بر آن گذاشته شود. اگر امروز هم من نمیتوانم نظر داد رسان دادگاه رابه حسن نیت خودم جلب کنم، محکمه ی افکار عمومی که محکمه ی تاریخ است سند براءت من را صادر خواهد کرد، ولو آنکه استخوانم نیز خاک شده باشد.

آزان بد پر مغانم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

مطالعه ی سطحی اوضاع کنونی جامعه ی ایران و مقایسه ی شرایط زندگی طبقات مختلف نمیتواند موجب تاثر و تألم انسان نگردد. شکاف عمیق و عظیمی که بین طبقات مرفه و محروم جامعه دیده میشود و روز بروز نیز ژرفتر میگردد، هر انسان صاحب احساس را متاثر و ملول میسازد و بفکر و امید آرد.

من احتیاج زیادی ندارم که وجود چنین عدم تعادل و بیعدالتی شگفت انگیزی را ثابت کنم. آنچه چیز است که مورد تصدیق همه است. وقتی وزیر جنگ مملکت فیلم زندگی ساحل نشینان خلیج فارس رابه معرض نمایش میگذارد و وزراء و نمایندگان و سناتورها را بگریه و امید آرد، لابد فقر و محرومیت شدیدی گریبانگیر اکثریت ملت ایران است. وقتی استاند ار کرمان در کنفرانس استاند اران کشور صراحتاً میگوید که عده ای از کودکان مملکت ظهرها بجای رفتن با طاقهای ناهار خوری سر بصره میگردانند تا شکی از عزا در بیاورند و مثل بزغاله از طریق علف چری سد جوع کنند، نمیتوان گفت خاطر مبارک آسوده باشد همه مردم مملکت در رفاه و آسایش زندگی میکنند. وقتی دسته های صد نفری برای بدست آوردن کار و تحصیل چند ریال مزد، بطور قاچاق از مرزهای دریائی به خارج میگریزند و طعمه ی امواج خروشان دریای میشوند یا بضراب گلوله ی مرزداران شیخ کویت راه عدم در پیش میگیرند، حتماً فقر و گرسنگی و بدبختی شدیدی دامنگیرشان شده است.

داد رسان محترم تصدیق دارند که اینها ساختگی و جعلی نیست و مراجع رسمی کشور بصحت آن اقرار دارند و اعتراف هم کرده اند. چندی پیش روزنامه ی اطلاعات خبر داد که در شب جشن تولد

حضرت حجت ، در همان شبی که می‌الغ هنگفتی برای تزیینات و مخارج جشن خرج شده است يك نفر سلمان از گرسنگی مرده است ، و آقای علی جواهرکلام نویسنده ی ستون انتقادی این روزنامه هم مقاله‌ی موثری در این باره نوشت . معنی این امر چیست ؟ معنی آن اینست که برخلاف گفته ی آقای نخست وزیر کسانی هستند که از گرسنگی می‌میرند و اگر ایشان صد بار دیگر نیز در پشت تریبون مجلس سنا اثراتکذیب کنند باز هم اینگونه مرگ و میرها وجود خواهد داشت .

در سال ۱۳۲۴ باستناد خبر روزنامه ی اطلاعات یکنفر در پشت دیوار بیمارستان (تکرار میکنم در پشت دیوار بیمارستان) از سرما خشک شده بود و من عیناً آنرا در کتاب اطاعت کورکورانه نقل کردم . مردن از گرسنگی و نداشتن داری و مسکن امرت اول و پیش پا افتاده ایست و از طریق تکذیب لفظی در مجالس قانون گذاری نمیتوان ازان جلوگیری کرد . بعلاوه تقریباً هر شب يك یا چند نفر در تهران و ولایات در اثر استیصال و فقر انتحار میکنند . مردن از گرسنگی با انتحار در اثر فقر فرق اساسی ندارد . وقتی نصرت اله عباسی کارمند وزارت فرهنگ باداشتن هفت سرعائله و ۲۴۰ تومان حقوق انتحار میکنند ، معنی اش اینست که این مبلغ نمیتواند حد اقل احتیاجات ضروری و بخور و نمیر این خانواده راتا مین کند ولذا رئیس خانواده در اثر تالمات روحی و از فرط استیصال دست بعمل زشت انتحار میزند . در همان شماره ای که تکذیب مکرراً آقای نخست وزیر چاپ شده بود ، خبرنگار يك دختر ۲۳ ساله در تبریز و آنهم از فرط استیصال درج گردیده بود و این تقارن ، معنی خاصی به سخنان نخست وزیر و مذاکرات مجلس سنا میداد . البته این جریان اختصاص بکشورماندارد . در سراسر جهان سرمایه داری آسمان همین رنگی است . چند شب پیش خبر جالبی از ایتالیا نقل شده بود که بموجب آن يك کارگر بیکار از فرط استیصال از میله های قفس شیر باغ وحش بالا رفته و خودش را بکام شیر افکند ه است . در فرانسه این قبیل اشخاص یا خود را بر زیر قطار پرت میکنند و له میشوند یا به امواج رود سن میسپارند .

نظیر این حوادث در هر کجاکه طبقات فقیر و غنی وجود داشته باشند قهراً روی خواهد داد و اینک که بزرگترین دژ سرمایه داری یعنی ایالات متحده ی امریکای شمالی طبق پیش بینی های علمای مارکسیست دچار بحران اقتصادی شده و تعداد بیکاران به بیش از پنج میلیون و دویست هزار نفر رسیده است ، بدون تردید انتحار در نتیجه ی استیصال روی میدهد و خواهد داد . مقصود اینست که من نظر خاصی به ایران ندارم و منظورم بطور کلی اصول سرمایه داری و نتایج قهری و جبری آنست . دشمنی من با اصول سرمایه داری بهیچوجه بمعنی دشمنی با تمامیت و استقلال کشور نیست ، بلکه درست معکوس آنست . من باینجهت با اصول سرمایه داری مخالف هستم که علاوه بر همه ی بدبختی های طاقت فرسایی که لازمه ی آنست و دامنگیر ملت ایران گردیده است به اساس استقلال و تمامیت و آزادی کشور و سعادت ملت ایران لطمه ی جبران ناپذیر زده است و میزند . مخالفت با اصول سرمایه داری بمعنی مخالفت با حاکمیت ملی نیست ، بلکه بالعکس بخاطر استقرار و تثبیت و قوام حاکمیت ملی است . در حال حاضر فقط عده ی بسیار محدودی از افراد وابسته به طبقات ممتاز مملکت که از تمام مواهب مادی و اجتماعی جامعه بهره مند هستند براهکثرت قریب باتفاق افراد مملکت حکومت مطلقه دارند و در حقیقت حاکمیت ملی را شدیداً انقض کرده اند و همه گونه حق مدخله در سرنوشت را از طبقات محروم سلب نموده اند . حکومت حاضر در واقع دموکراسی نیست ، بلکه پلوتوکراسی است . حکومت اشراف و اعیان و مالکین و سرمایه داران است و هیچگونه وجه مشابهتی با حکومت مشروطه ی واقعی ، با حکومت مردم بر مردم ندارد . پس دشمنی من با حکومت سرمایه داری کاملاً بجای صحیح و شرافتمندانه است . چند روز پیش در ستون اخبار روزنامه ی اطلاعات خواندم که در دهی بنام گشنیزجان از توابع اصفهان يك بیماری نوظهور پیدا شده است و باعث مرگ کودکان میگردد . بعد معلوم شد که این بیماری بجز سرخجه چیز دیگری نبوده است و با وجود این ۷۹ نفر از کودکان گشنیزجان یعنی تقریباً همه ی کودکان این ده را

تسلیم گور کرده و همه ی مادران را عزا دارو داغدار نموده است. مرض سرخجه مرض سرطان یا الوسمی یا سل و امثال آن نیست و فقط باغذای گرم، جای گرم و قدری مراقبت، خود بخود خوب میشود. ولی چرا این بیماری ساده چنین کشتاروحشتناکی کرده است؟ برای اینکه نه غذای گرم و نه جای گرم داشته اند و نه اولیا، آنان بساده ترین اصول بهداشت واقف بوده اند. من نمیدانم مالک این ده کیست و هیچگونه دشمنی خصوصی هم با او ندارد ولی بطور قطع میدانم که اگر فرزند ناز پرورده ی این مالک بیمار شود، علاوه بر اینکه بهترین پزشکان مملکت را بر بالینش حاضر میکنند، اگر لازم شد چند ده هزار ریال نیز خرج مینمایند و اقا زاده را با هواپیما و یک اسکورت پرستار و دایه به اروپا میفرستند و در مجهزترین بیمارستانها تحت معالجه قرار میدهند. شما اگر بجای خسرو روزبه حساس و سریع التا، تیرباشید چه عکس العملی در وجودتان ایجاد میشود؟ اعصابتان چه واکنشی از خود بروز میدهد؟ و خلاصه راکسیون وجدانتان چیست؟ من شک ندارم که هیچ انسان شرافتمندی نمیتواند اینهمه بدبختی ها را ببیند و احساس کند ولی نسبت به منشا آن که اصول سرمایه داریست دشمنی آشتی ناپذیر پیدا ننماید.

آقای علی جواهرکلام نویسنده ی ستون انتقاد ی روزنامه ی اطلاعات نوشته بود که در سفر قزوین شخصا اطلاع یافته است که مالک یکی از دهات پیرزنان و پیرمردان رادفصل زمستان ازخانه و کاشانه ی خود بیرون میکند و روانه ی تهران میسازد تا از طریق گدائی در فصل زمستان هر یک صد تومان عیدی برای ارباب تهیه کنند. این گفته ی خسرو روزبه کمونیست نیست، گفته ی آقای جواهرکلام رئیس شورای نویسندگان پرتیراثرترین روزنامه ی مملکت است و همه میدانند که این روزنامه با چه تسمه ها و زنجیرهایی به طبقات حاکمه ی کشور وصل شده است و در حقیقت مهمترین موسسه ی تبلیغاتی طبقه ی حاکمه بشمار میرود. ولی حقایق دردناک بقدری زیاد است، محرومیت و بدبختی و اجحاف و فقر و گرسنگی باندازه ای فراوان و همه گیر است که با اجبار در دستونهای روزنامه ی اطلاعات هم منعکس میشود. در دهات ایران زن و مرد و کودک و پیر و جوان در تمام سال در گرما و سرما و برف و بوران کار میکنند و جان میکنند تا یک مشت محصول بدست آورند و نان بخورند و نمیر سالیانه ی خود را فراهم سازند. ولی ارباب یا مباشرین مثل بلای آسمانی بر آنها نازل میشوند و قسمت اعظم این محصول راحت غاوبین مختلف از چنگشان بیرون میکنند تا با گشاد بازیهای اقامنشانه در کباباره ها و دانسینگ ها به مصرف برسد. ولی چون اشتهای ارباب اشباع ناپذیر است برای تهیه ی پول بیشتر چوبدست گدائی رانیز بدست پیر مردان و پیرزنان میدهد و اگر نتوانستند "عیدی" مورد نظر را تهیه نمایند، حق بازگشت بدو، بخانه و کاشانه ی خود ندارند. آیا با توجه باین حقایق وحشتناک من حق ندارم به صفوف حزب توده ی ایران ملحق شوم؟ و در زیر پرچم حزبی که ویرانی اساس سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم را هدف مقدس خود قرار داده است، بخاطر پایان دادن باینهمه بدبختی جانفشانی کنم و وجدانم را راضا، نمایم؟ مفاسد رژیم سرمایه داری حاکم بر کشور یکی دوتانیست و از حدود احصاء و شمارش بیرون است. باز چندگی پیش در ستون اخبار شهرستانهای روزنامه ی د ولتی اطلاعات به خبر حیرت آور از دواج یک دختر سیزده ساله بنام فاطمه بایک مرد شصت و پنجساله برخورد م و راستش را بخواهید سرتاپای وجودم لبر زید. خلاصه ی داستان از این قرار بود که پدر و مادر فقیر و مستمند فاطمه چند سال پیش خواهر بزرگترش را در سن سیزده سالگی بیک پیر مرد ثروتمند شوهر دادند و چون سن دختر مقتضی برای ازدواج نبود، در فواتر اسناد رسمی ثبت نگردید. اینک که چند سال از آن داستان میگذرد و آنان صاحب دوسه فرزند هم شده اند، فاطمه نیز پدر خواهر بزرگتر خود گرفتار شد و در سن سیزده سالگی به ازدواج پیر مرد ثروتمند شصت و پنجساله ای درآمد. ولی چون همسایه ها قصد داشتند قضیه را بر مراجع قضائی گزارش دهند پدر و مادر این طفل بیچاره شناسنامه ی خواهر بزرگتر را به محضر بردند و او را عینا به ازدواج شوهر فاطمه د را آوردند تا بتوانند یک نوع سند تهیه کنند و جلوی دهان همسایگان را بگیرند. اینک خواهر بزرگتر فاطمه

- و شوهر دارد و فاطمه و خواهرش در آن واحد زن يك پیرمرد ۶۵ ساله هستند یکی باقباله ی محضری بطور غیابی و دیگری باعقد شرعی و حضوری . این پرونده هم اکنون درد ادگاههای اصفهان تحسنت رسیدگی است . نکته ی اساسی این مطلب که موجب چنین ازدواجهای غیرقانونی و شرم آور و در عین حال تاثرانگیز و رقت بار گردیده است همانا فقر خانوادہ و غنای داماد های اوست . همین فقر موجب شده است که يك دختر سیزده ساله با هزارها امید و آرزویی که در سرداشته هم بستر يك پیرمرد شصت و پنج ساله گردد و غیرغم گفته ی سعدی که : « زن جوان را اگر تیری به پهلو نشیند به که پیری » هم نشین و هم صحبت پیرمرد فرتوتی شود . اگر فاطمه هادر سنینی که باید گرگم بهنوا و قایم باشک بازی کنند به حجله فرستاده میشوند ، اگر کودکانی نظیر فاطمه بجای تحصیل بخانه ی شوهر میروند و همهی آرزوهای عزیز و مقدس این فرشته های معصوم پیش از خودشان در گور سرد مدفون میگردد و خودشان نیز بسا مرگ نابهنگام و زایمانهای زودرس بدنبال آرزوهای مدفون شده ی خود میشتابند و جهل و بیسوادی محیط پای "ال" موهوم و فرضی را بمیان میکشد و از نصیب و قسمت ازلی و ابدی و محتوم و غیر قابل مقاومت و جبری جای شکایتی باقی نمیماند . و اگر این غنچه های ناشکفته پژمرده میشوند ، عامل این چناینها بدون تردید نیاز و استغنا ، فقر و ثروت و رویه پرفته بی عدالتی های اجتماعی ناشی از حکومت سرمایه - دار است . هزارها فاطمه پس از اینگونه سرخوردگیها راه قلعه ی شهرنو و نظایرانراد رهپش میگیرند . هزارها فاطمه بعلت فقر شغل کلفتی را انتخاب مینمایند و پس از آنکه گوهر غنچهشان لکه دار شد یا انتحار میکنند یا به فاطمه های شهرنو میپیوندند . کیست که سه تابلوی مریم اثر عشقی را برای چندین بارنخواند باشد و قطرات اشک از گونه هایش سرانزرنشده باشد ؟ این خیانتها محصول رژیم محکوم بفقاری سرمایه دار است . در همین رژیم است که اساس کانون خانوادہ و اساس غت عمومی در معرض بزرگترین خطر قرار میگیرد . بیشتر ازدواجها بر اساس عشق و محبت و عاطفه ، بلکه بر اساس فقر یکی و غنای دیگری صورت میپذیرد و در حقیقت میتوان گفت ازدواج نیست بلکه خرید و فروش است . مردی جوان و خوش قیافه ، شوهری زن بیوه ی جا افتاده و احياناً پیری رافقط باینجهت قبول میکند که از اتوموبیل و پارک و پول و مواهب زندگی بهره مند گردد و حتی با همان اتوموبیل بدنبال عیاشی و هرزگی خود برود و همین ترتیب است که يك دختر زیبا و جوان همسری مرد جا افتاده و مسنی را قبول میکند و خوب پیدا است که هیچگونه رشته ی محبتی آنانرا بیکدیگر پیوند نمیدهد و ضرورتاً اساس چنین ازدواجی نمیتواند محکم و شرافتمندانه باشد . وقتی يك حاجی بازاری باریش حنا بسته ی خود و بزور سیم و زری که از طریق یا خواری و سفته بازی ، و گرانفروشی تحصیل کرده است برای خود حرمسرا تشکیل میدهد ، چهار زن نقدی و ده هاصیغه میگیرد و آنها را یکی پس از دیگری بدست حوادث میسپارد ، چه ضمانتی برای بقا و حفظ غت عمومی باقی میماند ؟ کدام منطق میتواند قبول کند که زنان اینگونه حرمسراها ، بشیوه ی برشتگان و معصومان ، دست از پا خطا نخواهند کرد ؟ اگر چنین بود هیچگونه محدودیتی ضرورت پیدا میکرد ، نقش خواجگان در تاریخ منتفی و غیر لازم میشد و اینهمه بگیر و ببند و مراقبت و محدودیت لزام آور نمینمود . پس چرا از مواجبه با حقیقت واقع امر بگریزیم ؟ چرا اینهمه جنایاتی را که در زمینه ی اموسی روی میدهند ندیده بگیریم ؟ چرا مخصوصاً از یاد ببریم که هر سال تعداد زیادی از خواهران بدست برادران ، عده ی کثیری از دختران بدست پدران یا انبوهی از زنان بدست شوهران و همه بعلت اموسی کشته میشوند یا مجروح میگردند ؟ چرا درباره ی غت اینهمه فجایع فکر نکنیم و ریشه و علت - لعلل آنانرا نیابیم ؟ بنظر من اساس همه ی این جنایات و بهتر بگوئیم ام الفاسد جامعه وجود رژیم سرمایه دار است . کانون خانوادگی در رژیمهای سوسیالیستی محکمترین ، نجیبترین ، اصیلترین و صحیح ترین و بیادوام ترین کانونهای خانوادگی جهانست . يك دختر و يك پسر وقتی به ازدواج بسا کد یگر رضایت میدهند که یکدیگر را درست بفهمند ، از استعدادها و لیاقت های یکدیگر مطلع باشند و

عشق واقعی، محبت بی آرایش، صمیمیت و وفاداری و عاطفه‌ی زندگی زناشویی آنان را بیکدیگر پیوند دهد. وجود چنین مقدماتی الزاماً موجب تحکیم روابط خانوادگی و دوام و صمیمیت آن خواهد شد. شیطان سرمایه‌دیکر نمیتواند وسائل ازدواجهای نامناسب و سست را فراهم سازد، زیرا اساس سرمایه‌داری در این کشورها واژگون شده و دیوسیم و زیربانو درآمد است. بهمین جهت نسبت طلاق در رژیمهای سرمایه‌داری اصلاً با رژیمهای سوسیالیستی قابل مقایسه نیست. پس اگر من خواهان سرنگونی رژیم سرمایه‌داری و استقرار رژیم سوسیالیستی هستم و اگر بخاطر چنین آرزوی مقدسی برای هرگونه فداکاری آماده‌ام هیچگونه تعجیبی ندارم. بقول حافظ:

در عاشقی گریز نباشد ز سوز و ساز استاد ه ام چو شمع مترسان ز آتش

در کيفرخواست با یکا بردن کلماتی از قبیل "بوئی از شرافت نبرد"، "فاقد شرف" و امثال آن بزرگتر توهین ممکن به اخلاق و شرف من شده است و من وظیفه‌ی خود میدانم در مقام دفاع از اخلاق و شرفم برآیم. اخلاق و شرف بزرگترین سرمایه‌ی زندگی منست و من نمیتوانم در قبال چنین اهانتی سکوت کنم. یکروز تیمسار ادستان ارتش از اینکه من درد و سه‌مورد کلمه‌ی اخلاق را بکار برده‌ام، اظهار تعجب میکردند و اساس تعجبشان این بود که چگونه یک نفر کمونیست دم از اخلاق میزند. اخلاق مثل همه‌ی امور دیگر نمیتواند تحت تأثیر نفوذ شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه نباشد و بدین ترتیب نشانه‌ها و خصوصیات که اخلاق را در رژیم مختلف توصیف و تعریف میکنند باید یکپراختلاف دارند و از هم متمایزند. بین تئوری و پراتیک، بین اندیشه و کردار همیشه هم‌آهنگی کامل وجود ندارد. من شکی ندارم و بهیچوجه نمیتوانم تردید نمایم که پیشوایان و بنیان‌گذاران مذهب انسانهای شریف و خیراندیش بوده‌اند و هر یک در عرض خود بخاطر استقرار عدالت بیشتر در جامعه و جلوگیری از فساد و پرورش حسن نوع‌پروری و مردم‌دوستی قوانین و اصولی وضع کرده‌اند و به گسترش و تعمیق این اصول همستگماشته‌اند و برای آنکه یک پلیس درونی و کاراگاه باطنی نیز رعایت این اصول را کنترل و بازرسی کند بتدریج یک سلسله قواعد و مقررات و اصول اخلاقی وضع کرده است. اما باید توجه داشت که قوانین حاکم بر جامعه و اصول اخلاقی وابسته بان در طول تاریخ بشر تغییر میکنند و پیوسته بیک منوال نیست. یعنی ضروریات و احتیاجات و خواستههای هر عصری مستلزم قوانین و اصول خاص همان عصر است و هیچ قانونی ازلی و ابدی وجود ندارد. مثلاً در جوامعی که با اصول بردگی و فئودالی و سرمایه‌داری اداره میشده‌اند و میشوند اصول مالکیت فردی مقدس است ولی در جوامعی که با اصول سوسیالیستی اداره میشوند اصل مالکیت فردی و خصوصی مقدس نیست و بالعکس اصل مالکیت اجتماعی بدسته جمعی جنبه‌ی تقدس دارد. از نظر اخلاقی نیز میتوان بسهولت بخاطر آورد که اعراب بدوی در دوران پیش از اسلام و در عصر بربریت دخترهای خود را زنده زنده بگور میکردند و این عمل را نیز موجب افتخار خود میدانستند و اخلاق زمان نیز این عمل زشت و نکوهیده را تا میبید مینمود و مجاز میشمرد. ولی اکنون زنده بگور کردن دختر نه تنها جنایت محسوب میشود، بلکه خلاف اخلاق حسنه نیز هست و مذموم و قابل سرزنش است. از اینها که بگذریم رعایت و اجرای فلان قانون اخلاقی که در رژیم اقتصادی و اجتماعی متضاد پسندیده و محمود شناخته شده باشد یکسان و یکنواخت نیست. کارگری که شیشه‌ی عرش در دست صاحب کارخانه است و در صورتیکه از کاراخراج و بهیکار شود خود و زن و فرزندانش گرسنه خواهند ماند، اگر از صاحب کارخانه فحش شنید، اگر کتک خورد و مورد اهانت و تحقیر قرار گرفت، نمیتواند از حق خود دفاع کند، زیرا امید آنکه شب بادست خالی بخانه خواهد رفت و اطفال معصومش گرسنه خواهند ماند. اگر ضعیف باشد روی عزت نفس خود پامیگذارد، توهین را زهرسبیلی در میزند و حتی اگر

اینها کافی نبود خیلی هم معذرت خواهد خواست که چرا موجب اوقات تلخی ارباب شده و چرا دست نازنین ارباب ضمن برخورد بصورت چرکین و گرد آلود او کثیف شده و در دست گرفته است! چنین شرایطی قهر عزت نفس رامیکشد، توهین راتحمل پذیر می‌آزد و انسان رابه تملق و چاپلوسی وامیدارد. عینا میتوان وضع فلان کارمند بایگان، ماشین نویس و مستخدم سرپائی وزارت دارائی رادر برابر رو^۱ سا و مدیرکل هابهمین نحو سنجید و تا^۲ شیرعامل اقتصاد ی رادرحد و شدت و ضعف رعایت اصول اخلاقی ارزیابی کرد. زندگی اقتصادی این کارمند ان بحقوقی که آخرماه دریافت میدارند، با اضافه حقوق و اضافه کار و فوق العاده و پاداش و عیدی و امثال آن بستگی نزدیک دارد. کارمند نیز در برابرمدیرکل و رو^۲ سای خود همان وضعی رادارده که کارگر در برابرکارفرما و هقان در برابر ارباب. این وابستگی اقتصادی نمیتواند در روی اخلاق کارمند ان تا^۳ شیرمنفی باقی نگذارد. بیجهت نیست که اینهمه کاریکاتور در باره ی مدیرکل ها و معاونین و ماشین نویسها و بایگانهای آنان در روزنامه ها چاپ میکنند. ماشین نویس ازکله ی طاس و موی سفید و چین و چروک های صورت مدیرکل حتما نفرت دارد. این یک امر طبیعی و غریزی و غیرقابل انکاری است، ولی معهدا میداند که زندگی اقتصادی یش در دست این عالیجناب است و اگر مورد بی مهری او قرارگیرد دیگر نمیتواند پس از قطع حقوق اداری خود مخارج مادر پیر و خواهران و برادران صغیر خویش راتا^۴ مین نماید یا الا اقل از بسیاری از امتیازات مالی که در وضع اقتصادی او شدید مو^۵ ترند محروم خواهد گشت. همچنین دست فروش، بقال، عطار، خرازی فروش و غیره برای آنکه جنس خود رابه قیمت بیشتری بفروشند و با چند ریال اضافه سود زندگی خود و مخارج افراد تحت تکفل خویش راتا^۶ مین نمایند بیدریغ قسم میخورند، سوگند یاد میکنند، دروغ میگویند و حتی اگر بتوانند کلاه میگذارند و جنس تقلبی به مشتری خود قالب میزنند. شکی ندارد که اگر این افراد چنین میکنند و اصول اخلاق رازیر پامیگذارند بخاطر آنست که بهر ترتیب شده زندگی اقتصادی خانواده ی خود راتا^۷ مین کنند. همین بدی و نابسامانی وضع اقتصاد یست که فاطمه هارابه قلعه ی شهرنو میراند، عده ای از افراد مملکت را بگدائی و در روزگی میکشاند، وعده ی دیگری رابدزدی وامیدارد. درست است که دین اسلام و اصول اخلاق وابسته بان عصمت فروشی، دزدی، دروغگوئی، تملق و چاپلوسی و امثال آنرا مذموم دانسته و احتراز از آنها راتوصیه کرده است، ولی آیا عملا در شرایط اقتصادی سرمایه داری، در شرایطی که مشکلات و موانع اقتصادی در تمام شئون زندگی افراد سایه افکند و اجبارا اخلاق راتحت الشعاع قرار داده است میتوان ادعا کرد که اصول اخلاق رعایت میگردد؟ میتوان گفت اخلاق یعنی آن پلیس درونی و کار آگاه باطنی قادر بایفاء^۸ وظیفه ی خود هست؟ هرگز! اما اگر جامعه ای رادر نظر بگیریم که در ان زندگی اقتصادی فرد افراد جامعه تا^۹ مین و تضمین شده باشد، کودک به محض تولد صاحب حقوق و مستمری شناخته شود، درهای شیرخوارگاه ها، کودکستان ها، دبستانها، دبیرستانها و دانشگاهها برویش باز باشد، پدر و مادر پیرمستمری مخصوص بازنشستگی خود رادریافت کنند و سربار فرزند خود نباشند، حتی زن نیز شصتاد آرای شغل و حرفه ی مخصوص و درآمد ویژه ای باشد، در چنین شرایطی اگر فرض کنیم سو^{۱۰} فقهایی پیش آید و بکارگری که رئیس این خانواده است توهینی بشود چون میداند که در صورت قطع حقوق او لطمه ای باقتصادیات پدر و مادر پیر، کودکان و زنش وارد نخواهد شد و آنان اگر سگی نخواهند مرد، پیه همه چیز را برتن خود میمالد و در برابر توهین از خودش دفاع میکنند. اجازه نمیدهد عزت نفس و حیثیتش خدشه دار گردد، زیرا مسئول تا^{۱۱} مین مخارج دیگران نیست، مرگ و زندگی عزیزانش به قطع درآمد یا ازدیاد حقوق او بستگی جدی و جبران ناپذیرند دارد.

آنکه شیران را کند رو به مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج

آنهم احتیاج برای تا^{۱۲} مین زندگی افراد تحت تکفل. اگر رئیس خانواده بداند که در صورت اعدام شدن

یابگوشه ی زندان افتادن، باوجود زیانها و محرومیت‌هایی که برای خودش دارد، ادامه ای به زندگی اقتصادی عزیزانش نمیخورد، بدون تردید صفت شیرخواهد داشت، از رویه مزاجی دوری خواهد جست استقلال فکری و عزت نفس خود را حفظ خواهد کرد. باین دلیل در جوامع سوسیالیستی نه تنها اخلاق وجود دارد، بلکه سیستم اقتصادی جامعه ضامن صحت اجرا و رعایت دقیق اصول اخلاق است. در جوامع سرمایه داری همانگونه که از حق حاکمیت ملی و آزادی شبح بیجانی بیشتر باقی نمانده است، از اخلاق هم فقط کاربرد توری پر جاست.

دادرسان محترم ملاحظه میفرمایند که اگر عاشق و شیفته ی رژیم سوسیالیسم هستیم با تمام عقل و شعور و منطق و درایت خود برتری اصول آنرا بر سایر رژیم‌ها احساس کرده ام و محرك من در هر عملی که انجام داده ام آرزوی تحقق این اصول و بالنتیجه ایجاد بنای نوین برای جامعه ی ایران و سرانجام تأمین سعادت و رفاه و سر بلندی و آزادی و شرف ملت عزیزم بوده است. ممکن است کسانی که مرانی شناسند، وقتی این طومار اتهامات گوناگون را علیه من بخوانند پیش خودشان بگویند این دیگر چه موجودی است؟ چرا مرتکب اینهمه جرم شده است؟ ولی وجدان من و شرف من که سخت به آن پای بندم، گواه و شاهد است که هرگز علی بخاطر تأمین منافع شخصی خودم نکرده ام حتی منافع شخصی خودم را در بسیاری از موارد زیر پا گذاشته ام. اینک نیز که جانم در معرض خطر است نه قصد دارم خودم را گول بزنم و نه دادرسان محترم و مقامات تحقیق را:

کسانی بودند که در لحظه ی امتحان ضعیف از آب درآمدند و منکرا صالت عقاید و نظرات سیاسی و اجتماعی خود شدند و بهمین جهت نیز از زندان آزاد گردیدند. من شکی ندارم که آنان یا بیست سال بمداروغ گفته اند یا از بیم جان به مقامات تحقیق دروغ گفته اند و بهر حال آدمهای دروغگو و زبون و شیاد و حقه بازی بیشتر نیستند، مردانگی ندارند و برای دو قطره خون خود بیش از هر چیز دیگر ارزش قائلند. بقول قانلی:

رسم عاشق نیست بایک دل دود لبرداشتن یازجانان یازجان بایست دل برداشتن
شرط مردی نیست چون جانوسیار و ماهیار یار دارا بودن و دل باسکندر داشتن

بنظر من یا باید رومی روم بود یا زندگی زنگ. رفتار این نارقیقان زشت و مذموم و ناپسندیده است. کسی که راهی را بخاطر هرفی در پیش میگیرد مادام که ناصحیح بودن و بیراهه بودن آن ثابت نشده باشد و آنرا با تمام وجدان خود درک نکرده باشد نباید از آن دست بشوید. ممکن است بگویند این آقایان نیز بهمین نتیجه رسیده اند و بهمین دلیل راه خود را عوض کرده اند. ولی بنظر من راهی که بیست سال بدون اجبار و با آزادی کامل و بطور داوطلبانه ادامه یافته است نمیتواند غلط باشد و راهی که در پشت میله های زندان و از بیم اعدام انتخاب شده است درست و بدون نقص. با توجه به مدت و شرایط این دو راه پیمائی، بجرات میتوان ادعا کرد که چنین کسانی راه دوم یعنی راه بازگشت را نه به خاطر صحیح و منطقی بودن آن، بلکه برای ملاحظات شخصی و منافع خصوصی خود برگزیده اند و این کار کار مرد نیست.

ایکه پندم دهی از عشق و ملامت گوئی
تو برو مصلحت خویش بیندیش که من
تو نبود ی که من این جام محبت خوردم
ترك جان کردم از این پیش که دل سپردم
عهدم اینست که جان در سر کار تو کنم
اگر این عهد بپایان نبرم نامردم

شرف نیز در زمره ی اخلاق است و بهمین جهت لحن کیفرخواست موجب نهایت تأثر من شده است. در متن کیفرخواست آنجاکه نقل قسمتی از اقرار و اعترافات پایان مییابد، ناگهان لحن بیسان

قضائی کیفرخواست تغییر میکند و به جملاتی از این قبیل برمیخوریم :

" خسرو روزبه اصلا و ابدا بوئی از شرافت نبرد و اینکه ضمن آخرین دفاع برای جوانانی از قبیل مختاری گلپایگانی نوحه سرائی میکند دروغ احمقانه ای بیش نیست. زیرا اگر خسرو روزبه کوچکترین نشانه ای از شرافت داشت نه بکشور خود خیانت میکرد و نه مرتکب قتل نفس میشد و نه هر لحظه از سوراخی بسواخ دیگر میخزید تا چند صباحی زیاده تر بزندگی سراسرنگین و شرم آورش ادامه دهد."

" خسرو روزبه اگر بوئی از شرافت برد و بود هرگز مرتکب اعمالی نمیشد که هرایرانی شرافتمند از آن مشمز و متنفر است."

بنظر من لحن این جملات در شان اسناد رسمی قضائی نظیر کیفرخواست نیست. شاید اگر یک مقام سیاسی در یک مصاحبه ی مطبوعاتی، آنها را در نظر گرفتن همی آثار و نتایجی که ممکن است عایدش شود با چنین لحنی حرف بزند قابل قبول باشد، ولی بیان مطلبی که محل و عنوان قضائی ندارد و طبق ماده ی معینی از قانون جرم خاصی شناخته نشده است فقط میتواند کیفرخواست را تضعیف کند و از تاثر آن بگذارد. نسبت دادن بی شرفی بیک متهم سیاسی که دارای عقاید و نظرات فلسفی و اجتماعی و سیاسی و علمی است، آنها را در یک کیفرخواست قضائی، با هیچ قانونی مطابقت ندارد و با هیچ روش قضائی قابل توجیه نیست. شرف نیز مثل همی مصطلحات دیگر مفهوم جزم و دگم و جامدی ندارد و نظیر همه ی پدیده ها جهان نسبی و اضافی و اعتباری است.

طرفدار اصول سرمایه داری شرف را در این میدانند که از سازمان و بنائاتی که بر آن اساس بوجود آمده است حفاظت کنند. طرفدار اصول سوسیالیستی بالعکس شرف را ایجاد و حفظ و تحکیم بنمای جامعه ی سوسیالیستی میدانند. طبعاً چون این دو سیستم متضاد و متناقض یکدیگرند، این بحث پیش می آید که چگونه میتوان مسئله ی شرف را تحلیل کرد و تشخیص داد که ادعای کدام یک از طرفداران این دو عقیده ی مختلف حق و کدام باطل است. بنظر من تا وقتی کسی به عقیده ای از دل و جان و بسند و دروغ و ریا پای بند است او را انسان شرافتمندی دانست و لولانکه آن عقیده ذاتا و ماهیتاً نادرست و سقیم باشد. گاو را میپرستند یا به بت بچشم خدا مینگرد تا وقتی که در گاو پرستی و بت پرستی خود صادق و مؤمن و معتقد است انسان شرافتمندی است. بقول مولوی :

ما برون رانگریم و قال را ما درون رابنگریم و حال را

بت پرستی که بت را از سر خلوص باطنی و نیت صادق و بی آلاشی و پاکی و سادگی بپرستد، بمراتب بهتر از خدا پرستی است که در ایمان او خللی و نقیصی وجود داشته باشد. حافظ میگوید :

باد و نوی که در او روی و ریائی نبود بهتر از زهد فروشی که در او روی و ریاست

پس وقتی مطلق عقیده مطرح است، با جرات میتوان گفت صاحب عقیده حتماً با شرف است. باین ترتیب دو نفر که طرفدار دو عقیده ی متضاد سیاسی یا مذهبی هستند در عقیده ی خود نیز مؤمن و صادق و وفادارند و شرافتمندند و نسبت به شرف هیچیک از آنها کوچکترین شك و تردیدی نمیتوان داشت. مثلاً چرچیل نخست وزیر سابق انگلستان یکی از سرسخت ترین دشمنان کمونیسم است، ولی من هرگز فقط باین جهت که او دشمن جدی و صاحب عقیده و آشتی ناپذیر کمونیسم است او را فاقد شرف نمیدانم. حتی باین جهت که براه خودش اعتقاد دارد با او احترام میگذارم. این مسئله عیناً در مورد یک کمونیست

یافاشیست معتقد و با ایمان نیز صادق است. اما محض اینکه بخواهیم مسئله را عمیقتر بشکافیم، برای قضاوت خود محتاج یک معیار و ترازوی دقیق هستیم و فقط بکمک آن ترازوست که میتوان ارزش نسبی مسئله را سنجید. بنظر من این ترازوی حساس نیز جز منافع اکثریت ملت چیز دیگری نمیتواند باشد. یعنی هر موضوعی که با منافع اکثریت ملت تطبیق کرد مقدس و صحیح و درست است و اگر نکرد تقدسی و اعتباری ندارد و من از این جهت که در یک کیفرخواست رسمی قضائی به شرفم حمله شده است متأسفم ولی نگران نیستم، زیرا با لآخره روزی فرا خواهد رسید که ملت ایران قضاوت خودش را نسبت به یکی از فدائیان و خدمتگزارانش بنماید و چون چنین است باین بحث خاتمه میدهم و مجدداً بحث خود را در باره ی توضیح طلب گرانید نم به حزب توده ی ایران از سر میگیرم.

دادرسان محترم! یکی از مهمترین علای که موجب گرائیدن من بطرف حزب توده ی ایران شد، احتیاج شدیدی بود که برای بسط عدالت اجتماعی و از بین بردن تضادها و اختلافات طبقاتی احساس میکردم. اکنون جامعه ی ایران که با اصول سرمایه داری اداره میشود دارای طبقات مختلف المنافعی است و خواه ناخواه تصادم منافع متضاد، مستلزم جنگ طبقاتی است. طبقات حاکم با استفاده از تمام امکانات و نیروهای موجود و قوانین اساسی و مدنی و جزائی که همه بنفع آنهاست کوشش دارند سود هرچه بیشتر بدست آورند و این امر شکاف موجود بین طبقات را ژرفتر میکند، امکانات زیست را از طبقات محروم بیشتر سلب مینماید، سرمایه رادردست عده ی محدودی متمرکزتر میسازد، طبقات بینابینی و متوسط روز بروز شکسته تر میشوند و بگروه ارتش بیکاران و مستعدان میپیوندند. دهقانان که دیگر نمیتوانند با محصول ناچیز خود در برابر ترقی هزینه ی زندگی اعاشه کنند گروه گروه مزارع خود را ترک میکنند، و با امید یافتن کار بشهرها روی می آورند، ولی در شهر نیز کاری پیدا نمیکند و روز بروز بر تعداد گدایان اضافه میشود. اینها حقایقی است که همهی ما با چشم خود می بینیم و شاهد تشدید مجرومیت های مردم نیز هستیم. در حال حاضر همه ی چرخهای مملکت عملاً در جهتی میچرخند که منافع طبقات حاکمه را تأمین نمایند و اگر گاهی کوششهایی در جهت سبک کردن بار مجرومیت های اکثریت مردم بعمل می آید، هم این کوششها محدود و ناچیز و غیرمکفی است و هم سنگهایی که طبقات حاکمه در سر راه این رفرفهای اندازند اثر و نتیجه ی آن میکاهند. برای از بین بردن این همه بی عدالتی ها و طرز فکر و دوسلیقه ی مخصوص وجود دارد. عده ای میگویند با حفظ اصول سرمایه داری میتوان اقداماتی بنفع طبقات محروم کرد و سطح زندگی آنان را اندکی بالا آورد تا از آلام و دردهای جانکاه آنها بکاهد. عده ی دیگر میگویند تا وقتی اصول سرمایه داری در کشوری برقرار است محرومیت و فقر و بدبختی اکثریت مردم نیز ادامه خواهد یافت و اصلاحات جزئی و سطحی نمیتواند نقش مهمی بازی کند و لذا عقیده دارند که باید اساس سرمایه داری از بن وازگون شود و این را آخرا لدوا و تنه اراه علاج بیماری های اجتماعی میدانند. من از کسانی هستم که راه اخیر را پسندیده ام و باین جهت به حزب توده ی ایران وارد شدم که چنین هدفی را تعقیب مینماید. من قصد ندارم در یک دادگاه نظامی به بحثهای تئوریک بپردازم، یا از ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی صحبت کنم، مباحث فلسفی را به میان بکشم و در باره ی اصول علم اقتصاد و امثال آن بحث نمایم، زیرا زمینه ی مساعدی برای چنین بحثهایی وجود ندارد. ولی میتوانم در باره ی نتایج علمی این دو طرز تفکر و مقایسه ی آنها اشارات مختصری بکنم:

چندی پیش مشاور اقتصاد ی ژنرال ایزنهاور رئیس جمهوری ایالات متحد هی امریکا بایران آمد تا در باره ی وضع مالیات های ایران مطالعه کند و پیشنهاد هایی برای اصلاح آنها بدهد. دادرسان محترم تصدیق میفرمایند که مشاور اقتصاد ی رئیس جمهور امریکا حتماً کمونیست نیست و قصد تبلیغات نداشته است. این شخص در گزارش خود نوشت نود و پنج درصد مالیات های ایران مالیات غیر مستقیم است و مالکین و سرمایه داران و متمکنین فقط پنج درصد مالیات را میپردازند. یعنی طبقات محروم مملکت از

بابت قند و شکر و چیت و سیگار و امثال آن ۹۵ درصد درآمد مالیاتی مملکت را تأمین میکنند، زیرا پرواضح است که تقریباً تمام مالیات غیر مستقیم بطبقات محروم مملکت تحمیل میگردد. وجود چنین سیستم مالیاتی ناچار روز بروز برق رعو می میافزاید و مضمیقی زندگی مادی مردم تهیه دست را شدید تر میکند. مشاوران نیز نه تنها بر پیشنهاد کرده بود برای جلوگیری از فرار متمکنین از پرداخت مالیات سیستم وصول مالیات بر اساس قیمت ملک و خانه و مستغل، نه بر اساس درآمد آنها متداول گردید. بمحض انتشار این پیشنهاد طبقات حاکمه که منافعشان بخطر افتاد بود به جنب و جوش افتادند. ارسلان خلعت بری نمایند هی مجلس که یکی از مالکین بزرگ است بنمایندگی سایر مالکین نطقهای شدیدی علیه مشاوران نیز نه تنها ویرا داد کرد و بالنتیجه این پیشنهاد در نطفه خفه شد. این یکی از مواردی بود که نشان میدهد طبقات حاکمه که بر همه دستگاہها تسلط دارند چگونه خوب لای چرخ هر قدم اصلاحی میگذارند. یکوقت با یکی از دوستانم که مرد تحصیل کرده ایست و دیپلم دانشگاه هم دارد دربارهی انتخابات صحبت میکردم ضمن صحبت گفتم ظفر السلطان ظفر تعداد کثیری ده در نهانند دارد و بکمک ژاند ارمها و رومی دهقانان وکیل مجلس شده است. با تعجب گفتم اینک اشکالی ندارد. اتفاقاً وکیل طبیعی و حقیقی است، زیرا "رعایای خود ش" باورائی داده اند و انتخابش کرده اند. من دیدم این بابا با وجود آنکه تحصیل کرده است معذک خیلی از مرحله پرت است لذا بجای بحث و استدلال یک سؤال ساده از او کردم و گفتم آقای محترم بفرمائید ببینم اگر لایحه ای به مجلس داده شود که بموجب آن نصف درآمد مالکانه بد هقانان تعلق بگیرد و دربارهی آن اعلام رومی کنند این آقای ظفری که بقول شما وکیل طبیعی و حقیقی "رعایای خود ش" است رومی موافق خواهد داد یا مخالف؟ خوشبختانه با انصاف جواب داد که رومی مخالف خواهد داد. آنگاه گفتم خوب ملاحظه میفرمائید بچه نتیجه ای رسیده ایم؟ موضوعی برفع عده ای مطرح است و "نمایند ه" ی آنها به ضرر موکلین خود رومی میدهد، زیرا منفعت خود ش بخطر میافتد. در این صورت آیا او میتواند نمایند ه ی آنها باشد؟ چهره اش سرخ شد و از اینکه نتوانسته بود مسئله ی این سادگی را درک کند ناراحت گردید. حالا قضیه از همین قرار است کسانی که کرسیهای شورا و سنارا اشغال کرده اند با خودشان مالک و تاجر و سرمایه دارند یا اعتماداً طبقات را کاملاً جلب کرده اند و بارضایت ضمنی و تلویحی آنان بعنوان نماینده آنها نه نمایند ه ی مردم باین مجالس راه یافته اند. در چنین صورتی مجال است هیچگونه اقدام استی و نتیجه بخشی را اجازه بدهند. همین روزنامه ی اطلاعات شبی دست کم ده هزار سطر اعلان دارد و بطور متوسط از این راه شبی ۲۰ هزار تومان بصند و قش ریخته میشود. علاوه بر خود روزنامه که باتیراژ ۵۰ هزار شماره در روز منتشر میشود، هفت نشریه ی دیگر نام اطلاعات هفتگی، اطلاعات ماهانه، اطلاعات کودکان، اطلاعات بانوان، اطلاعات هوائی، ژورنال دو تهران و یک روزنامه بزبان انگلیسی منتشر میسازد. تقریباً قسمت اعظم دفاتر و اوراق چاپی وزارتخانه ها و تعداد زیادی کتاب نیز در موسسه ی اطلاعات چاپ میشود. اگر سناتور عباس مسعودی توانست یک قبض ده ریالی پرداخت مالیات بمن نشان دهد حاضر گرد نم ریزند و من اطمینان دارم که تاکنون یکشاهی مالیات نپرداخته است. اما میتوان تقریباً هر شب مواظ و نصایح و توصیه های این روزنامه را دربارهی لزوم دریافت مالیات از اغیا خواند و مستفیض و مستفید شد!

اینست ماهیت طبقات حاکمه و اشکال تراشی ها و مقاومت های آنان در راه هرگونه اصلاح و رفرف! مگر همینها نیستند که قیمت زمینها را بطور مصنوعی و از طریق حقه بازی بمیزان سرسام آوری بالا آورده اند؟ آیا جنجال سناتور گلشائیان با زمین خوارگی و تشکیل هیئت پنج نفری بجائی رسید؟ شهردار تهران در مورد تغییر مسیر بولوار نهر کرج گفت اتفاقاً از همه ی مالکین زمینها فقط آنکه قوم و خویش من بود با نهایت بزرگواری و نظر بلند ی حاضر شد زمین خود ش را بقیمت متری ۵۰۰ تومان بشهرداری بفروشد! یکبار دیگر بکلمات بزرگواری و نظر بلند ی و قیمت متری ۵۰۰ تومان زمین بولوار نهر کرج توجه فرمائید.

واقعات سب اور و خیرہ کنندہ است • زمینی کہ تا چند سال پیش متری یک تومان ارزش داشت اینک بیا بزرگواری و نظر بلند ی و بخاطر قوم و خویشی باشهرداریه متری ۵۰۰ تومان فروخته میشود! این حقایق نشان میدهد که تاسیستم سرمایه داری برجاست بی عدالتی اجتماعی هم بر پاست • با حفظ این اصول و در چهارچوب حفظ سلطه ی سرمایه داری هیچ قدم اصلاحی اساسی نمیتوان برداشت • مگر کابینه آقای علاء اعلام نکرد که میخواهد با فساد مبارزه کند ؟ مگر شب و روز از پشت رادیو شعرخوانی نکردند و فریاد هموطن هموطن برنیاوردند ؟ لطفاً بفرمائید کدام فساد در اثر این مبارزه از بین رفت ؟ تنها چیزی که بخاطر من مانده است اعلام جرم علیه آقای نجومی منشی مخصوص نخست وزیر کابینه ی مبارزه با فساد است که آنها بعد اسمبل شده سعدی میگوید :

” منجمی به خانهای خود درآمد دید مرد بیگانه بازن او بهم نشسته دشنام داد و سقسط گفت • فتنه و آشوب برخاست • صاحب دلی بر آن حال واقف شد و گفت :

تو برواج فلک چه دانی چیست که ندانی که در سرای تو کیست •”

این مثال بقدری گویاست که من را از هرگونه بحث دیگری بی نیاز میسازد • بهمین دلیل است که من عقیده دارم از این دولت ها کاری ساخته نیست و سرانجام باید یک حکومت انقلابی و قوی متکی بر مردم و خادم ملت زمام امور را بدست بگیرد و باین نابسامانیها پایان بخشد ، همانگونه که اکنون یک میلیاردر از نفوس کره ی زمین راهی صحیح را انتخاب کرده اند و بقیه نیز بزودی بآنها خواهند پیوست • نکته ی دیگری که در جلب من بحزب توده ی ایران بسیار مؤثر بود مسئله ی تقسیم فرهنگ و استفاده از حد اکثر استعداد های افراد ملت برای پیشرفت و ترقی کشور است • در حال حاضر عده ی بسیار کثیری از کودکان ما امکان تحصیل ندارند ، نود درصد دهقان زادگان کشور اصولاً به مدرسه نمیروند ، در کودکی مثل کرم خاکی توی خاک و خاشاک میولند ، بارنگ زرد و شکم باد کرده ی خود ، به انواع بیماریها مبتلا میشوند و اگر جان سالم بدر برند ابتدا بگوسفند چرانی و سپس به کارکشت و زرع میپردازند بقیه نیز اکثراً تا حد و کلاس چهارم ابتدائی درس میخوانند و هرگونه راه برای ادامه ی تحصیل بروی ایشان مسدود است • برای شهرنشینان امکان تحصیل محدود است و اکثر ابعثت فقرمادی نمیتوانند متوسطه را تمام کنند و فقط عده ی کمی که از خانواده های متوسط هستند وارد دانشگاه میشوند • ضمناً باید توجه کنیم که جوانان فقیر یا متوسط همیشه بهتر از اعیان زادگان تحصیل میکنند ، زیرا فقط امیدشان به نتایج تحصیل و استعداد ذاتی خودشان است و بعلاوه وقتی از کلاس درس خارج شدند بعثت نداشتن هیچگونه وسیله ی تفریحی یکسره بخانه میروند و درس میخوانند • اما اعیان زادگان اولاً بدلیل آنکه به ثروت و اتیه ی روشن خود و بد داشتن پارتی حتی دردوران تحصیل متکی هستند و ثانیاً چون اتوموبیل و وسائل تفریح در اختیار دارند و تانیمه های شب در کاباره ها عیاشی میکنند ، فرصتی برای تحصیل حسابی ندارند • از این مقدمه روشن است که بدین ترتیب هرگز از استعداد های ذاتی و بالقوه ی ملت ایران در راه اعتلاء و پیشرفت آن استفاده نمیشود • این استعداد ها خفه میشوند و هرگز امکان رشد و ترقی و تظاهرنمی یابند • چه کسی میتواند این حقیقت را نفی کند که فلان دهقان زاده ی لرستانی یا کرمانی در صورت داشتن وسائل تحصیل ممکن است بیکی از نوابغ دهر و فحول جهان و مکتشفین و مخترعین درجه ی اول تبدیل شود ؟ ولی عملاً این نبوغ ذاتی و بالقوه هد میرود و حتی کسی از هد رفتن آن نیز مطلع نمیکردد • پرواضح است که اگر فرضاً بطور متوسط از هر ده هزار طفل یکی نابغه یا دارای استعداد فوق العاده و غیر عادی باشد ، طبعاً در بین یک میلیون کودک صد نابغه و در بین پنج میلیون ۵۰۰ نابغه ظهور خواهد کرد یا لاقلاً پانصد استعداد فوق العاده و غیر عادی خواهد شکفت و تا شیرو جودی خود

رابقی خواهد گذاشت • بی جهت نیست که يك کشور عقب افتاده بادست خالی شروع میکند و در ظرف چهل سال به مرفی ترین و پیشرفته ترین کشور جهان تبدیل میگردد • فقط در پرتو استفاد هی حد اکثر از تمام استعداد های افراد ملت و با فراهم ساختن وسائل تحصیل برای عموم است که اسپوتنیک • • • کیلوگرمی ماهها پیش از کاشف ۱۴ / ۵ کیلوگرمی (۱) گردش خود را بدور زمین شروع میکند و اینک نیز اسپوتنیک پنج تنی آماده ی پرتاب بکره ی ماه گردیده است • همین پیشرفتهای علمی است که برتری سیستم سوسیالیستی اقتصاد و حکومت را بر سیستم سرمایه داری ثابت میکند • حزب توده ی ایران خواهان آنست که ملت ایران را بچنین شاهراه ترقی و پیشرفتی سوق دهد و خسرو روزبه که شخصا ظرات تلخی از کشته شدن استعداد خود دارد محق است که به این راه بگردد ، راه مقدس حزب توده ی ایران ، راهی را که با استقرار سوسیالیسم ، به بسط عدالت اجتماعی واقعی و به پیشرفت و ترقی و آزادی و استقلال کشور عزیزش منتهی میگردد باصمیمیت و علاقه و بدون پروا از خطر مرگ تعقیب نماید •

سعدی بدرنمیکنی از سره های گل دریات لازم است که خارج جفا رود

داد رسان محترم !

"من باقتضای آتشی که بخاطر خدمت به خلقهای ایران در درون سینه ام شعله میکشد راه حزب توده ی ایران را برگزیده ام و باید اذعان کنم که جانم ، استخوانم ، خونم ، گوشتم ، پوستم و همه ی تار و پود وجودم توده ایست • من عاشق سوسیالیسم و عاشق صادق آن هستم • ممکن است من زنده نمانم و استقرار سوسیالیسم را در ایران با چشم خود نبینم ولی علم دارم که بزودی اوضاع تغییر خواهد کرد و اصول سرمایه داری منکوب خواهد شد •"

بویرانی این اوضاع هستم مطمئن زیرا خرابی چونکه از حد بگذرد آباد میگردد

سید خسرو روزبه و امثال او خواهند مرد ولی بهتر تقدیر راه حزب توده ی ایران تعقیب خواهد شد و به ثمر خواهد رسید •

من از حکایت عشق تو بس کنم هیبات مگر اجل که ببندد زبان گفتارم
هنوز قصه ی هجران بود آستان فراق بسر نرفت و بپایان رسید طومارم
اگر تو عمر در این ماجرا کنسی سعدی حدیث عشق بپایان رسد نپندارم !

آری هرگز حدیث عشق بپایان نخواهد رسید • کسانی عمر خود را در سر این ماجرا فدا خواهند کرد ولی سر انجام از خون آنها لاله خواهد دید همانگونه که تاکنون "از خون شهیدان وطن لاله دیدم" است •
حزب توده ی ایران بتصدیق دوست و دشمن بزرگترین ، اصولی ترین و متشکل ترین حزب دوران
• ۵۰ ساله ی مشروطیت ایرانست • بزرگترین صفت ممیزه ی این حزب جنبه ی انقلابی آنست • حزبی است که
بر حسب ضرورت تاریخی موجود آمده ، بر مبنای اصول علمی تشکیل شده و دارای تئوری و جهان بینی علمی

(۱) مقصود نخستین قمر مصنوعی امریکا بنام Discoverer است •

است. حزب توده‌ی ایران این افتخار را دارد که قائم به نیروی توده‌های ملت است و بخاطر منافع مردم تلاش میکند. و چون نیروی ملت‌های پایان و زوال‌ناپذیر است، حزب توده‌ی ایران نیز زوال‌ناپذیر خواهد بود و مأموریت تاریخی خود را عمل خواهد کرد. حزب توده‌ی ایران دشمن استعمار و مدافع سرسخت آزادی و استقلال کشور ایران است. شعارهای بالایی روزنامه‌های ارگان کمیته‌ی مرکزی مبنی بر اینکه حزب ما مخالف هرگونه استعمار است این حقیقت را بخوبی نشان می‌دهد. ضرباتی که حزب ما در طی دوران حیاتش به استعمار وارد آورده است، مؤید این شعار میهن پرستانه است و از اینکه در کبفرخواست نسبت وطن‌فروشی به من داده شده است سخت متأسفم. نه تنها من بلکه هیچیک از اعضای حزب توده‌ی ایران در هیچ مورد منافع ملت ایران را از منظر دورنداشته‌اند. اگر من بجزا می‌گویم که چوب مبارزه با استعمار را می‌خورم مبالغه نکرده‌ام و فقط حقیقت‌بارزی را بازگو نموده‌ام. من اطمینان دارم که اتهامات دشمنان حزب توده‌ی ایران بی‌اساس است. تقسیم کمیته‌ی مرکزی حزب ما به دو جناح روسی و انگلیسی به‌توان بی‌اساسی بیش نیست و من از اینکه آقای دکتر مصدق نیز در ادگانه به آن اشاره کرده است سخت متأسفم. من بنام یک مقام صلاحیت‌دار حزبی بنام مسئول شعبه‌ی اطلاعات کل حزب توده‌ی ایران صریحاً اعلام می‌کنم که در کمیته‌ی مرکزی حزب ما چنین جناحینی وجود نداشته و ندارد. من آنقدر شرافتمند هستم که حتی افرادی نظیر دکتر یزدی و دکتر بهرامی را از این اتهام مبرا بدانم. آقای دکتر مصدق ضد کمونیست است و از این حیث بین من و او نمیتواند هیچگونه توافقی وجود داشته باشد، ولی من او را نخست وزیر شرافتمندی در ردیف خواجیه نظام الملك و میرزاتقی‌خان امیرکبیر میدانم و اقداماتش را در زمینه‌ی نفت با وجود همه‌ی کج‌سلیقگی‌ها و اشتباهاتی که مرتکب شد و با وجود آنکه رهنمودهای مفید حزب ما را بکار نبرد و نهضت ملی کردن صنایع نفت را بطرف شکست سوق داد، مجموعاً مثبت و منافع ملت ایران تشخیص می‌دهم. حال آنکه ادرسان محترم قضاوت بفرمایند که کمونیست‌ها و ضد کمونیست‌ها چگونه مردمی هستند و طرز قضاوتشان چیست؟ من از شخصیتی نظیر آقای دکتر مصدق هرگز انتظار نداشتم که چنان نسبت توهین آمیزی به بزرگترین حزب دشمن استعمار بدهد. حزب ما حزب استعمار شکن و مدافع استقلال و تمامیت ارضی خاک کشور است. مقاصد اجتماعی حزب ما همه از منبع بشری و سستی و احتراماً

به انسانیت و خدمت به مردم آب می‌خورد. ما می‌خواهیم برای همیشه به استثمار انسان از انسان که مادر همه‌ی مفاسد اجتماعی است خاتمه دهیم. ما می‌خواهیم همه‌ی وسائل تولید را به مالکیت اجتماع در آوریم تا

د هقان در روی زمین خود که مالک آن جامعه و من جمله خود اوست کشت کند. کارگر در کارخانه که خوش مالک آنست کار نماید. دلالها و واسطه‌های بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان از بین بروند. زنان

با مردان در تمام شئون اجتماعی دارای حقوق مساوی باشند، از قید اقتصادی مرد رها شوند و دوش بدوش مردان بخاطر اعتلاء و عظمت کشور خود بکوشند. در هر کشوری که دست استعمار کوتاه شود حق

حاکمیت ملی تحقق می‌یابد و از آنجمله زنان که نیمی از افراد جامعه هستند به حقوق خود میرسند، همانگونه که زنان مصر، سوریه، اندونزی، هندوستان و حتی پاکستان پس از استقلال دارای حقوق سیاسی شدند و وضعشان بهبود یافته است. زنان بیدار دل کشور ایران نیز در هفده سال اخیر با

شرکت فعالانه در مبارزات درخشان مردم تحت رهبری حزب پر افتخار توده‌ی ایران ثابت کرده‌اند که

میتوانند دوش بدوش مردان بخاطر سعادت ملت و میهن خویش بکوشند. همچنین مبارزات زنان در

قیام تنباکو و انقلاب مشروطیت نمونه‌ی بارز این حقیقت است. طبعاً روزی که مبارزات مردم به ثمر برسد و استقلال و حاکمیت ملی ایران برهبری طبقه‌ی کارگرتا^۱ مین شود، زنان هم به کسب حقوق و آزادی کامل خود نائل خواهند آمد و آنگاه دور هم نیست. ما می‌خواهیم وسائل تحصیل تا عالیترین مدارج آن برای همه‌ی کودکان کشور اعم از آنکه دهقانزاده باشند یا فرزند وکیل و وزیر بجاوریکسان فراهم گردد. ما می‌خواهیم بهداشت عمومی و مجانی در سراسر کشور متداول و اجرا شود و پیرزنان و پیرمردان بادیاریت حقوق یازنشستگی در آسایشگاه‌ها و خانه‌های استراحت بسر ببرند و خوش عاقبت و نیکبخت باشند. اینها و ده‌ها هدف مقدس دیگر آرمانهای حزب پرافتخار ما را تشکیل می‌دهد و من بخود حق میدهم در محضر دادگاه از اینکه دارای چنین عقاید و افکاری هستم برخوردار باشم و تعجب کنم که چرا تحت تعقیب قرار گرفته‌ام. اگر آنچه ما می‌گوئیم و بدان عمل کرده ایم جرم است پس خدمت چیست؟

در قوانین جاری کشور برای حفظ ثروت یک وارث دیوانه، صد هماماد قانون وجود دارد و تمام گوشه و کنارهای آن بادقت تمام سنجیده شده است که مبادا کوچکترین خللی بآن وارد شود، ولی برای صد‌ها هزار زن و مرد عاقل و بالغ که در کوچه‌ها و خیابانها گدائی میکنند یا از فرط استیصال خودکشی مینمایند، هیچ گونه حمایت قانونی و پشتیبان و دادرسی وجود ندارد. ما می‌گوئیم باید باین وضع خاتمه داده شود. باید حقوق اکثریت مردم مقدم بر حقوق خصوصی افراد معین باشد. آیا جرم داشتن چنین عقیده‌ای پاینده دادگاه جلب شویم و بنام تشکیل جمعیتی با "رویه" اشتراکی تحت تعقیب قرار بگیریم صرف نظر از آنکه لغت اشتراکی یک واژه‌ی من در آوردی و نارسائی است و معنی کمونیسم از آن عاید نمیشود، با وجود این اگر به معنی واقعی کلمه هم تعبیر گردد چگونه میتوان عقاید و نظراتی را که تا این اندازه بشر دوستانه و منطبق با آموخته‌های ملت است و با سعادت جامعه و آزادی و استقلال کشور ملازمه دارد جرم و قابل تعقیب دانست و صاحبان این عقیده را بشیوه‌ی قرون وسطی و بر اساس انکیزیسیون مجازا نمود؟ من امیدوارم داد رسان محترم بیک اقدام بیسابقه و متهورانه دست بزنند و اعلام فرمایند که رسیدگی باین اتهام وجهه‌ی قانونی ندارد و اصلاً جرم شناخته نمیشود.

۲ - تزلزل صمیمیت قوای مسلح نسبت به کشور

در بند دوم از موارد انطباق اعمال متهم با قانون نوشته شده است:

"عمل متهم که موجب تزلزل صمیمیت قوای مسلح نسبت به کشور گردد. بدیه است با قسمت اخیر از ماده‌ی ۶۲ قانون کیفر عمومی."

اگرچه ایندجا مورد خاصی از اعمال من اشاره نشده است ولی پرواضح است که باتکیه‌ی مکرر بر مسئله‌ی عضویت در سازمان نظامی (از انجمله در بندهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ نقل اقرار من) و تحلیلی که در همه‌جا از سازمان نظامی گردیده است و همچنین با ضمیمه ساختن کتاب سیاه بکیفرخواست چنین استنباط میکنم که علت استناد به قسمت اخیر ماده‌ی ۶۲ قانون کیفر عمومی همانا عضویت و اداره‌ی "تشکیلات افسران آزاد یخواه ایران" یا به اصطلاحی که بغلط شایع شده است عضویت و اداره‌ی "سازمان نظامی حزب توده" ایران باشد. باین جهت اولاً باید روشن شود که تشکیلات افسران آزاد یخواه ایران چگونه سازمانی بوده، چه مقاصد و هدفهای راتعقیب میکرد، چه نوع اشخاصی در آن شرکت داشته‌اند، و اصولاً چنین سازمانی مخالف و مغایر اصول مشروطیت بوده است یا نه؟ ثانیاً باید با فرض ثبوت خلاف یا بزه، در مورد انطباق آن با قانون بحث نمود و از انجمله قسمت اخیر ماده‌ی ۶۲ راتجزیه و تحلیل کرد و چگونگی

عدم انطباق آنرا محرز ساخت.

قانون اساسی ایران هیچگاه شرکت نظامیان را در سازمانهای حزبی ممنوع نکرده است، بلکه بالعکس در همه جا حاکی از آنست که قاطبهی اهالی مملکت و قاطبهی افراد ملت باید در تعیین نمایندگان مجلس، در نظارت بر امور مملکتی و در سرنوشت خود مدخله ی جدی و اثر بخشی داشته باشند. حتی محروم ساختن نظامیان از حق انتخاب شدن بنمایندگی مجلس برخلاف قانون اساسی است. شرکت در انجمن ها و اجتماعات (موضوع اصل بیست و یکم متمدن قانون اساسی) بهیچوجه اختصاص یغیر نظامیان ندارد و شرکت افسران و افراد ارتش را ممنوع نمیسازد. برای نخستین بار در سال ۱۳۲۵ در دوره ی فترت مجلس تصویب نامه ای از طرف قوام السلطنه صادر شد و نظامیان را از شرکت در احزاب منع کرد. بدین ترتیب محرز است که تا پیش از سال ۱۳۲۵ هیچگونه قانونی مبنی بر منع شرکت نظامیان در احزاب وجود نداشته است و تشکیلات افسران آزاد یخواه ایران نیز پنج سال پیش از این تصویب نامه بوجود آمده است. از سال ۱۳۲۵ بعد نیز این حق نمی توانسته است از نظامیان سلب شود، زیرا نه تنها تصویب نامه نمیتواند جایگزین قانون باشد، بلکه حتی قوانین مصوب مجلس نیز اگر برخلاف قانون اساسی باشند و حق محرز را از افراد مملکت ضایع نمایند ابد اعتبار و قوت قانونی ندارند. بهمین ترتیب مقرراتی نیز که تازگیها وضع شده و بموجب آن نظامیان و دانشجویان و دانش آموزان و قضات از شرکت در احزاب محروم گردیده اند نمیتواند نافذ و ذی اثر باشد، زیرا متناقض و مباین با روح قانون اساسی و حاکمیت ملی است. بنظر من افسران ارتش که جز قشرهای تحصیل کرده و باسواد مملکت هستند نمیتوانند از مدخله در سیاست و مدخله در سرنوشت حکومت محروم و برکنار بمانند، چنانکه عملاً نیز در سیاست مدخله دارند و تشکیل همین دادگاه نیز نشانهی مشارکت افسران ارتش در سیاست است. کسانی که مسائل سیاسی و اجتماعی را سرسری مطالعه میکنند و بعمق مطلب توجه نمینمایند با سادگی مخصوصی میگویند:

"نظامیان نباید در سیاست مدخله کنند. نظامیان بمنزلهی قدرتی در دست حکومت هستند فقط باید اوامر و دستورات حکومت را اجرا کنند و نباید کاری باین مسئله داشته باشند که حکومت در دست کدام طبقه است. اگر سرمایه داران مصدر حکومت بودند نظامیان باید خودشان را چون سلاحی در دست سرمایه داران قرار دهند و اگر کارگران و دهقانان بحکومت رسیدند باید تابع دستورات و فرامین آنها باشند."

این طرز تفکر است که ظاهراً از یک نوع بیطرفی رویش منشا آید میخورد. هنگامیکه من در سال ۱۳۲۷ زندانی بودم سرلشگر دفتری میگفت:

"اگر قرار باشد مثلاً افسران لشکر یکم عضو حزب توده ی ایران، در موکرات ایران، عدالت، اراده ی ملی و امثال آن باشند و فرمانی از طرف وزارت جنگ باین لشکر داده شود که اجرای آن بزبان یابسود این احزاب باشد هر واحدی راه جداگانه ای در پیش خواهد گرفت و لشکر تجزیه خواهد شد."

و سپس نتیجه میگرفت که برای یکپارچگی و وحدت لشکر باید از مدخله ی افسران و درجه داران و سربازان در سیاست جلوگیری کرد. ولی حقیقت قضیه اینست که سرلشگر دفتری و سایر مدافعان این "تجزیه وحدت" را فقط بخاطر وحدت نمیخواهند، بلکه این وحدت را بخاطر سرکوب کردن هر جنبشی که بزبان سرمایه داران و طبقات حاکمه باشد لازم دارند. چه کسی میتواند مکرراً این حقیقت شود که رژیم فعلی حاکم بر کشور یک رژیم سیاسی است؟ اگر در این تردید نیست و اگر ارتش و سایر نیروهای انتظامی تمام قدرت خود

رابرای حفظ این رژیم و سرکوبی مخالفین آن بکارمیرند د بگرچه تردیدی در مسئله‌ی مد اخله‌ی ارتش در سیاست باقی میماند ؟ ارتش و سایر نیروهای انتظامی تمام قوای خود رابرای حفظ رژیم موجود یعنی حفظ تسلط سرمایه داران برطبقات بی چیز و متوسط بکارمیرند ، سپربلای آن هستند ، دشمنان رژیم راسرکوب میسازند و مانع سقوط آن میشوند . آیا این اعمال مد اخله در سیاست نیست ؟ پس مد اخله در سیاست چیست ؟ بدین ترتیب محرز است که ارتش عملا در سیاست مد اخله دارد ، از نیروی آن برای حفظ تسلط طبقات حاکمه علیه طبقات محروم استفاده میشود و موضوع بیطرفی و عدم مد اخله‌ی ارتش در سیاست ، افسانه‌ای بیش نیست . حالاکه ارتش در سیاست مد اخله دارد و اصولاهمهی کسانی که در جامعه زندگی میکنند ، در سیاست مد اخله دارند این مسئله راباید حل کنیم که این مد اخله در سیاست در چه جهتی باید صورت گیرد .

بودجه‌ی ارتش در حدود ۸۲۲ میلیون تومانست و با بودجه‌ی سایر نیروهای انتظامی جمعاً بالغبر ۱۱۴۳ میلیون تومان میشود . طبقات حاکمه بحساب مالیات بردرآمد طبق پیش بینی بودجه (که هرگزهم وصول نخواهد شد) حد اکثر فقط ده درصد یعنی ۱۴ میلیون تومان آنرا خواهند پرداخت و ۱۰۲۹ میلیون تومان دیگر آنرا پابرهنه ها و قباکریاسیها از محل مالیات چیت و قند و شکر و چای و کبریت و سیگار و غیره میپردازند . بنابراین صرفنظر از فلسفه‌ی وجودی نیروهای انتظامی در حکومت دموکراسی که خدمت بخلق و تأمین و تضمین حق حاکمیت مردم بر مردم است ، عملا می بینیم که نه تومان از مخارج نیروهای انتظامی راپابرهنه ها و فقط یک تومان آنرا اغنیا و ثروتمندان میپردازند و از این معنی چنین مستفاد میشود که وقتی بین منافع سرمایه داران و محرومان جامعه تصادم و تعارض و اختلافی بروز کند که مد اخله‌ی نیروهای انتظامی راییجاب نماید ، این نیروها نباید جانب پابرهنه هارا رها سازند و بسه مجانبیت از منافع سرمایه داران بپردازند . ولی اکنون درست قضیه برعکس است . باین معنی که نیروهای انتظامی جیره خوار پابرهنه ها هستند ولی تمام نیروی خود را برای حفظ سلطه‌ی حکومت سرمایه داران بر طبقات متوسط و محروم بکارمیرند ، زیرا عملا حکومت در دست طبقات غنی و مرفه است و طرفداران " تز " بیطرفی ارتش عملا نیروهای انتظامی را در اختیار طبقات حاکمه میگذاردند . در حال حاضر اگر دهقانان قریه‌ای که از هستی ساقط شده اند و شیرهی جانیشان را رباب ده مکیده است بخواهند از پرداخت قسمتی از حاصل دسترنج خود به ارباب خود داری کنند ، ابتدا ژاندارمها بسرکوبی آنها خواهند پرداخت و سپس اگر کار فیصله نیافت ارتش مد اخله خواهد کرد و در صورت لزوم دهکده را در زیر زنجیرهای تانک و توپ با خاک یکسان خواهد نمود . سربازانی نیز که دست باسلحه میبرند ، دهقانزادگان ده مجاور یا بلوک مجاور هستند . دهقانزادگان این قریه نیز همین عمل را اجبارا در ده یا بلوک مجاور خواهند کرد . بنابراین با پول پابرهنه ها و بان نیروی جسمانی و بازوی پابرهنه های نیروئی بوجود میآید که برضد منافع پابرهنه ها و در جهت منافع سرمایه داران بکار برده میشود و اسم آنرا نیز بیطرفی ارتش و عدم مد اخله‌ی ارتش در سیاست میگذاردند . نیروهای انتظامی در همه‌ی موارد مشابه دیگر به همین ترتیب عمل میکنند . اگر کارگران حقوق خود رابخواهند و اعتصاب کنند این اعتصاب نیز بدست نیروهای انتظامی درهم شکسته خواهد شد و نتیجه‌ی کار مستقیماً عاید سرمایه داران خواهد گشت .

در متن کیفرخواست آنجاکه بشرافت من حمله شده عیناً چنین نوشته شده است :

" خسرو روزبه که طیرغم تشخیص ملت ایران و جهانیان قیام مقدس و ملی ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ را در سراسر پرونده‌ی تحقیقاتی که از او بعمل آمده نام " کودتا " به آن میدهد و من یاب نمونه در صفحه‌ی ۲۵۹ تحقیقات مینویسد : « البته کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علاوه بر مسئله نفت موجب خفقان آزادی در ایران گردید و عملا در ظرف چهار سال که

آن گذشته است استبداد نظامیان برکشور حکومت میکند و دولت‌ها و مجلس تحت نفوذ مستقیم ارتش قرار دارند و این بزیان آزادی ملت ایرانست "قطعا از شرافت استنباط دیگری مینماید که در آخرین دفاع خود مینویسد: "بشرافت خود اطمینان دارم و به آن سخت پای بندم". این شخص با اصطلاح "شرفتمند" نعمت امنیت را "خفقان آزادی" میدانند و وفاداری نظامیان رابه آنچه بان پای بند و مقید هستند و در راه حفظ آن سوگند یاد کرده اند "حکومت کردن استبداد نظامیان" نام میرد ۰۰۰"

صرف نظر از لحن این عبارات که شایسته ی يك سند رسمی قضائی نیست و در اطراف آن جداگانه بحث شده است، مطلب اساسی این قسمت از کيفرخواست همانا مفهوم "نعمت آزادی" و "خفقان آزادی" است. بطور کلی اینگونه مفاهیم همه نسبی و اعتباری و اضافی هستند و نمیتوان مفهوم مطلقى برای آنها قائل شد، زیرا بمحض آنکه از نعمت آزادی صحبت کنیم باید معلوم شود نعمت آزادی برای کی، بِنفع چه کسی و بمنفعت چه طبقه ای؟ بمحض آنکه "نعمت آزادی" برای یکی از طبقات اجتماع تأمین شد، فوراً طبقه ی دیگر که با او اختلاف منفعت دارد دچار "خفقان آزادی" میگردد. بمحض آنکه سرمایه دار و مالک در مسئله ی استثمار کارگر و دهقان کسب آزادی کردند، از کارگر و دهقان سلب آزادی میشود. هرگز ممکن نیست بتوان این منافع متضاد را با هم آشتی داد. همان عوامل و قوانین و مقررات و حدود و ثغور که آزادی مالک را تأمین میکند، اجباراً و الزاماً آزادی دهقان را سلب مینماید. بنابراین اگر آزادی نعمت آزادی صحبت میکنیم، اگر درباره ی مفهوم نظم و آرامش حرف میزنیم، باید این نکته ی اساسی را نیز روشن سازیم که بِنفع کی و بضرر چه کسی؟ عده ای تصور میکنند همینکه از سرقتها مسلحانه ی راهزنان در گذشته ها و طرق و شوارع جلوگیری شود نظم و آرامش برقرار گردید و مردم از نعمت آزادی برخوردار هستند. هیچکس منکر این نکته نیست که جلوگیری از سرقت مسلحانه و راهزنی و امثال آن لازمه ی استقرار نظم و آرامش و تأمین آزادیست. در اثر اینگونه سرقتها و بفرص آنکه مکرر و خشن هم باشد حد اکثر ممکن است چند میلیون تومان بسرقت برود و عده ای هم کشته شوند، ولی ضمن ابراز انزجار و تنفر از اینگونه بی نظمی ها باید خاطر نشان کرد که در سایه ی "نعمت امنیت حکومت سرمایه دارى" هر سال میلیارد ها تومان از حاصل دسترنج ۱۵ میلیون دهقان لخت و برهنه و يك میلیون کارگر قالی باف و ریسنده و آجر پز و بلور ساز و غیره بجیب هزار خانواده سران بر میخورد و بعلت همین چپاول بیرحمانه عده ی کثیری از مردم از گرسنگی و بیکاری و نداشتن دارو و مسکن و پوشاک میمیرند و بامرگ نابهنگام خود خانواده های خویش را عزا دار و داغدار میسازند و اگر این خسارت عظیم مادی و انسانی را با خسارت ناشی از سرقتها مسلحانه مقایسه کنیم دچار حیرت و شگفتی وصف ناپذیری میشویم. تاجر بازار در سایه می نشیند، از گرما و سرما مصون است و کار بدنی نمیکند، ولی در عوض سرگرم سفته بازی و احتکار و ربا خواری است. همینکه کالای راسفارش داد، سندش را با سود زیاد به تاجر دیگر میفروشد، او نیز بدیگری انتقال میدهد و سودی میبرد و هنوز کالا به مرکز ایران و انبارهای گمرک نرسیده چند بار دست به دست میگردد. نتیجه ی این سود آگری چیست؟ کالای که باید در ریال بفروش برسد، سی ریال و گاهی ۵۰ ریال بدست مصرف کنند و خریدار داده میشود و در عوض میلیونها ریال بجیب يك عده واسطه و دلال فرو میروند. در اینجا باید تصدیق کنیم که این اقلایان از حد اکثر "نعمت آزادی" برخوردارند. در سایه ی نظم و ترتیبی که با پول پابرهنه ها بوجود آمده است میتوانند خون همان پابرهنه ها را بیشتر بکنند. اگر از این سرمایه داران و مالکان بپرسیم که از نعمت آزادی برخوردار هستید یا نه، باشوق و ذوق و حق شناسی پاسخ مثبت خواهند داد. ولی آیا واقعا نام این اوضاع را میتوان آزادی گذاشت؟ میتوان گفت اکثریت ملت دارای آزادیست و از نظم و امنیت و نعمت آزادی برخوردار است؟ هرگز! بنظر من از این "آزادی"

فقط عده‌ی محدودی حد اکثر استفاده را می‌برند و قاطبه‌ی اهالی مملکت در شرایط بی‌نظمی و اغتشاش مطلق زندگی میکنند. لازم نیست یک نفر بخانه‌ی فلان کارگر یاد هقان برود و سماور و دیک و آفتابه اش را بدزد تا بتوان نام بی‌نظمی و اغتشاش بر آن گذاشت. گرفتن حاصل دسترنج دهقان بنام بهره‌ی مالکانه و پرداخت مزد و وسعت کار در مقابل ده ساعت کار به کارگر عین بی‌نظمی و اغتشاش است. بی‌نظمی و اغتشاش کبیراست، زیرا زیان آن متوجه قاطبه‌ی افراد ملت میشود. دست بدشت گشتن کالای مورد مصرف عموم و چند برابر شدن بهای آن، وجود یک عده در لال بین تولیدکننده و مصرف‌کننده و بالنتیجه چپاول و غارت غیرمرئی انرا عین بی‌نظمی و اغتشاش است. بدین ترتیب داد رسانی محترم ملاحظه می‌فرمائید که مفهوم نظم و آرامش و مفهوم نعمت آزادی از دیدگاه‌های مختلف یکسان نیست. آنچه از یک نظرگاه عین نظم و آرامش است، از نظرگاه مخالف عین بی‌نظمی است و بالعکس. حال آنکه نسبی و اعتباری بودن این مفهوم روشن شد باید دید که بعد از آنکه بعد از واقعیت نزدیکتر است. بنظر من همواره یک مأخذ و مبداء برای اینگونه ارزیابیها و سنجشها وجود دارد و آنهم منافع اکثریت مردم است. هر وقت عملی یا فکری میتواند منافع اکثریت را تأمین کند بعد از آنکه بعد از واقعیت نزدیکتر است و فرمول دیگری نمیتوان برای آن پیدا کرد.

از این بحث این نتیجه را می‌گیریم که اولاً ارتش و سایر نیروهای انتظامی باید حقدار سیاست مدخله کنند و از حقوقی که قاطبه‌ی افراد مملکت طبق قانون اساسی باید داشته باشند برخوردار گردند و نباید مشکلی در سراسر استفاده از این حقوق بوجود آورد. ثانیاً ارتش و نیروهای دیگر انتظامی علاوه بر سیاست مدخله دارند و مسئله‌ی بیطرفی و برکناری این نیروها از سیاست افسانه‌ای پیش نیست و تمام توصیه‌ها و سخت‌گیری‌هایی که در این زمینه میشود فقط بخاطر آنست که مباد این نیروها از این پس مدخله‌ی خود را در جهت مخالف منافع طبقات حاکمه که اکنون در اختیار آنها هستند اعمال نمایند. تشکیلات افسران آزاد یخواه ایران با استفاده از حقوقی که قانون اساسی برای عموم افراد ملت ایران قائل شده است تشکیل گردد و هدفش این بود که نیروهای انتظامی را از اختیار طبقات حاکمه خارج سازد و بخد مت اکثریت افراد ملت که همان پابره‌نه‌ها و قباکریا سیها و کلاه نمدها هستند بگمارد و ملاحظه می‌فرمائید که این اقدام نه تنها خیانت نیست بلکه خدمت است، نه تنها موجب تزلزل صمیمیت افسران ارتش نسبت به مملکت نمیشود، بلکه موجب وحدت آنها در راه خدمت به آب و خاک و وطن عزیزشان میگردد. بیجهت نیست که همگی اعضاء تشکیلات از نخبه‌ی افسران و گل‌های سرسبز ارتش بوده‌اند و همگی آنها از کسانی بودند که بد رستی، پاک‌ی، مپهن پرستی، شرافت، انسان دوستی و پسا سواد ی شهرت داشتند. دستگیری این افسران موجب تأیید شرعی هم‌دوره‌ها، زبردستان و حتی روسای آنها شد. و این تأیید نیز با وجود شرایط تبلیغاتی نامساعد آروز دیوارهای سربازخانه‌ها را

شکافت و در شهر انعکاس یافت. هیچک از افسران وابسته به تشکیلات افسران آزاد یخواه ایران بقصد خیانت متشکل نشده بودند، بلکه بالعکس با روح فد اکاری و گذشت و با علم به خطرات احتمالی که حاکمیت و مقام و زندگی و کانون خانوادگی آنها را تهدید میکرد، پراهی قدم گذاشتند که آزادی، استقلال و سر بلندی مپهن عزیزشان و سعادت، رفاه و حق حاکمیت ملی هموطنانشان را تأمین نماید. متأسفانه بحسن نیت و سوابق درخشان این افسران توجه نشد و یک موج تبلیغاتی شدید علیه شان براه افتاد و عده‌ای نیز شریعت شهادت نوشیدند. ولی این یک امر قطعی و مسلم است که نفس تبلیغات پانامیر تبلیغاتی بر روی مردم دو تأست. من تصدیق میکنم که تبلیغات علیه همکاران من که با استفاده از رادیو و مصاحبه‌های مطبوعاتی و انتشار کتاب صورت میگرفت بسیار شدید بود، ولی تا امید میکنم که کوچکترین تأثیری در افکار عمومی نداشت و نتوانست نظریه‌ی ملت را نسبت باین افسران برانگیزد. در زمانی که من

هنوز دستگیر نشده بودم تصنیفی بنام " مراببوس " شهرت شگرفی در شهر بدست آورد و همه مردم از کلمات تصنیف اینطور استنباط کرده بودند که آنرا یکی از افسران توده ای ساخته و حالت روحی شب پیش از اعدام آنان را مجسم ساخته است و فقط بر اساس همین تصور هر روز صد هانفر بوسیله ی تلفن و نامه از زاده یو تهران و رادیو نیروی هوایی تقاضای پخش آنرا میکردند. موضوع بالاخره در مطبوعات تحت سانسور دولت نیز منعکس شد و مورد بحث قرار گرفت و البته مقصود این بود که تا " شیر روحی عظیمی را که این تصور در میان مردم بوجود آورده بود خنثی سازند. من باین مسئله کاری ندارم که این تشبیه نیز موثر واقع نشد، ولی همینقدر ناگهید میکنم آنچه را که در دل مردم و افکار عمومی بنشیند بزور تبلیغات نمیتواند بلا اثر ساخت. این واقعه ی کوچک نشانه ی عظمت تا میروناگوار است که اعدام افسران در روح مردم باقی گذاشته است و همین امر برای اثبات تیرگی آنها در برابر محکمه ی تاریخ و در پیشگاه افکار عمومی کافی است. با توجه باین حقایق است که وقتی در کیفیت خواست نوشته میشود: " مهم موجب تزلزل صمیمیت قوای مسلح نسبت به کشور گردیده است " سخت ناراحت و متأسف میشوم. در این جمله آنچه پیش از همه نامفهوم استخوان من را میسوزاند کلمه ی کشور است و ناچارم فریاد بزنم که این اتهام نیست، بلکه بهتان است. من هرگز در فکرم، در اندیشه ام، در خیالم، در کردار و رفتار و گفتارم چنین مقصودی نداشته ام که صمیمیت افسران ارتش را نسبت به کشور عزیزم متزلزل سازم. من بارها در جلسات بازپرسی نوشته ام که حزب توده ی ایران؛ تشکیلات افسران آزاد یخواه ایران و شخص من هر اقدامی که کرده ام علیه حکومت تحت نفوذ طبقات حاکمه و بِنفع توده های خلق، بِنفع دهقانان و کارگران و سایر طبقات محروم و تحت فشار بوده است. همه ی اقدامات ما بر اساس تا میسوی حکومت ملی، حکومت مردم بر مردم و استقرار حق حاکمیت ملی و بخاطر اعتلا و آزادی و سرپلندی و افتخار و استقلال میهن عزیزمان بوده است. ماهیچوقت کشور خود را هدف حمله قرار نداده ایم. بین کشور و طبقات ثروتمند و مرفهی که بر آن حکومت میکنند اختلاف از زمین تا آسمانست. طبقات حاکمه نه تنها برای کشور مفید نیستند، بلکه مضر هم هستند. یک لحظه چشم را روپهیم بگذاریم و فرض کنیم بایک سفینه ی عظیم آسمان پیمایان را فامیل طبقه ی

حاکمه به کرهی ماه منتقل شده اند. آیا اوضاع کشور بهم خواهد خورد؟ آیا زندگی مردم بدتر خواهد شد؟

آیا به استقلال و حاکمیت ملی کشور ما لطمه ای وارد خواهد آمد؟ هرگز! برعکس سطح زندگی مردم بالا

خواهد رفت، زیرا اد یگر کسی محصول کارشان را چپاول نخواهد کرد. اوضاع کشور به مراتب بهتر خواهد شد،

زیرا اختلافات طبقاتی که مولد همه گونه فتنه و آشوب و بی نظمی جامعه است از میان رفته و بالاخره

حاکمیت ملی بمعنی صحیح کلمه استقرار خواهد یافت و بالنتیجه استقلال کشور که فرع وجود حاکمیت ملی

است بنحود لخواه و کمال مطلوب تا میرو خواهد شد. پس اگر حزب توده ی ایران، تشکیلات افسران

آزاد یخواه ایران و شخص من با طبقات حاکمه ی کشور دشمنی آشتی ناپذیرد اریم هرگز معنی و مفهوم این

دشمنی، دشمنی با کشور نیست، بلکه حد اکثر دست و صمیمیت نسبت به کشور است و از اینکه چنین اتهام

عجیبی بمن نسبت داده شده است، سخت متعجب و متأسفم. من یکبار دیگر در محضر رسمی دادگاه

صریحا و صراحتا تکرار میکنم که خواهان عظمت و افتخار و سرپلندی کشور عزیزم و رفاه و سعادت هم میهنان

گرام خود هستم و معتقدم که ارتش ایران در تحقق این آرزوهای من میتواند نقش اساسی و مهم داشته

باشد و همانگونه که گلبولهای سفید خون، سربازان و مدافعان جانباز کشور بدن انسان هستند، ارتش

و سایر نیروهای انتظامی نیز باید مدافع کشور و ضامن استقلال و تمامیت آن و عامل تا میرو سعادت افرا

ملت باشند (بدون آنکه هرگز جنبه لوسمی Leucémie پیدا نمایند). همه ی فعالیتهای حزبی من

نیز در رد و ریشه یابی انتظامی بهمین مقصود بوده و از این فکر مقصد س سرچشمه میگرفته است

اکنون مسئله را از جهت تطبیق با قوانین جاری کشور مورد بحث قرار میدهم :

دادستان محترم دادگاه بنام "تزلزل صمیمیت قوای مسلح نسبت به کشور" به قسمت اخیر ماده ۱۲ قانون مجازات عمومی استناد کرده است. بنظر من این استناد بهیچوجه موجه نیست و محتملی ندارد. قانون مجازات عمومی را ورق میزنیم، در ذیل باب دوم نوشته شده است: "در جنحه و جنایاتی که مضر بمصالح عمومی است" بعد این باب رابه شش فصل تقسیم کرده و در ذیل فصل اول که آنرا نیز بنویسم خود به سه بحث تقسیم نموده است چنین میخوانیم: "در جنحه و جنایات برضد امنیت مملکت" و غاوین بحث های سه گانه میزنیم نیز بترتیب عبارتند از: "در جنحه و جنایات برضد امنیت خارجی مملکت" در جنحه و جنایات برضد امنیت داخلی مملکت" در سو قصد نسبت به رئیس مملکت" از این غاوین چنین مستفاد میشود که موضوع فصل اول اعم است از جنحه و جنایاتی که برضد امنیت خارجی یا امنیت داخلی یا بمنظور سو قصد نسبت بر رئیس مملکت صورت گرفته باشد. ولی آنچه مربوط به امنیت خارجی است، در ذیل بحث اول و آنچه مربوط به امنیت داخلی است در ذیل بحث دوم این فصل طبقه بندی گردیده است. اینک اگر مواد ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ از این فصل را با توجه به عنوان بحث اول "در جنحه و جنایات برضد امنیت خارجی مملکت" بخوبی پیدا است که مواد این بحث تماما مربوط بزمان جنگ است و هیچگونه ارتباطی با زمان صلح و زمان عادی ندارد. دلیل دیگر این امر تکرار اتهامات مشابه در بحث اول و دوم است. مثلاً در قسمت اخیر ماده ۱۲ از تزلزل صمیمیت صاحب منصبان یا افراد قشونی و امثال آنها نسبت بد مملکت نام میرسد و بعلمت بحرانی بودن اوضاع کشور که از وجود حالت جنگ ناشی میگردد مجازات آنها را اعدام معین میکند. در بحث دوم ذیل ماده ۱۷ می نویسد: "اگر اشخاص غیر نظامی که در خدمت نظام نیستند افراد قشون نظامی را تحریک به عصیان یا عدم اجرای وظایف نظامی کنند، در صورتیکه موثر واقع شود به حبس تا مدتی از یک تا سه سال و بتامدی دهی دیست الی یک هزار تومان غرامت محکوم خواهند شد و اگر موثر واقع نشود از شش ماه تا دو سال حبس تا مدتی یا از یکصد تومان تا پانصد تومان غرامت محکوم میشوند". چنانکه ملاحظه میفرمائید در ماده ۱۷ برای تحریک به عصیان یا عدم اجرای وظایف نظامی، آنها هم در صورتیکه موثر واقع شود حد اکثر سه سال حبس تا مدتی و پرداخت هزار تومان غرامت مجازات در نظر گرفته شده است و از مقایسه ی این دو اتهام مشابه و نوع مجازات آنها که یکی مربوط بزمان جنگ و زمان غیر عادی و دیگری مربوط بزمان صلح و زمان عادی من بخوبی ثابت و روشن میگردد. نکته ی حساس دیگری نیز که در اینجا بچشم میخورد اینست که در ماده ۱۲ از آنجاکه موضوع مربوط به امنیت خارجی کشور و مربوط بزمان جنگ است روی کلمه "کشور" تکیه شده و چنین تا میگردیده است: "یا موجب تزلزل صمیمیت صاحب منصبان یا افراد قشونی و امثال آنها نسبت به مملکت گردد" و حال آنکه در ماده ۱۷ فقط به عصیان و یا عدم اجرای وظایف نظامی اشاره شده و این امر اموجبی برای تزلزل صمیمیت افسران نسبت به کشورند است. بدین ترتیب محرز است که ماده ۱۲ مربوط بزمان جنگ است و هیچگونه ارتباطی با من نمیتواند داشته باشد. از شهریور ۱۳۲۰ تاکنون دولت ایران فقط چند سال با کشورهای محور در حال جنگ بوده است، و با سایر کشورهای جهان روابط حسنه و کامله الوداد داشته و دارد یا اقل با آنها در حال جنگ نیست. لذا دادستان محترم دادگاه باید روشن کند که اولاً ایران با کدامیک از کشورهای جهان در حال جنگ بوده و ثانیاً شخص

من افسران ارتش را بفتح کد امیک ایزد شمنان و متخاصمین مملکت تحریک کرده ام و این تحریک موجب تزلزل صمیمیت آنها شده است. آنچه من میدانم در طی ۱۶ سال اخیر از تمام دسته بندی پهای داخلی ارتش فقط يك گروه بوده که مرتکب جرم قسمت اخیر ماده ۶۲ قانون مجازات عمومی گردید و آنها هم عملاً نشان داده شده اینگونه اشخاص نه تنها اعدام نمیشوند، بلکه ارتقاء درجه و مقام هم پیدا میکنند کسی که در راس این گروه قرار داشت و آنروز (سال ۱۳۲۱) سرهنگ دوم بود امروز با درجه ی سرلشگری پست فرماندهی نیروی زمینی ارتش ایران را اشغال کرده است، اگر آنروز نامش منوچهری بود و این نام با وجه انتساب آن بیک از پادشاهان ایران باستان نشانه ی ایرانی بودنش محسوب میشد، اکنون این نام به آریانا تبدیل یافته است تا طبق تبلیغات فاشیستهای آلمانی منی بر این باشد که ایرانیان و آلمانیها نژاد مشترکی دارند و نژاد مشترکشان آریان است و این کلمه نشانی از ایرانی-آلمانی بودن او باشد من مخصوصاً نام تیمسار سرلشگر آریانا راد رلیست وکلای مدافع خودم نوشتم تا این مسئله را در حضور خودش در دادگاه مطرح سازم و جای هیچگونه انکاری باقی نماند. میخواستم جزئیات جریان غافلگیر کردن او را در حالیکه در دل شب در روی تپه ۹ (تپه شمال غربی اردوگاه اقدسیه) برای حواریون خود نطق میکرد در حضور خودش توضیح بدهم. میخواستم سخنان او را در باره ی ورود ارتش هیتلر بایران و اگوکنم و از مذاکره با تیکه بعد از طی جلسات متعدد در برای جلب من بگروه کرده بود پرده بردارم. ولی روشن است که سرلشگر آریانا از سرهنگ دوم منوچهری خیلی با تجربه تر است و بهمین جهت از قبول وکالت من خودداری کرده. در آنروزها ایران و دولت آلمان در حال جنگ بودند، ارتش هیتلر تا ناحیه ی مایکوپ در قفقاز شمالی پیشروی کرده بود و هر لحظه احتمال ورودش بایران میرفت. سرهنگ دوم منوچهری مثل پدری که با شفقت تمام پسر دو ساله اش را مورد محبت قرار میدهد و به او میگوید: «ای پدر سوخته» اظهار تلافی میکرد و میگفت: «این پدر سوخته ها چرا نقد رد بزرگ کردند؟ حوصله مان سررفت! ... همین گروه بود که در نفر چتر باز آلمانی راکه در ورآمین فرود آمدند، بالیره ها و بی سیم ها و سایر وسایلشان بشهر آوردند و مخفی ساختند. شاد روان سروان یوسف مرتضوی که این مأموریت را از طرف آریانا انجام داده بود، بعد از گروه منوچهری بیرون آمد عین قضیه را برای من و سروان ابوالحسن عباسی شرح داد. بدین ترتیب ملاحظه میفرمائید که تنها و تنها يك گروه در ارتش ایران وجود داشته که ضمن وجود حالت جنگ بین ایران و يك دولت خارجی با همان دولت خارجی رابطه داشته و صمیمیت افسران را نسبت به آن دولت خارجی جلب کرده و الزاماً موجب تزلزل صمیمیت آنها نسبت به کشور ایران شده است. معذک رئیس آن گروه بدرجات و مقامات عالی ارتقاء یافته و همهی حواریون او نیز دارای مشاغل و درجات بزرگ هستند. ولی در عوض بجای آنکه آنان مجازات شوند، امثال خسرو روزبه که قلبش آکنده از مهر میهن است و تار و پود وجودش را احساسات میهن پرستانه و بشردوستانه تشکیل داده است بپسای چوبه ی اعدام میروند. اینهم يك نوع عدالت است! ولی هر چه باشد عدالت بمفهوم واقعی و صحیح کلمه نیست. حافظ چه خوب میگوید:

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد

در پایان این بحث بدون آنکه تشکیل سازمان افسران عضو حزب توده ی ایران را نفی کنم و مدخلی مؤثر خودم را در ایجاد و توسعه و پیشرفت و حفظ آن انکار نمیکنم، تکرار میکنم که اساس تشکیل آن از منبع پاک و بی غل و غش میهن پرستی و مردم دوستی و شور و ذوق بخاطر خدمت به مردم و تائیدین رفاه و سعادت طبقات محروم جامعه و علاقه ی سرشار به اعتلاء و عظمت و استقلال و آزادی و سر بلندی ایران عزیز سیراب میشده و وجود آن میتواندست خدمات گرانبهائی بملت ایران بنماید. حالا اگر دستگاه عدالت ارتش من را بجای آریانا گرفته است تقصیر از من نیست!

شرط است سعد یاکه بمیدان عشق دوست خود رابه پیش تیر ملامت سپرکنی

۳ - جمع آوری اطلاعات

در بند سوم از موارد انطباق اعمال متهم با قانون مندرج در پایان کیفرخواست نوشته شده است:

"سوم - عمل متهم که بنحو مزورانه و بوسائل مختلف از سازمانهای دولتی اطلاعات جمع آوری میکرده و یکسانی که صلاحیت اطلاع بر آن راند داشته اند تسلیم میکرده، منطبق است با ماده ی ۱۷ قانون کیفر عمومی."

همانطور که در مورد بند دوم از موارد انطباق اعمال متهم بحث شد و اثبات نمودم، تمام مسوول مندرج در ذیل مبحث یکم از فصل اول باب دوم قانون مجازات عمومی مربوط بزمان جنگ و مربوط بدشمنان و متخاصمان دولت ایرانست و چون در طی ۱۶ سال اخیر بجز چند سال که بین ایران و دولت محور حالت جنگ وجود داشت دیگر دولت ایران با هیچ دولتی در حالت جنگ نبوده است؛ انکاه و استناد بماده ی ۱۷ قانون مجازات عمومی نمیتواند محملی داشته باشد و هر وقت باین مواد استناد میگردد باید معلوم شود که دولت ایران با کدام دولت بیگانه در حال جنگ بوده و استناد مورد نظر یکد امیک از اتباع و ما موران آن داده شده است و الا بصرف تکیه بر ماده ای از قوانین نمیتوان جرم منتسب را محرز دانست. برای روشن شدن مطلب بماده ی ۳۱۳ قانون دادرسی ارتش اشاره میکنم. در این ماده موارد مختلفی که میتوان نام جاسوسی بر آن گذاشت قید شده است و در بند چهارم آن نوشته شده است: "هر کس که اسرار نظامی یا سیاسی مفاتیح رمز را برخلاف مصالح کشور به اجنبی تسلیم نماید". برای رفع اشکال از تعبیر این ماده ی قانونی شعبه ی ۸ دیوان عالی کشور در حکم شماره ی ۲۷۳ مورخ ۳/۲/۳۳ خود فرمول قضائی خاصی وضع کرده و در مجموعه ی قوانین گرد آورده ی اداره ی دادرسی ارتش تحت شماره ی ۳۷۷ صفحه ی ۷۱۳ چاپ شده است. رویه ی قضائی مذکور یا بقول من روش قضائی نامبرده عینا چنین است:

"در مورد جرم موضوع ماده ۳۱۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش، دادگاه میبایست دشمن بودن طرف منتفع از جاسوسی را نیز تحقیق و محرز نماید و صرف اجنبی بودن طرف منتفع کافی برای شمول مورد بماده ی مزبور نخواهد بود."

بدین ترتیب ملاحظه میفرمائید که قضات پرسابقه ی دیوان عالی کشور تکلیف راتاچه حد روشن ساخته اند. شدیدترین ماده ای که در قوانین جزائی ایران در باره ی جاسوسی وجود دارد همین ماده ی ۳۱۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش است و دیوان عالی کشور برای آنکه این ماده را بهر کس که مثلا رونوشت یک بخشنامه ی اداری را برداشته باشد نجسباند تا این حد محکم کاری کرده است. در سرتاسر پرونده ی من هرگز یک جمله وجود ندارد که حاکی از ارتباط من بابیگانگان باشد تا چه رسد باینکه این بیگانه ی فرضی دشمن هم باشد و حال آنکه در متن کیفرخواست چندین بار بمن نسبت جاسوسی داده شده و در همین بند ۳ هم نحو مزورانه را عنوان کرده است. نحو مزورانه که در متن حکم دادگاه بدین هم عینا از روی کیفرخواست نقل شده است بهیچوجه عنوان قانونی ندارد و من حق دارم از دادرسی آن دادگاه جدا تعجب کنم که چرا آنرا در متن حکم خود وارد کرده اند. حزب توده ی ایران مثل همه ی احزاب کمونیست جهان با سایر احزاب کمونیست برادرتماس داشته و دارد. ولی همانطوریکه صریحا در

برگهای بازپرسی خود نوشته ام این ارتباط يك ارتباط شرافتمندانه بوده و هست . کمیته‌ی مرکزی حزب ماباکمیته های مرکزی احزاب کمونیست جهان از جمله حزب کمونیست اتحاد شوروی و احزاب کمونیست جمهوریهای توده ای اروپای شرقی و حزب کمونیست چین و سایر احزاب کمونیست جهان ارتباط دارد . وجود چنین ارتباطی منحصر بمنظور تبادل ی تجربیات حزبی و انقلابی این احزابست . اهمیت مارکسیسم خلاق در همین جنبه‌ی تطبیق اصول کلی مارکسیستی - لنینیستی با شرایط و اوضاع و احوال خاص هر کشور ملت است . مامیایست در باره ی شناسائی جامعه ی خود ، وضع نسبی طبقات ، روحیات انقلابی ، اوضاع اقتصادی و هر عاملی که میتواند بنحوی از انحاء در کشف قوانین خاص انقلابی جامعه ی ایران بما کمک کند ، مطالعه و بررسی عمیق نمائیم و محصول تجربیات تئوریک و پراتیک انقلابی خویش را با احزاب کمونیست برادر بیمان گذاریم تا آنها نیز از تجربیات حزب ما استفاده کنند همانگونه که مانیز از مجموعه ی تجربیات انقلابی احزاب کمونیست برادر و در درجه ی اول از تجربیات انقلابی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی استفاده کرده ایم و بعدا نیز باید استفاده نمائیم . فلسفه ی شرکت نمایندگان احزاب کمونیست برادر در رکنگره های حزبی احزاب دیگر همین است . اگر نمایندگان حزب توده ی ایران در رکنگره های احزاب کمونیست دیگر از قبیل حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست چین و غیره شرکت نموده اند ، برای استفاده از همین تجربیات انقلابی است . بنابراین وجود رابطه در زمینه ی تبادل ی اطلاعات حزبی بهیچوجه وجه مشترکی بامسئله ی جاسوسی و انواع و اقسام آن ندارد و همانطور که صراحتا در بازپرسیهای خود م نوشته ام اولاشخص من با هیچ بیگانه ای کوچکترین ارتباطی نداشته ام ، ثانیاً ارتباط کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران با کمیته های مرکزی احزاب کمونیست دیگر ، خواه آن احزابی که حکومت کشور خود را در دست دارند و خواه آن احزابی که هنوز به حکومت نرسیده اند ، اصلا و ابدا جنبه ی جاسوسی نداشته و ندارد . در یکی از جلسات بازپرسی سئوالی در باره ی دادن آمار اسلحه و مهمات و نظایران به بیگانگان شد ، که من اکنون عین سئوال را بخاطرند ارم ولی پاسخی باین مضمون به آن داده ام :

" من از دادن آمار اسلحه و مهمات به بیگانگان هیچگونه خبری ندارم و مطمئنم که روابط کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران با بیگانگان رابطه ی شرافتمندانه بوده و هست ."

و در پاسخ سئوالهای دیگری در این زمینه تصریح کرده ام که :

" من از اینگونه کارها همواره متنفر بوده و هستم ."

اینست روحیه ی من ، طرز تفکر من و معتقدات من ! در سرتاسر پرونده ی من نیز بهیچ نکته ای برنخوا خورد که خلاف آنرا ثابت کند . مسائل مرامی باموضوع اسرار نظامی و سیاسی مملکت و چیز متفاوتند و من افتخار میکنم که هرگز این دو مسئله را در یکدیگر ادغام نکرده ام . من البته مسئول شعبه ی اطلاعات کل حزب توده ی ایران و شعبه ی اطلاعات تشکیلات افسران آزاد یخواه ایران بوده ام و بمقتضای مسئولیتی که بعهده داشته ام دستور جمع آوری اطلاعات را داده ام و از اطلاعات گرد آمده نیز بهره برداری کرده ام . ولی بنظر من اعضای کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران که بیشتر این اطلاعات را برای آنها میفرستاده ام و سازمانهای مختلف حزبی که اطلاعات مربوط بخودشان را دریافت میکردند ، اشخاص و سازمانهای ناصالحی نبوده اند . همه ی این افراد ایرانی بوده اند ، اکثر انخبه های مردم ایران محسوب میشده اند ، بخاطر هدفهای مقدس بصرف حزب توده ی ایران پیوسته اند ، هیچگونه نظر

سوئی نسبت با استقلال و آزادی و تمامیت ارضی و شرف ملی ایران و ایرانیان نداشته اند و بدین ترتیب هیچگونه وجه اشتراکی بین این اشخاص و اشخاص غیرصلاحت دارمدرج در ماده ۶۷ قانون مجازات عمومی وجود ندارد و بهمین جهت استناد باین ماده به هیچوجه نمیتواند محل قانونی داشته باشد. علاوه بر اطلاعات کلی که قبلاً درباره‌ی آن بحث شد، حزب ماباطلاعات دیگری نیز نیازمند بود. دادرسمان محترم میدانند که حزب توده‌ی ایران برخلاف نص صریح اصل بیست و یکم متمم قانون اساسی و پاتشریفات ناقصی از طرف حکومت ساعد در سال ۱۳۲۷ غیرقانونی اعلام شد و مورد تعقیب قرار گرفت. برای مصونیت سازمانهای حزبی از حمله‌ی قوای انتظامی لازم بود اطلاعاتی در این زمینه کسب کنیم و اقدامات پلیس را خنثی سازیم و مابینگونه اطلاعات را که مربوط بدستگیری اعضای حزب، تفتیش خانه‌ها، شکنجه‌ی زندانیان و امثال آنها بود بدست می‌آوردیم و بموقع آنها را خنثی میکردیم. همچنین اطلاعاتی درباره‌ی حیف و میل‌ها، خاصه خرجی‌ها، اجحافات و امثال آن تحصیل میکردیم تا با انتشار در روزنامه‌های حزبی مردم ثابت کنیم که این دولت‌ها قادر بانجام کاری نیستند و فقط و فقط دولتی که توسط حزب توده‌ی ایران روی کار آید قادر است و خواهد توانست تمام مشکلات جامعه را حل نماید. افشای این اسرار به هیچوجه جرم نیست و در تمام کشورهای جهان متداول است. دوسه ماه پیش درباره‌ی مسئله‌ی ککهای خارجی ایالات متحده‌ی آمریکا و سوءاستفاده‌ی هائی که از آن شده است جنجال عظیمی در مطبوعات آمریکا برپا شد و قضیه تا مرحله‌ی طرح و بحث در کنگره‌ی امریکانیز تعقیب شد. حزب مخالف یعنی حزب دموکرات آمریکا اسنادی را انتشار داد که بموجب آن حیف و میل‌های زیادی صورت گرفته است و از آنجمله فاش ساختن قطعات پدکی ماشینهای مختلف را که میبایست به کره‌ی جنوبی داده شود در بازار بقدری ارزان فروخته اند که مجدداً وارد امریکا شده و با اصل جنس و کارخانجات سازنده رقابت کرده است. چه کسی میتواند نام افشای اینگونه اخبار را جاسوسی و تسلیم اسرار به افراد غیرصلاحت دار بنامد؟ از اینگونه اخبار گاهی در روزنامه‌های مختلف که وابسته به هیچ حزبی نیستند منتشر میشود و نمیتوان موردی برای تعقیب باشد. حزب ما در مورد مستشاران نظامی آمریکا اسنادی را جمع‌آوری میکند. این اسناد نشان میداد که این مستشاران تا چه حد در تمام شئون نظامی و سیاسی و اسرار مربوط به اسلحه و مهمات یعنی همان اسراری که اطلاع بر آنها توسط دشمن موضوع جرم جاسوسی را تشکیل میدهد وارد مسلط هستند و بعلاوه نشان میداد که امتیازات حقوقی و مادی این افراد با امتیازات مشابه آنها در ارتش ایران از زمین تا آسمان تفاوت دارد. ماحقوق دو درجه دار یاد و افسر همدرجه‌ی ایرانی و امریکائی را که هر دو از خزانهای ارتش ایران حقوق می‌گرفتند باید دیگر مقایسه میکردیم و تفاوت عجیب آنرا روشن میساختیم. من شخصاً بعنوان یک افسر دانشکده دیده و مریدی دو هزار نفر از افسران ارتش ایران

اعلام میکنم که افسران ایرانی از لحاظ هوش و فراست و قدرت ابتکار و سرعت درک و حسن تشخیص و پایه

معلومات به هیچوجه از هیچیک از افسران ارتشهای جهان چیزی کم ندارند و اگر شرایط مناسب تحصیل

برایشان فراهم گردد و تشویق به تحصیل شوند میتوانند در عداد زبده‌ترین افسران جهان باشند. با

وجود این واقعات متأسف میشود موقتی می‌دیدم فلان درجه دار بیسواد امریکائی چندین برابر فلان افسر

تبه‌یلکردهی ایران از صندوق ارتش ایران حقوق می‌گیرد و بعلاوه کرایه‌خانه و ماشین نویس و اتوموبیل

و کلفت و نوکر هم در اختیارش می‌گذارند. ارتش ایران با وجود افسران باسواد و تحصیلکردهی زیادی که

دارد به هیچوجه محتایج باین باصطلاح مستشاران نیست و اگر بدلیل دیگری که مربوط بقرارداد کمسک

مقابل است این اشخاص اجباراً باید در امور ارتش ایران مدخله نمایند لاقلاً بهتر است حقوق آنان

را وزارت امور خارجه‌ی آمریکا و اداره‌ی اطلاعات آن کشور بپردازد و بیجهت بصندوق تهی بیت‌العمال

ایران که یک میلیارد و یکصد میلیون تومان کسرخرج دارد تحمیل نگردد. در بند ۱۷ از اقرارنامه به جمع آوری اطلاعات نظامی اشاره شده است. همانطوریکه در آن قسمت و سایر اقرارنامه قید شده است بنظر حزب توده ی ایران مهمترین قدرت ضد انقلابی کشورهای نیروهای انتظامی هستند و ارتش نیز در درجه اول و ژاندارمری و شهریارانی بترتیب در درجه ی دوم و سوم آن قرار دارند. قدرت ضد انقلابی دیگر نیروی ایلات و عشایر است که تقریباً در بست در اختیار خوانین و رؤسا و کلا نتران آنها هستند. حزب توده ی ایران خواه در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و خواه قبل و بعد آن میبایست این نیروها را بخوبی بشناسد، بداند با چه قدرتهائی طرف است، روحیه ی افراد و رؤسای آنها چیست، قدرت آتش آنها چقدر است، تمایلات سیاسی آنها چچه جهتی متوجه است، و غیره. باین جهت اطلاعاتی در این زمینه ها ضرورت داشت. ولی اینگونه اطلاعات فقط بمنظور پیش بردن مسئله ی انقلاب ایران لازم بود و اید ارتباطی با بیگانگان نداشت. همینقدر که پایه گذاران مشروطیت را تجلیل میکنیم و عمل انقلابی آنها را ستایش مینمائیم، بخودی خود برای اثبات حقانیت راه انقلابی ما کافیست. انقلاب مشروطیت موجب درهم شکستن حکومت استبدادی و استقرار یکنوع حکومت مشروطه گردید. اگر ایستادگان انقلاب مقدس است چه دلیلی دارد که انقلاب سوسیالیستی برای استقرار حکومت سوسیالیستی مقدس و جایز نباشد؟ اگر چنین است جمع آوری اطلاعات برای چنین انقلابی نیز نمیتواند جرم باشد. اصولاً هرگونه نهضت و جنبشی در چهارچوب مرزهای ایران و بخاطر استقرار عدالت اجتماعی واقعی و تأمین سعادت و رفاه مردم ایران کاملاً بحق و از حقوق مسلم و محرز ملت ایرانست و تهیه و تدارک چنین نهضت ها و جنبش هائی نه تنها جرم نیست، بلکه جز وظایف قاطبه ی افراد ملت است. بدین ترتیب داد رسان محترم ملاحظه میفرمایند که حزب توده ی ایران و شخصی من کوچکترین عملی که بتوان نام جاسوسی بر آن گذاشت مرتکب نشده ایم و این یکی از افتخارات حزب توده ای ماست. دشمنان حزب ممکن است اتهامات زیادی بمانسبت بدهند. ولی حقیقت اینست که اتهامات از حدود بهتان سیاسی تجاوز نمیکنند. مانه تنها مرتکب هیچ اقدام جاسوسی نشده ایم، بلکه بالعکس به یک عمل ضد جاسوسی نیز دست زده ایم که خلاصه ی آن از اینقرار است: در سال ۱۳۳۱ سفارت کبرای ایالات متحده ی آمریکا در ایران بتأمین یک کلاس جاسوسی مبادرت ورزید و عده ای از ایرانیان را با شرایط خاص و احتیاطات لازم برای تحصیل در آن کلاس برگزید. تصادفاً یکی از افراد شخصی بود بنام دکتر شیرازی دندان پزشکی که عضو حزب توده ی ایران بود. دکتر شیرازی جریان رابه حزب گزارش داد و قرار شد به تحصیل خود در آن کلاس ادامه دهد و وقتی اسناد کافی بدست آمد جریان توسط حزب افشا شود. تمام اسناد تحصیلی این کلاس در بایگانی شعبه ی اطلاعات حزب توده ی ایران بایگانی شد، بود و ضمن آتش سوزی بایگانی اطلاعات بکلی از بین رفت. باین دانشجویان اصول کلی جاسوسی و مخصوصاً کشف رمز و مخابره ی بانلگراف بی سیم و تعمیران یاد داده میشد و بهر یک از آنها ماهیانه ۵۰۰ تومان حقوق میدادند. قرار بود شاگردان این کلاس در سرتاسر ایران پخش شوند و بکارهای عادی خود از قبیل دندان پزشکی، پزشکی، دبیری و غیره بپردازند. ضمناً قرار بود از طرف سفارت آمریکا وسائل کار شخصی و همچنین بی سیم و ابزار مورد لزوم دیگر تحویل گردد. دکتر شیرازی ما موریت داشت در مهاباد بکار دندان پزشکی بپردازد و وظیفه ی جاسوسی خود را بنفع سفارت آمریکا انجام دهد. ولی چون باد ختر قاضی محمد رهبر فرقه ی دمکرات کردستان ازدواج کرد ظاهراً سفارت آمریکا نسبت به او مظنون شد و در تحویل دادن وسائل دندان پزشکی و بی سیم و ابزار دیگر بدفع الوقت پرداخت. ولی ماهی ۵۰۰ تومان را مرتباً تا مدیه مینمود و دکتر شیرازی نیز قسمتی از آنرا برای فرزندش که در بیروت تحصیل میکرد میفرستاد و بقیه را عیناً به حزب تحویل میداد. قصد ما این بود که بمحض دریافت وسائل کار جریان را در حضور دادستان دیوان عالی کشور، دادستان ارتش و عده ای دیگر از شخصیت های ذیصلاحیت فاش کنیم و بدین ترتیب اقدامات

سفارت امریکارا در زمینه‌ی این جاسوسی شگفت آور باشکست مواجه سازیم. ولی متأسفانه باپیش آمدن حادثه‌ی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دستگیری و خیانت عظیم عسگری تندنویس مجلس شوراه با یکان شعبه‌ی اطلاعات کل بود و دستگیری خود دکتر شیرازی موضوع بکلی منتفی گردید. چنانکه ملاحظه میفرمائید افتخار شعبه‌ی اطلاعات کل حزب توده‌ی ایران اینست که نه تنها بعمل جاسوسی مبادرت نکرد، بلکه اقدام مهمی هم در زمینه‌ی ضد جاسوسی نمود. است. و من انتظار داشتم که اگر بهمین مناسبت هم بوده باشد در متن کیفرخواست مورد تشویق واقع شوم. ولی متأسفانه لقب فاقد شرافت بمن داده شد. شاید هم مزدکسی که اقدام بیک عمل ضد جاسوسی کرده است همین باشد و من نمیتوانم درست از کم و کیف آن مطلع باشم.

۴ - لطمه وارد کردن به تمامیت و استقلال کشور

در بند چهارم از موارد انطباق عمل متهم با قانون چنین میخوانیم :

" ۴- عمل متهم که برای لطمه وارد آوردن به تمامیت و استقلال کشور اقدام نموده و منطبق است با ماده‌ی ۲ قانون مجازات مقدمین بر طبقه امنیت و استقلال مملکتی مصوب ۲۲ خرداد ماه ۱۳۱۰."

من در سرتاسر پرونده‌ی خود هیچ نکته‌ی ای را باخاطرند ارم که دلالت بر تجزیه طلبی و تمایل به لطمه وارد آوردن به تمامیت و استقلال کشور ننماید و در آن قسمت از اقراریه نیز که در کیفرخواست نقل شده است چنین نکته‌ی ای وجود ندارد و اگر دادستان محترم ضمن بند ۴ لاقلاً اشاره به دلالت خودکامه‌ی حاکی از این معنی بود مینمود، کار آسانتر میشد، ولی متأسفانه یک سری جملات مستقل که بیکدیگر ربط ندارند و اگر مرتبط هستند بین آنها فاصله افتاده است، بعنوان اقراریه من نقل شده و بدون طبقه بندی آنها، بدون اشاره بیک یا چند فقره از آنها، در مورد اتهام پشت سر یکدیگر قطار گردیده است. حالاً اگر من بخواهم روی هر یک از آنها انگشت بگذارم در استان "عسس بیامرابگیر" مصداق پیدا میکنم بدین جهت برای آنکه در اطراف این قسمت از اتهامات بحث شده باشد بیکدیگر و قسمت از آنها اشاره میکنم و از هم اکنون نیز تا کید مینمایم که هیچگونه رابطه‌ی واقعی بین این قسمت از اقراریه من و اتهام لطمه وارد آوردن به تمامیت و استقلال کشور وجود ندارد. کیفرخواست در مقدمه‌ی خود پیش از نقل اقراریه من یادآوری رئیس اتهامات که بعداً برای هر یک نیز ماده یا مواد مخصوصی را در نظر گرفته است باین جمله تکیه نموده است :

" از نقطه‌ی نظر خسرو روزبه عمل پیشه‌وری " قیامی مقدم سرو جزئی از انقلاب کل ایران بوده که باید در تمام کشور اجرا میشد."

در بند ۴۸ اقراریه نیز نوشته شده است :

" متهم در صفحه‌ی ۱۶۳ تحقیقات نسبت بشرايط ورود افسران بسازمان نظامی حزب منحل‌ه‌ی توده چنین مینویسد : اگر نهضت آذربایجان را موافق با منافع ایران تشخیص میداد میتوانست عضو سازمان نظامی شود."

اینک باتوجه به مجموعه‌ی تبلیغاتی که از سال ۱۳۲۴ تاکنون از طرف محافل حاکمه نسبت به

نهضت فرقه‌ی دموکرات آذربایجان شده و در همه جابرجای واقع از این نهضت میهنی و مترقی بنام
 نهضت تجزیه طلبانه نام برده اند، احساس میکنم که شاید کیفرخواست نظر بهمین مطلب داشته و عقاید
 من را نسبت به نهضت آذربایجان دلیلی برای اقدام من در ایریه لطمه وارد آوردن به تمامیت و استقلال
 کشور تشخیص داده باشد. ولی حقیقت قضیه اینست که نهضت آذربایجان و کردستان در فاصله‌ی سالها
 ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ بهیچوجه جنبه‌ی تجزیه طلبانه نداشت، بلکه بالعکس موجب قوام و دوام و بقای
 آزادی و استقلال ملی ما بود. مگر دموکراتهای آذربایجان و کردستان چه گفتند؟ آنها میگفتند که ملتها
 آذربایجان و کردستان باید در چهارچوب مرزهای ایران دارای استقلال داخلی باشند و در تعیین
 سرنوشت خود بنحو قاطع و واقعی مداخله کنند. امروز کشورهای زیادی در جهان وجود دارند که بر
 اساس اتحاد ملت‌های گوناگون و بصورت حکومت فدراتی اداره میشوند و هیچگونه لطمه‌ای هم با استقلال
 و تمامیت آنها وارد نشده است. ایالات متحده‌ی امریکاه سرمایه داری و یکی از کشورهای درجه‌ی اول
 جهانست از ۴۸ ایالت مستقل بوجود آمده است و حتی در سالهای اول بعد از جنگ جهانی دوم این
 فکر بوجود آمده بود که بریتانیای کبیر نیز ایالت چهل و نهم آنرا تشکیل دهد. این ایالات دارای قوانین
 اساسی و مدنی و جزائی مخصوص خود هستند و حتی میزان کیفر در ایالات مختلف با یکدیگر تفاوت دارد
 بقسمی که گاهی اتفاق میافتد یکی از مجرمین از ایالت خود که مجازات جرمش شدیدتر است با ایالت دیگری
 میرود که مجازات جرمش را کمتر در نظر میگیرند. وجود چنین اتحادی هم کوچکترین لطمه‌ای با استقلال و
 تمامیت ایالات متحده‌ی امریکا وارد نساخته است. سوئیس نیز یکی دیگر از کشورهایی است که دارای ۲۶
 یا ۲۸ ایالت مستقل است و بصورت حکومت فدراتی اداره میشود. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز
 دارای ۱۶ جمهوری سوسیالیستی و عددهای زیادی ایالات خود مختار و اقلیت‌های ملی است. کشور
 پادشاهی سابق یوگوسلاوی نیز امروز بصورت جمهوری سوسیالیستی فدراتی درآمده است و هیچگونه
 لطمه‌ای هم به تمامیت ارضی و استقلال آن نخورده است. اکنون کروات‌ها، صرب‌ها و اسلاوها دارای
 استقلال داخلی هستند و مجموعاً جمهوری فدراتی سوسیالیستی یوگوسلاوی را تشکیل میدهند.
 هندوستان نیز دارای ایالات خود مختار است. بدین ترتیب ملاحظه میفرمائید که کوشش برای ایجاد
 حکومت فدراتیو هیچگونه وجه اشتراکی با تجزیه طلبی و اقدام بخاطر لطمه وارد آوردن به تمامیت ارضی
 کشور ندارد. در ایران ملت‌های مختلف در زیر یک پرچم، پرچم سه رنگ ایران زندگی میکنند. این ملت‌ها
 دارای زبان خاص و خصوصیات ملی مخصوص بخودشان هستند و هرگز نمیتوان گفت تلاش ملت
 آذربایجان، ملت کردستان، ملت پارس و اقلیت‌های ملی برای مداخله موثرتر در سرنوشت خود و
 آنها در زیر پرچم واحد ایران و بصورت ایجاد یک حکومت فدراتیو تلاشی بخاطر لطمه وارد آوردن به
 تمامیت ارضی کشور باشد. نه ملت آذربایجان، نه ملت کردستان و نه رهبران سیاسی آنها هرگز
 کوچکترین نظر سوئی برای لطمه وارد آوردن به تمامیت ارضی کشور نداشته اند و ندارند. نهضت
 دموکراتیک آذربایجان دنباله و مکمل انقلاب مشروطیت بود و میخواست اصل ۲۹ متمم قانون اساسی را
 که بکلی فراموش شده بود، زنده کند و باروح زمان تطبیق دهد. اصل ۲۹ متمم قانون اساسی میگوید:

"منافع مخصوصه‌ی هر ایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی
 بموجب قوانین مخصوصه‌ی آن مرتب و تسویه میشود."

البته اجرای این اصل جواب تمام خواسته‌های مردم را در پایان ربع اول و آغاز ربع دوم قرن
 بیستم نمیداد و میبایست تکمیل گردد و بمورد اجرا درآید و این وظیفه‌ی تاریخی نیز به فرقه‌های
 دموکرات آذربایجان و کردستان محول شده بود. متأسفانه محافل حاکمه‌ی ایران که وجود نهضت‌ها
 نیرومندی را در داخل کشور میباین و متناقض با حاکمیت مطلق خود میدانند، با تمام قوا کوشیدند تا این

نهضت‌ها را از نظر سیاسی محکوم سازند و عملاً بسرکوب آنها بپردازند. البته در قسمت اول توفیقی نیافتند زیرا هرگز لکه‌ی ابر نمی‌تواند موجودیت خورشید را نغی کند و پس از لحظه‌ای پرتو مستقیم خورشید به همه‌ی گرمی خواهد بخشید. اگر از لحظه‌ی اسم میرم مقصودم لحظه‌ی تاریخی جوامع بشر است که عمر رازد ارند و چند سال در قبال سن تاریخی آنها در حکم لحظه‌ی محسوب می‌شود. بدون تردید این طوفانها فرو خواهد نشست و حقایق عریان عیان خواهد شد. جامعه‌ی ایران روزی رانیز خواهد دید که آزادانه در باره‌ی اینگونه مسائل بحث کند و نظرات خود را ابراز دارد. آنروز چندان دور نیست.

دادرسان محترم!

من اطمینان دارم که شما نیز در باطن و قلب خود بشرافت من با نظر احترام می‌نگرید و اطمینان دارید که خسرو روزبه وطن فروش نیست. خسرو روزبه هیچگونه اقدامی برای لطمه وارد آوردن به تمامیت ارضی ایران نکرده است. نه خسرو روزبه و نه حزب توده‌ی ایران هرگز چنین نظراتی نداشته‌اند و ندارند. ما با زهادت ربه‌ی الحاق مجدد بحرین به ایران پافشاری و اصرار کرده‌ایم و این مانعیم که به تمامیت ارضی ایران لطمه زده‌ایم، بلکه طبقات حاکمه هستند که نخواسته‌اند بحرین ربه ایران برگردانند. من ضمن تأکید این نکته که ورود ایران به پیمان بغداد بزیان ملت ایران است، ناچار باید بگویم که در طول یک قرن اخیر فقط یک موقعیت مناسب برای بازپس گرفتن بحرین پیش آمد و متأسفانه از آن استفاده نشد. بنظر من اگر دولت ایران ورود خود ربه پیمان بغداد با این شرط اصلی ماکول می‌کرد که اول بحرین را بایران تحویل نمایند و در این شرط پافشاری می‌کرد، دولت انگلستان که مؤسس پیمان بغداد است و در آن نفعی خاص دارد، ناچار بود با این شرط موافقت نماید. زیرا اگر ایران در پیمان بغداد شرکت نداشته باشد، مهمترین حلقه‌ی آن ناقص خواهد شد و بین پاکستان و ترکیه و عراق شکاف بزرگی بوجود خواهد آمد. متأسفانه چنانکه دیدیم محافل حاکمه‌ی ایران از این موقعیت استفاده نکرده‌اند و نسبت به سرنوشته این قسمت از خاک ایران بی‌اعتنا ماندند. در حال حاضر یک مرجع بین‌المللی برای رسیدگی باینگونه دعاوی وجود دارد. اگر طبقات حاکمه حسن نیت می‌داشتند می‌توانستند برای بازپس گرفتن بحرین به شورای امنیت شکایت کنند، ولی چرا نمیکنند؟ دولت ایران هم اکنون می‌تواند به انگلستان اولتیماتوم بدهد و اتمام حجت نماید که اگر در ظرف مثلاً یک ماه بحرین را بایران تحویل ندهد، ایران از پیمان بغداد خارج خواهد شد و بدون تردید این اتمام حجت مؤثر واقع خواهد شد. تازه اگر بر فرض محال مؤثر واقع نشود دیگر چه وجه اشتراکی بین ایران و انگلیس می‌تواند وجود داشته باشد؟ این چگونه اتحاد و اتفاقی است که یکی از شرکا پیمان بغداد قطعه‌ای از خاک شریک دیگر را تصاحب و غصب نماید و به تمامیت ارضی آن لطمه بزند، ولی باز هم پیمان متحد نامیده شوند؟ بنظر من دولت ایران بجای آنکه علیه عربستان سعودی اعلامیه بدهد، در درجه‌ی اول میبایست علیه هم پیمان خود (انگلستان) اعلامیه میداد و تهدید به قطع رابطه‌ی سیاسی می‌کرد. دولتهای ماقط در مورد بحرین اقدامات سطحی و بلا اثر مینمایند و هرگز حاضر نیستند دست بیک اقدام جدی بزنند. گاهی به مصریه‌ها حمله میکنند که چرا بجای خلیج فارس گفته اند خلیج عربی، گاهی به هندوستان اعتراض مینمایند که چرا از برادر شیخ غاصب بحرین دعوت کرده‌اند و قس علیه‌ذا. ولی وقتی پای اقدام جدی میرسد کمیت همه‌ی لنگ می‌شود. تازه در همین اقدام سطحی هم جدی نیستند. بانک ملی در تقویم خود بحرین را جزو کشورهای خارجی قلمداد میکند، وزارت انحصارات و گمرکات وقتی سیگاری بنام ۲۱ اذرتیه می‌کند و در روی آن عده‌ای سرباز در حال دو بطرف آذربایجان تصویر مینماید، اصلاً فراموش میکنند که خلیج فارس هم بنام خلیج فارس وجود دارد. اصلاً از یاد می‌برند که بحرین

یکی از جزائر متعلق بایران و واقع در خلیج فارس است. همین نقشه ای را که در دفتر زندان وجود دارد ملاحظه فرمائید و ببینید در آن سواحل بحرین راهرننگ مرزهای ایران رنگ آمیزی نکرده اند. معنی اینها چیست و معنی آن کاغذ پرانیها کدام است؟ من ضمن آنکه معتقدم باید از هر فرصت برای اثبات ادعای ایران بر بحرین استفاده کرد، در عین حال عقیده دارم که دولت خود ما و دستگاههای اداری و دولتی مان باید بدست دیگران گزک بدهند. ضمناً باید اقدام اساسی نمود، بمراجع بین المللی مراجعه کرد و حتی با خروج از پیمان بغداد مسئله بحرین را برای همیشه حل نمود. اینست عقیده ای مردی که متهم به لطمه وارد آوردن به تمامیت و استقلال میهن خود شده است! انصاف داد رسلان محترم راقاضی سوز دل خود میگیرم. خواه این قسمت از کیفرخواست وارد دانسته شود و خواه رد گردد، بحال من فرق اساسی ندانم، زیرا وقتی کسی سه بار محکوم باعدام شد بگذارد یکبار هم به حبس ابد محکوم گردد. ولی وارد دانستن این قسمت از کیفرخواست به حیثیت من لطمه میزند، روح من را در این ساعات آخر زندگی متاثر و ملول میسازد و بدون تردید داد رسلان محترم را به عذاب و جدانی سختی دچار خواهد ساخت. اینک خود دانید.

۵ - توطئه بقصد بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت

بند پنجم از "موارد انطباق اعمال متهم با قانون" مندرج در پایان کیفرخواست عیناً چنین است:

"توطئه و سوء قصد متهم برای بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت منطبق است با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفراتش."

و ماده ای مذکور نیز کیفر متهم را اعدام معین کرده است. بنابراین اتهام مذکور از مهمترین اتهامات منتسب به من است و جادارد بقدر کافی درباره ای آن بحث شود.

حکومت ایران در حال حاضر میبایست مشروطه‌ی سلطنتی باشد که بموجب قانون اساسی و متمم آن تأسیس گردیده باشد. اصول اساسی این حکومت را سلطنت موروثی و وجود قوای سه گانه ای مجریه، تقنینیه و قضائیه که باید علی الاصول متمایز از یکدیگر باشند و همچنین حاکمیت ملی تشکیل میدهند. ضمناً ر قوانین اساسی ایران مذهب شیعه ای اثنی عشری مذهب رسمی کشور است و تأسیس اصول آن بر تمام شئون حکومت تثبیت و تسجیل گردیده است و از آنجمله چون اصول مالکیت مورد تأیید دین اسلام است، قانون اساسی ایران و بتبع آن قوانین مدنی و جزائی کشور در همه جا پشتیبان بلا شرط اصول سرمایه داری هستند و لهذا میتوان گفت رژیم حکومتی ایران رژیم سرمایه داری است.

مسئله ای مدخله‌ی مذهب و تفکیک آن از مسائل سیاسی و حکومتی سابقه‌ی طولانی تاریخی دارد. هر قدر صفحات تاریخ ملل را بیشتر به عقب ورق بزنیم بمدخله و تأسیس و نفوذ شدید مذهب در مسائل حکومتی بیشتر بر میخوریم تا جائیکه انطباق کامل آنها را می بینیم و اگر بهتر بگوئیم حکومت نسبت به مذهب در سایه قرار میگیرد و قوانین و احکام مذهبی حاکم مطلق بر همه‌ی امور اجتماعی میگردد. در ادواری نیز که مذهب نقش درجه دوم داشته است، بعد ازیں از پیدایش دین مسیح سلطه‌ی آن بطور روز افزون تثبیت گردیده و حکومت را کاملاً تحت الشعاع خود قرار داده است. در حکومت یونان قدیم و روم با وجود آنکه مذهب سبکتر بود معذک سلطه‌ی مذهب بمیزان قابل توجهی وجود داشته است. محاکمه‌ی تاریخی سقراط و محکومیت او بمرگ بگناه اینکه برخلاف دین تبلیغاتی میکرد و منجمه برخلاف اصول مذهبی جاری مدعی بوده که کره ای ماه هم مثل کره ای زمین دارای سنگ و کلوخ و کوه و دره است،

جنبه‌ی قوی تسلط مذهب رانسان می‌دهد. بعداً نیز وقتی دین مسیح توسعه و تسلط یافت رفته رفته کفهی مذهب سنگینتر شد، تا جائیکه در قرون وسطی در طی يك دوران دراز تاریخی، کلیسا عملاً بر جامعه حکومت میکرد و حکام وقت یا از طرف کلیسا منصوب میشدند و یا کاملاً تحت نفوذ و تأثیر کلیسا بودند. در همین دوره ی تاریک تمدن بود که اصول انکیزسیون برقرار گردید و بشدت بمورد اجرا گذاشته شد. در نتیجه ی تسلط همین اصول تفتیش عقاید بود که هر کس مطلبی برخلاف اصول مذهب میگفت، هسر کس کشفی میکرد و معضلی راحل مینمود که با اصول مندرج در تورات و انجیل تباين داشت و یا تحلیل این کتب مذهبی از پدید ه های گوناگون طبیعی وفق نمیداد، فوراً تکفیر میشد و نامغز استخوانش در خرمنهای انبوه آتش میسوخت، یازنده زند طعمه ی حیوانات وحشی میگردد. اظهار این نظر که کره ی زمین مرکز عالم نیست، ستاره ها و کواکب بدور زمین نمیگردند، زمین ساکن نیست بلکه بدور خورشید میچرخد، یا ابراز نظریاتی در باره ی پیدایش عالم، طرز تشکیل کرات، تولد، جوانی، پیری و مرگ آنها کفر محض محسوب میشد، زیرا با نظریه ی خلقت جهان در ظرف پنج روز تباين داشت و کلیسا نمیتوانست تحمل کند که هیچیک از مطالب مندرج در کتب مذهبی غلط و نادرست باشد و چنین امری راموجب ضعف قدرت مذهب و سستی معتقدات مؤمنین میدانست و بر اساس همین تفتیش عقاید و انکیزسیون بود که کسانی امثال جوردانو برونو زند ه زند طعمه ی آتش شدند و گاليله دانشمند شهیر مجبور شد پیشانی بر زمین بساید و از کشف خود مبنی بر حرکت زمین بدور خورشید استغفار کند. البته گالیکه هنگام استغفار نیز بسا حرکت انگشت حرکت زمین را بدور خورشید تأیید کرد و حاضر نشد کشف علمی و مقتضی رابی اعتبار سازد. با وجود این آیا واقعاً کلیسا نتوانست از حرکت زمین بدور خورشید جلوگیری کند و زمین رامجبور سازد از حرکت خود صرف نظر نماید و کائنات جورا، همه ی عالم را بدور زمین ناچیز بگردش در آورد؟ پرواضح است که کلیسا چنین قدرتی نداشت. زمین بر حرکت خود ادامه داد و اینک هر طفل دبستانی هم میداند که زمین گرد است مانند گلوله و بدور خورشید میچرخد و داستان گاو و ماهی و مسطح بودن زمین افسانه ای بیش نیست. کلیسا نمیتوانست در برابر پیشرفت علوم مقاومت کرد و در راه پیشرفت علم و ترقیات جامعه سنگ انداخت، ولی بتدریج مردم آگاه شدند. دوره ی رنسانس با تمام عظمت خود مقام و محل تاریخی خویش را اشغال کرد. انقلابات اجتماعی ملل اروپا یکی پس از دیگری روی داد. حکومت از قید کلیسا آزاد شد و اکنون تقریباً در تمام کشورهای اروپائی مذهب بکلی از سیاست جدا شده و تفکیک گردیده است. کلیسا منحصراً بامور مذهبی و وجدانی مردم میرسد و مسائل سیاسی و اجتماعی در حیطه ی صلاحیت ملتها و ارگانهای است که از طرف مردم انتخاب میگرددند. دین اسلام نیز در بدو پیدایش خود حکومت هارا در خود مستحیل ساخت. تا مدت ها فقط و فقط قوانین اسلامی چرخ اداری هر کشور اسلامی را بگردش در میآوردند و در همه ی شئون اجتماعی بعنوان معیار منحصر بفرد حل همه ی مسائل بکار میرفتند، چنانکه هم اکنون در عربستان سعودی حکومت مطلق قرآن حکم فرماست. ولی در کشورهای اسلامی نیز دین نتوانست سلطه ی مطلق خود را بر همه ی امور حفظ کند و بتدریج از میزان نفوذ آن کاسته شد و اکنون نیز پایه های حکومت سعودی لرزان گردیده است و دیر یازود، فرو خواهد ریخت. در قانون اساسی ایران نیز اصولی که حاکی از این معنی است گنجانیده شده است. مثلاً اصل ۷۱ متمم قانون اساسی میگوید:

"دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند و قضاوت در امور

شرعیه با عدول مجتهدی جامع الشرايط است."

و اصل ۷۲ متمم قانونی اساسی صراحت دارد که:

"منازعات راجعه بحقوق سیاسیه مربوط به محاکم عدلیه است مگر در مواقعی که قسانون استثنا نماید"

و بدین ترتیب مسلم میشود که حد و اختیارات محافل مذهبی بسیار محدود است. اینک که سیر تاریخی مذهب تدریجا به انفکاک کامل آن از حکومت منجر میگردد و ضرورت‌های تاریخی و مقتضیات جوامع زندگی عصر حاضر خواهان تحقق این هدف است، من بخودم حق میدهم با آن قسمت از اصول قوانین اساسی کشور که مذهب و سیاست و حکومت را در یکدیگر ادغام مینمایند مخالف باشم. من معتقدم که مذهب مسئله کاملاً وجدانی و باطنی و شخصی است و هر کس باید حق داشته باشد بهر مذهب که مایل است ایمان بیاورد، برای مذهب خود تبلیغ کند، مراسم مذهبی خویش را با آزادی کامل و بدون بیم و هراس و محدودیت انجام دهد و حتی اگر هیچ مذهبی را نپسندد لا مذهب بماند. بحث من در پیرامون نارسائی قوانین مذهبی برای اداره حکومت و لزوم انفکاک کامل مذهب از سیاست بود. این مسئله یک دلیله عقلانی و محکم دارد و آن تکامل دائمی و روزمره‌ی جوامع بشری است که طبعاً مستلزم تغییر روابط طبقات جامعه با حکومت است و با تغییر سازمانهای اجتماعی و اداری و حکومتی ملازمه‌ی نزدیک دارد و حال آنکه قوانین مذهبی عموماً (Dogme) دگم است و جمود آنها با شرایط متغییر و روابط تغییر پذیر سازمانهای اجتماعی و اداری و حکومتی تطبیق نمیکند و نمیتواند جوابگوی این تحولات و تغییرات و ترقی و انقلابات باشد. من بر مبنای سابقه‌ی تاریخی رابطه‌ی مذهب و حکومت و بر اساس نارسائی قوانین مذهبی برای اداره‌ی اجتماع در یک دوران نسبتاً طولانی عقیده‌ی جدی دارم که باید هرگونه رابطه‌ی مذهب با حکومت وصل میکند قطع شود و مذهب صرفاً امری وجدانی و باطنی باشد. بهمین جهت با آن قسمت از اصول اول و دوم و بیست و یکم و بیست و هفتم و پنجاه و هشتم و هشتاد و سوم متمم قانون اساسی و آن قسمت از اصل الحاقی مصوب ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ که نفوذ مذهب را در امور مملکتی تسجیل میکند مخالفم و معتقدم که این اصول اگر فرضاً مقتضی شرایط پنجاه سال پیش بوده اند، در حال حاضر بار شد ملت ایران تباین دارند. بنظر من اعطای حق وتو در تصویب قوانین به محافل مذهبی کار درستی نیست، تعیین و انتخاب شخص دادستان با تصویب حاکم شرع (موضوع اصل ۸۲ متمم قانون اساسی) غیر لازم و ناصحیح است و من میتوانم برای اثبات بیشتر نظریاتم به موقوف الاجرامندن این اصول نیز استناد کنم. همچنین معتقدم که محروم شدن ایرانیان غیرمسلمان از حق وزیر شدن ظلم فاحشی نسبت به عده‌ی کثیری از اتباع ایران و اهالی مملکت است. برای من بهیچوجه قابل قبول نیست که مثلاً یک وزیر زردشتی یا بهائی کمتر از یک وزیر مسلمان دلش بحال مملکت بسوزد یا وطن پرستی کمتری داشته باشد. پس اگر من با این قسمت از قوانین اساسی مملکت مخالفم و خواهان تغییر و اصلاح آنها هستم، بهیچوجه تعجبی ندارد و نه تنها عقل و منطق حکم میکند، بلکه رشد تاریخی ملت ایران نیز خواه ناخواه این اصول را اصلاح خواهد کرد و لو آنکه در چنان روزهایی حتی استخوانهای خسرو روزیسه نیز پوسیده و خاک شده باشد. از این بحث که بگذریم مسئله‌ی دفاع از مالکیت نیز یکی از نقائص قانون اساسی ایرانست. اصول پانزدهم و شانزدهم و هفدهم متمم قانون اساسی ضامن تسلط اصول سرمایه‌داری در ایرانست و من از این جهت که دشمن اصول سرمایه‌داری هستم نمیتوانم با این اصول موافقت داشته باشم و خواهان تغییر و الغاء آنان باشم. بنظر من در حال حاضر ملت اساسی تمام محرومیت‌ها اکثریت تام مردم ایران وجود سیستم سرمایه‌داریست. اکنون فقط خانواده‌های بسیار محدودی وجود دارند که از تمام مواهب اجتماع برخوردارند و بالعکس عده‌ی کثیری هستند که در سخت‌ترین شرایط اقتصادی زندگی میکنند. این پابره‌ها، قباکریا سیها و کلاه نمدیها مولد واقعی تمام محصولات کشاورزی و صنعتی کشور و سازنده‌ی همه‌ی مواهب زندگی جامعه هستند، ولی خودشان باشکم نیمه سیراز سفره برمیخیزند، از حیث بهداشت، فرهنگ، مسکن، پوشاک و همه‌ی مایحتاج زندگی در سخت‌ترین

شرایط بسر میبرند، هر سال عدّهی کثیری از آنان فقط بدلیل نداشتن پول مختصری برای خرید دارو و با مرگ نابهنگام رخت از جهان برمی بندند، عدّهی کثیر دیگری از فرط استیصال خود کشتی میکنند، عدّه ای نیز در راه و نیمه راه از سرما و گرسنگی میمیرند، یابّه امید پیدا کردن کارو تحصیل چند ریال دل بدریامیزند و بطور قاچاق رهسپار دیار بیگانه میشوند و گاهی دسته های صد نفری آنها بکام امواج خروشان دریافرو میروند، یابدست مرزداران شیخ کویت کشته میشوند. چون در بحث پیرامون بند يك از "موارد انطباق اعمال متهم با قانون" آنجا که عضویت من در حزب توده ی ایران جرم شناخته شده است، در باره ی محکومیت رژیم سرمایه داری و برتری سیستم سوسیالیستی تا حدی بحث کرده ام، لذا در اینجا که يك بحث قانونی مربوط بقانون اساسی مطرح است بیش از این چیزی نمیگویم. فقط تاکید میکنم که سیستم سرمایه داری مثل فئودالیت، نظیر سیستم بردگی و مانند دوران اشتراکی اولیه محکوم بفناست. شرایط تاریخی قرن بیستم با سیستم سرمایه داری سازگار نیست و بطور قطع پیش از آغاز ربع چهارم قرن بیستم در هیچیک از کشورهای جهان حکومت سرمایه داری وجود نخواهد داشت. هم اکنون در ایران نیز عدّه ای از مهمترین سازمانها و دستگاههای کشورهای شورونّه بر مبنای اصول سرمایه داری، بلکه بر اساس اصول سیستم سوسیالیستی اداره میشوند. مالکیت بانک ملی که مهمترین مؤسسه ی اقتصادی کشور است، مالکیت منابع و صناعت نفت، مالکیت خطوط آهن و تلگراف بی سیم، مالکیت کارخانه های قند که در حدود ۱۰۰ هزار تن قند و شکر میدهند، مالکیت کارخانه های سیمان و عدّه ی دیگری از کارخانجات مختلف کشور در دست سرمایه داری خصوصی نیست، بلکه متعلق بدولت است یعنی مالک دسته جمعی آنها تمام افراد مملکت هستند و این نوع مالکیت بجز مالکیت سوسیالیستی چه نامی میتواند داشته باشد. فروش املاک سلطنتی و املاک خالصه اگرچه بکنده ی و با شرایط قابل انتقاد صورت میگردد، ولی بهر حال قدمی در راه درهم شکستن املاک بزرگ و اصول فئودالیت است و این خود نشانه ی ضرورت اجتناب ناپذیری است که در ۱۶ سال اخیر بصورت يك نیروی مقاومت ناپذیر درآمده است. عمل آقای اسداله علم راکه خود یکی از مالکین درجه اول و بزرگ ایرانست و حزبی بنام "مردم" تشکیل میدهد و شعار تقسیم املاک بزرگ را بوسط میکشد چگونه میتوان تفسیر کرد؟ آیا جبر تاریخ موجب و محرک ایسند پیدا شده نیست؟ بطور قطع هست. آقای علم واقعا قصد ندارد از مالکیت خود بنفع دهقانانی که سالها استثمارشان کرده است چشم بپوشد. او میخواهد باین وسیله حرکت غریبه ی زمان را کند کند. میخواهد وقوع جریان اجتناب ناپذیر راکه تا پشت در خانه اثر رسیده است بتاخیر اندازد. میل دارد از شور انقلابی دهقانان بکاهد. قصدش اینست که هرچه میتواند عمر آقای مطالب خود راکه آفتابش بلب بام رسیده است طولانی سازد. صحبت از مکتب جدید سوسیالیسم ملی نیز از همینجا آب میخورد. همسه ی اینها بمنزله ی وزنه هائی است که فقط میتواند بارترین تکامل را سنگینتر کند و از سرعت حرکت آن بکاهد، بدون آنکه بتواند لحظه ای متوقفش سازد و یا يك قدم آنرا به عقب بکشد. من بر مبنای دلائل علمی و فلسفی و اقتصادی اعتقاد جدی دارم که اصول مالکیت سرمایه داری محکوم بفنا و زوال است و بهمین جهت بخودم حق میدهم خواهان الغاء اصولی از قوانین اساسی باشم که ضامن سیستم سرمایه داری است. حتی اگر از نظر مذهب اسلام هم باین مسئله توجه دقیق کنیم می بینیم که اصول سوسیالیستی اقتصاد تباین زیادی با اسلام ندارد. زیرا وقتی مالکیت های خصوصی لغو شد، مالکیت دسته جمعی جامعه جایگزین آن میشود و بهر حال مالکیت باز هم وجود خواهد داشت، منتها بجای آنکه X و Y و Z یا حسن و حسین و تقی مالک بلا معارض ملک و سرمایه ی معین شناخته شوند، همهی افراد جامعه مالک آن محسوب میگردند و این امر به عدالت اجتماعی نزدیکتر است. کدامیک از پیشوایان مذهبی اسلام مالک و سرمایه دار بوده اند؟ مدرامام حسین، آن رادمرد شجاع و صاحب عقیده و ثابت قدم و آشتی ناپذیر و یارانش باینجهت شهید نشدند که پلومعاویه و یزید چرب بود؟ مگر عدّه ی انبوهی

از مردم بامید سیم و زر بروی این مردان شرافتمند شمشیر نکشیدند؟ راستی چرا عدّه‌ی بیشتری به یزید و عدّه‌ی کمتری به امام حسین گرویدند؟ مگر حرف یزید از معتقدات امام حسین حق تر و منطقی تر بود؟ هرگز! سپاه یزید باینجهت انبوه تر میشد که سیم و زر بیشتری داشت. بنابراین همین سیم و زر لعنتی سبب غلبه‌ی یزید و شهادت عدّه‌ی کثیری گردید. من بر قوانین فقه و اصول اسلام تسلط ندارم، ولی همان کلیاتی که میدانم، اگر اصول و قواعد و مقررات مذهب اسلام کاملاً رعایت گردد، تا حد زیادی از تمرکز سرمایه جلوگیری میکند و شکافی باین زرفی بین طبقات محروم و سرمایه داران بوجود نمی‌آید. یعنی اگر خمس و زکوة بدون ساختن کلاه شرعی و طفره پرداخت گردد و اگر رباخواری بکلی از بین برود و اگر در سود بازرگانی اصل ده یک رعایت شود و اگر توصیه‌های مذهب درباره‌ی وقف و انفاق به مساکین و حق همسایه و صلحی ارحام و امثال آن بمعرض اجراء آید، بدون تردید رشد ثروت سرمایه داران بمیزان زیادی بطئی میگردد و از این همه اختلاف و شکاف جلوگیری مینماید. مخصوصاً اگر توجه کنیم که مسئله‌ی تقسیم میراث عاملی برای جلوگیری از تمرکز ثروت است، بیشتر باین عقیده می‌گرایشیم که رعایت دقیق اصول اسلام، اگر اصل سرمایه داری را بکلی منسوخ نمیکند، ولی ضربه‌ای به آن میزند و در راه تعدیل ثروت نقش عدّه‌ای بازی میکند. باین ترتیب اگر از نظر طعمی و ضروریات تاریخی باین قضیه بنگریم مخالفت با اصول مورد بحث قانون اساسی امری منطقی است و این مخالفت از لحاظ اصول اسلامی نیز اگر چه بطور نامحدود و مطلق مجاز نیست، ولی تا حد زیادی جایز است، زیرا از نظر دین اسلام فقط آنچه از طریق صحیح تحصیل شده باشد، ملک و مال صاحب آن شناخته میشود، نه آنچه از طریق غیر شرعی گرد آمده باشد و اکنون بامطالعوی مختصری درباره‌ی طرز تحصیل سرمایه و نحوه‌ی گردآوری آن بسهولت میتوان ثابت کرد که آنچه مالکین و سرمایه داران بزرگ در ید اختیار خود دارند، مال خودشان نیست، خون مردم است و بهمه‌ی مسلمانان و سایر افراد ملت ایران تعلق دارد. سعک چه خوب میگوید:

بیری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست

اینان مال مسلمانان را با هزار دسیسه و نیرنگ ربوده اند و اگر ما بخواهیم از آنان سلب مالکیت کنیم، فوراً بیاد دین و خدا و مسلمانی می‌افتند و فریاد مسلمانی نیست سر میدهند. ولی اگر روزی - که دیر هم نخواهد بود - فرارسید و از همه‌ی این نامسلمانان بفتح اکثریت مسلمان و افراد دیگر جامعه سلب مالکیت شد، همه‌ی مسلمانان آنرا تأیید خواهند کرد و بحق خواهند دانست و همین تأیید عمومی ملت ایران برای پایان دادن باین وضع نامتعادل و غیر عادلانه کافی است و سند حقانیت آن محسوب میگردد.

یکی دیگر از جهات مخالفت من با قانون اساسی مخالفت با آن اصولی است که تشکیل مجلس سنارا از همه مدد و مداخله‌ی این مجلس را در امور مملکتی تسجیل میکند. بنظر من مجلس سنای یعنی مجلس اعیان و شیوخ، یک مجلس ارتجاعی است که حتی انشأ کنندگان قانون اساسی نیز با اکراه و بی میلی زیادی شالوده‌ی آنرا ریخته اند و بهمین جهت در طی چهل سال عمر مشروطیت ایران هرگز تشکیلی نگردیده و عداوت به پخته‌ی فراموشی سپرده شده است. تشکیل این مجلس خواه از نظر شرایط انتخاب کنندگان، خواه از لحاظ شرایط انتخاب شوندگان و خواه از حیث فلسفه‌ی تأسیس آن خلاف مصلحت ملت ایرانست و اگر غیر از این بود پایه گذاران مشروطیت در تأسیس آن پافشاری میکردند و هرگز این قسمت از اصول قانون اساسی در یک مدت طولانی یعنی چهل سال موقوف الاجرا نمی‌ماند. اگر اصل هفتم متمم قانون اساسی که میگوید: «اساس مشروطیت جزا و کلات تعطیل بردار نیست» بقوت خود باقی است و اصل صحیح و درست و منطقی و ضروری و لازمی است، در اینصورت اصول مشروطیت به تشکیل مجلس سنا که چهل سال کلات تعطیل شده، ناگزیر غیر ضروری و نادرست است. سیرتدریجی قانونگذاری در

سراسر جهان نشان می‌دهد که مجالس اعیان رو بزوال می‌روند. يك وقت در روم قدیم مجلس اعیان صاحب اختیار مطلق و گرداننده‌ی اصلی چرخهای مملکت بود، سناتورهای حق و تو داشتند و نمایندگان طبقات پائین از حیث تعداد در اقلیت و از حیث حقوق دارای اختیارات ناچیزی بودند. ولی این وضع بقسمی تغییر یافته است که اکنون مجالس ملی نقش درجه اول و مجالس اعیان نقش درجه دوم را بازی میکنند. حتی در قانون اساسی ایران رسیدگی به مسئله‌ی مربوط به امور مالییه‌ی مملکت طبق اصل چهل و ششم قانون اساسی از وظایف مخصوص مجلس شورای ملی است و همین امر نشان می‌دهد که دایره‌ی اختیارات مجلس سنان نسبت به مجلس شورا بسیار تنگ است. اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی نیز "شرح و تفسیر قوانین" را "از وظایف مختصه‌ی مجلس شورای ملی" میدانند و حتی اصل سی و چهارم متمم قانون اساسی می‌گوید "مذاکرات مجلس سنادر مدت انفصال مجلس شورای ملی بی نتیجه است". پس ملاحظه می‌فرمائید که مجالس اعیان در طول تاریخ بتدریج نقش درجه اول خود را از دست داده‌اند و در کشورهای که هنوز چنین مجالس وجود دارند، نقش درجه دوم را بعهده گرفته‌اند و اختیارا نشان روز بروز محدود میگردد. حتی در انگلستان در طی سالهای اخیر کوششهای زیادی برای محدودیت بیشتر اختیارات مجلس سنا بعمل آمده. در عده‌ی کثیری از کشورهای نیز اصولاً مجلس سنا وجود ندارد و اگر از کشورهای سوسیالیستی جهان که به علت فقدان طبقه‌ی اعیان منطقیاً فاقد مجلس سنا هستند بگذریم، در بعضی از کشورهای سرمایه داری، از جمله مصر، سوریه، هندوستان، پاکستان، ترکیه، افغانستان و غیره مجلسی بنام مجلس اعیان وجود ندارد و این خود نشانه‌ی ضرورت تاریخی انحلال این مجلس و تفویض همهی اختیارات به مجالس ملی است و من از اینکه با آن قسمت از اصول قانون اساسی و متمم آن که پایه‌های تشکیل مجلس سنا بر اساس آنها گذاشته شده است مخالفم و خواهان الغاء آنها هستم هیچگونه تأسفی ندارم ولو آنکه به علت مخالفت و بنام دشمنی با بعضی از اصول قانون اساسی و اساس حکومت محکوم با عدم گردم. این عقیده‌ی باطنی و صریح من است و از ابراز آن هیچگونه بیمی ندارم. فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود شادم. اگر سناتورهای نیز نیروی خود را برای اجرای حکم اعدام من بکار ببرند حادثه‌ی مهمی روی نخواهد داد و آسمان بزمین نخواهد خورد. خسرو روزه اعدام خواهد شد ولی عقاید و نظراتش محکوم نخواهند گشت، بلکه عقایدش دیر یازود بکرسی خواهند نشست و این خود برای او حیات جاودان است :

اگر سعادتی هست که زندگانی دل‌بگیری بحیاتی افتادگی که دگر فنا نباشد

و اما درباره‌ی اتهام من مربوط به مخالفت با تاج و تخت و سلطنت - اگر بتاریخ گذشته‌ی جوامع بشری مراجعه کنیم بجز در موارد معدودی نظیر دوران جمهوری روم قدیم مشاهده می‌کنیم که در همه جا سیستم سلطنت یا سیستمی شبیه بآن وجود داشته است. حتی در دورانهای اولیه‌ی تاریخ يك سیستم پادشاهی با مورجامعه رسیدگی میکرده است و رؤسای اهلها و طوایف و شیوخ در حکم سلاطین منطقه‌ی تحت قلمرو خود بوده‌اند. بنابراین مسئله‌ی سلطنت و حکومت سلطنتی سابقه‌ی ممتد تاریخی دارد و زائیده‌ی اوضاع و احوال يك دوره‌ی کوتاه و زودگذر اجتماعی نیست. در کشورهای ایران نیز تا آنجاکه اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد از عهد باستان تا کنون حکومت سلطنتی برقرار بوده است و فقط طی دوران اولیه‌ی تسلط اعراب بر ایران نوع خاصی از حکومت اسلامی و مذهبی جایگزین اصول سلطنت در ایران گشته است. اما مسئله‌ی قدمت تاریخی بخودی خود نمیتواند دلیل لزوم ابدیت فکرمعین مسلمانان اجتماعی خاصی باشد. من باب مثال باید خاطر نشان ساخت که بشر در دوران اولیه‌ی تاریخ خود دارای يك نوع سیستم اشتراکی بدوی بوده، زمینها، رودخانهها، جنگلها و همه‌ی مواهب دیگر طبیعی در مالکیت خصوصی احدی قرارند داشته است، ولی بتدریج اقویا دست روی مواهب طبیعی

گذشته و آنها را بخود اختصاص داده اند و حتی افراد ضعیف را بِنفع خود به بیگاری گرفته و رفته رفته اصول بردگی قوام و رونق یافته است. دوران بردگی نیز با رشد وسائل تولید و تکمیل آلات و ابزار کار جای خود را به سیستم فئودالی داده و سیستم فئودال نیز در نتیجه ی همین ضروریات اقتصادی و جبر تاریخی به سیستم سرمایه داری تبدیل گردیده است و چنانکه می بینیم سیستم سرمایه داری نیز در عده ی زیادی از کشورهای و در قلمرو بیش از یک میلیارد از افراد جامعه ی بشری مبدل به سیستم سوسیالیستی شده است. پس اگر بنای اقتصادی جوامع بشری در طول تاریخ تغییر میکند و تغییر هم نموده است و اگر روابط اجتماعی طبقات باید یکدیگر و روابط طبقات با حکومت و روابط تولیدکنندگان در امر تولید اعداد معروض تغییر و تکامل و تحول است، چه دلیلی میتواند وجود داشته باشد که بموجب آن اصول سلطنتی حکومت سرمد و جاوید و لایزال و ابدی باشد؟ از آنجاکه هیچ امر مطلق و وجود ندارد، از آنجاکه همه ی امور جهان نسبی و اعتباری و اضافی است، از آنجاکه همه ی پدیده های جهان در حال توسعه و گسترش و تغییر و تکامل است، از آنجاکه از الکترون گرفته تا منظومه ی شمسی و کهکشانها در حرکت دائم و تغییر و تبدل روز افزون هستند هیچ پدیده ی مطلق، هیچ قانون تغییرناپذیر و ابدی نمیتواند وجود داشته باشد. بنابراین ادعای کسانی که میگویند اصول سلطنت ریشه ی دراز تاریخی دارد و همین جهت ضرورتاً باید تا ابد هم برقرار بماند با هیچیک از تئوریهای علمی و فلسفی و اجتماعی تطبیق نمیکند.

بالعکس وقتی ضرورت تاریخی تغییر اصول معینی را ایجاب مینماید آن تغییرخواه ناخواه صورت خواهد

گرفت. اگر بقوانین اساسی امپراطوری سابق عثمانی، امپراطوری روس قدیم، حکومتهای سلطنتی ایتالیا، اسپانیا، فرانسه، مصر، تونس، هند و چین و غیره نظری بیفکنیم بدون تردید با اصولی که حاکی از ابدیت این رژیمها باشد برنمیخوریم. ولی آیا چنین رژیمهایی جنبه ی ابدی و جاوید خود را حفظ کرده اند؟ آیا کسی میتواند مصطفی کمال آتاتورک منجی و مومسن جمهوری ترکیه را خائن بداند؟ مگر پس از اعلام جمهوری در مصر شخص اول مملکت ما تلگراف شاد باش به نخستین رئیس جمهور مصر مخابره نکرد؟ و اکنون نیز روابط سیاسی بین ایران و جمهوری متحد هی عربی وجود ندارد؟ معنی آن تلگراف و وجود این روابط سیاسی چیست؟ اکنون ۸۲ کشور در سازمان ملل متحد عضویت دارند و عده ی دیگری نیز از کشورهای مستقل یا نیمه مستقل و مستعمره هنوز موفق بشرکت و عضویت در این سازمان بین المللی نشده اند و من چون حافظه ی درستی ندارم و مدارک لازم در اختیارم نیست، بتحقیق نمیتوانم آمار تعداد واقعی کشورهای جهان و رژیمهای گوناگون آنها را ارائه دهم ولی تا آنجاکه حافظه ام اجازه میدهد میتوانم بتحقیق بگویم که در بین این همه کشور مختلف تعداد کشورهای که دارای رژیم سلطنتی هستند، حتی پنج یک یا حد اکثر چهار یک تعداد کشورهای نیست که با رژیم جمهوری اداره میشوند و هرقد رزمان نیز بگذرد این نسبت بیشتر تنزل خواهد کرد، همانطور که در طی دوران بعد از جنگ بین الملل دوم تاکنون عده ی زیادی از کشورهای رژیم سلطنتی خود را به رژیم جمهوری تبدیل کرده اند و کار این تغییر و تحول همچنان ادامه دارد. برای آنکه مفهوم واقعی این مطلب بهتر روشن شود مثال دیگری میزنیم. همه میدانند که رژیم حکومتی انگلستان رژیم سلطنتی است و هر وقت هم مجبور شده است در برابر خواست و اراده ی ملت های مستعمره به آنها استقلال بدهد، حد اکثر کوشش خود را بکار بسته است تا شاید رژیم سلطنتی را (نه رژیم جمهوری) برقرار سازد، ولی عملاً چنین نشده است. هند وستان از همان روزهای اول کسب استقلال رژیم جمهوری را برگزید و با وجود آنکه از نظر قانونی وجود یک کشور جمهوری در درون کشورهای مشترک المنافع انگلستان تعارضی بوجود میآورد، این امر خواه ناخواه تحقق یافت و در پاکستان یک نوع حکومت سلطنتی خاص با انتخاب یک فرمانروای کل تأسیس شد، ولی آن نیز بزودی تبدیل بر رژیم جمهوری گردید. از همه تازه تر مسئله ی رژیم حکومتی نوع جدید ما لایاست. در همین سال

اخیر بود که فرماندار انگلیسی مالایا زمام امور کشور را بپادشاه مالایا واگذار کرد. ولی رژیم سلطنتی مالایا رژیم خاصی است که حد وسط رژیم سلطنتی موروثی و رژیم جمهوری است، باین معنی که پادشاه مثل رؤسای جمهور رژیمهای جمهوری هر چند سال یکبار انتخابش تجدید میشود و از این حیث در حکم رئیس جمهور مملکت است و از طرف دیگر دارای عنوان رسمی و امتیازات دیگر سلطان است. از این قضیه اینطور معلوم میشود که تلاش مقامات انگلیسی با مقاومت و خواست مردم مالایا برابر و همسطح بوده و در نتیجه این نوع جدید حکومت بوجود آمده است. تصور میکنم با توجه بریشهی تاریخی رژیم سلطنت در اکثر کشورهای جهان و سیرتد ریحی تغییر این رژیم ها و مطالعوی وضع کنونی و در نظر گرفتن پورسانت رژیم سلطنتی نسبت بر رژیم جمهوری، این حقیقت مورد تصدیق داد رسان محترم قرار گرفته باشد که اولاً رژیم سلطنت نمیتواند و نباید یک رژیم ابدی و لایتنغیر باشد. ثانیاً راهی راکه نه دم سکنهی جهان، تقریباً بیش از ۲۴۰۰ میلیون نفر در برابر ۲۵۰ میلیون نفر از ساکنین کره زمین برای ادارهی خود برگزیده اند مطلقاً باید صحیحتر و بخواست ملتها نژادیکتر باشد. من چگونه میتوانم قبول کنم که راه منتخبه هر نه نفر در برابر یک نفر از مردم جهان راه غلطی باشد؟ حالا ببینیم چرا بیش از سه چهارم یا چهار پنجم کشورهای جهان رژیم جمهوری را برگزیده اند و چرا نه دم مردم دنیا این رژیم را برای ادارهی حکومتی خود انتخاب کرده اند؟ بنظر من مهمترین دلیل این مسئله موضوع انتخاب دوره ای است، زیرا در ضمن نخستین انتخاباتی که بعمل می آید آنکس کاندید ریاست جمهور میگردد که صلاحیت او از لحاظ سن، درجهی تحصیلات، سوابق سیاسی، حسن شهرت، بی نظری، میهن پرستی، کاردانی، لیاقت، مردم دوستی و امثال آن مورد تصدیق اکثریت مردم باشد. دلیل دوم اینست که رئیس جمهور چون مقام ثابت و مادام العمری ندارد، بدون تردید اگر برای حفظ کرسی ریاست جمهور هم که شده باشد، ناچار است در دورهی ریاست جمهوری خود شب و روز کار کند، ابتکار بخرج دهد، روابط نزدیک خود را با توده های خلق حفظ نماید، قوانین جاری کشور را بانهایت دقت رعایت کند و عملاً نشان دهد که نظر افراد ملت در انتخاب او کاملاً صائب و بجا بوده است. در چنین صورتی شانس زیاد خواهد داشت که بار دیگر سمت ریاست جمهور انتخاب گردد. دلیل سوم اینست که معمولاً افراد متعلق و سوء استفاده چی بدور مقام غیر ثابت جمع نمیشوند و بعلاوه محظورات همان مقام غیر ثابت اجازه نمیدهد که باینگونه اشخاصی میدان داده شود. اما در مورد رژیم سلطنتی موروثی چنین نیست، زیرا بهیچوجه الزامی ندارد که پسر ارشد پادشاه همیشه سالم ترین فرد برای اشغال کرسی ریاست مملکت باشد، کما اینکه پس از قتل امیر عبداله مجلس شورای اردن «چور شد امیر طلال پسر ارشد ملک عبداله را از سلطنت خلع کند» کشور ایران ضمن آنکه بوجود سلاطین بزرگی از قبیل کوروش، داریوش کبیر، شاپور اول، جمشید جم، یعقوب لیث صفاء، شاه عباس کبیر، نادر شاه افشار و امثال آنها برخود میآید و آنان را از مفاخر و نشانه های عظمت خود میداند، در عین حال فراموش نمیکند که کسانی نظیر ضحاک، شاه سلطان حسین و محمد علی شاه قاجار هم بر او حکومت کرده اند. من مجموعاً با این دلایل غیر قابل رد عقیده به رجحان جمهوری بر رژیم سلطنت دارم. تاریخ نیم قرن اخیر ایران نشان میدهد که قبلاً تلاشهایی نیز برای استقرار رژیم جمهوری بعمل آمده است و این تلاشها نیز جرم شناخته نشده است. خود من هنگامیکه در کلاس دوم ابتدائی مدرسهی امریکائی ملایر تحصیل میکردم چند بار جزه صفوف منظم دانش آموزان و در حالیکه سرود میخواندم به تلگرافخانه رفته ام و تقاضای استقرار رژیم جمهوری بجای رژیم سلطنت مشروطه نموده ام. در آنروزها مدرسهی امریکائی ناظمی داشت بنام میرزا اسمعیل خان اهل مانیزان ملایر. او خود شی

شعر سرود ها و آهنگ آنها را میساخت و ما پس از تمرین مختصری صف می بستیم و راه تلگرافخانه را در پیش می گرفتیم . من اصلانی فهمیدم جمهوری چیست و چرا با مضای دانش آموزان نابالغ احتیاج دارند . فقط از بزرگترهای خود می شنیدم که امیر لشکر احمد آقاخان امیر احمدی فرمانده لشکر غرب دستور داده است و چون او دستور داده است حتما باید اجرا شود . خوشبختانه این " اقراریه " نمیتواند درد سر مجددی برای من فراهم سازد ، زیرا هم هنگام ارتکاب این " جرم " نابالغ بوده ام ، هم خود " جرم " مشمول مرور زمان شده است و هم امر مستقیم این " جرم " در ناحیه غرب اکنون بدرجهی سناتوری ارتقا یافته است و این خود دلیل روشن و مسلمی بر این معنی است که تلاش بخاطر تغییر رژیم جرم نیست و حتی موجب ارتقا درجه و مقام هم میشود . راستی تاییدم نرفته است اینفرانیز اضافه کنم که در اکثر قوانین اساسی کشورهای مترقی ، از آن جمله در قانون اساسی کشور فرانسه ، انقلاب حق قانونی افراد ملت شناخته شده است و من اکنون چون سندی در اختیار ندارم ، نمیتوانم عین ماده ای قانون اساسی فرانسه را نقل نمایم و اگر اشتباه نکنم در قانون اساسی ایران نیز چنین حقی تلویحا به ملت ایران داده شده است ، زیرا اصل ۳۵ متمم قانون اساسی میگوید : " سلطنت و دیعه ایست که بمو هبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه موقوف شده " . در اصل سی و ششم نیز تفویض سلطنت از طرف ملت تأکید شده و فقط مسئلهی مو هبت الهی را مسکوت گذارده است . مفهوم این اصول اینست که ملت همانگونه که سلطنت را بصورت يك و دیعه بشخص سلطان تفویض میکند ، میتواند از او پس بگیرد ، همانطور که از محمد علی شاه قاجار پس گرفت . ولی چگونه پس گرفت ؟ با انقلاب و با قیام . بنابراین سابقه تاریخی انقلاب و قیام ملت ایران برای پس گرفتن و دیعه ای خود امری قانونی شناخته میشود و چون نمیتوان هیچ قانونی معارض با قانون اساسی وضع کرد و چنین قوانینی حقا نباید نافذ و قابل استناد باشند ، هر قانونی که این حق را از ملت سلب کند بموجب قانون اساسی بی اعتبار است و لذا ماده ای استنادی کیفرخواست نیز از این حیث که مباین اصول قانون اساسی است و حقی را از افراد ملت ایران سلب مینماید بی اعتبار است و نمیتواند قابل استناد باشد . و از اینها که بگذریم اصول ماده ۳۱۷ قانون دادرسی ارتش بیان اتهام چسبندگی ندارد . ماده ی ۳۱۷ جز مواد پنجگانهی فصل دوم از باب دوم کتاب چهارم قانون دادرسی ارتش است . عنوان این فصل عینا چنین است : " سو " قصد نسبت بحیات اطیح حضرت همایون شاهنشاهی یا والا حضرت همایون ولایتعهد " . علاوه بر آنکه با افزودن کلمات " نسبت بحیات " بدنبال کلمه ی مرکب " سو قصد " این معنی کاملا روشن است که مقصود از کلمه ی مرکب " سو " قصد " اقدامی برای پایان دادن بزندگانی يك انسان است ، مطالعه ی قوانین جزائی در همه جا این نکته را ثابت مینماید که کلمه ی مرکب " سو " قصد " اصطلاح خاصی است که معنی حقوقی ویژه ای دارد و در همه جا بمعنی اقدام بخاطر قتل نفس است و نمیتوان آنرا بد و کلمه ی مجزای " سو " و " قصد " تجزیه نمود . مثلا مفهوم " قصد سو " را از آن انتظار داشت . برای روشن شدن قضیه حکم شماره ی ۱۰۶۳۷ / ۲۴۷۵ - ۱۳۱۶۱۱۷ دیوان عالی کشور را که عنوان روش قضائی یافته است عینا نقل میکنم : " در قتل غیر عمدی که در اثر بی احتیاطی واقع شده باشد سو " قصد از عناصر جرم واقع نمیشود " . بطوریکه ملاحظه مینمائید مسئله ی قتل همیشه با کلمه ی مرکب " سو " قصد " ملازمه و بستگی دارد . در سایر موارد هرگز این کلمه بکار برده نمیشود . مثلا اگر سربازی به افسرش سلام نداد نمیگویند نسبت به او " سو قصد " کرده است . اگر زدی قالیچه ای را ریود گفته نمیشود " سو " قصدی " در کار بوده است و قس علیهذا . . . در ماده ی ۳۱۶ این معنی بخوبی آشکار است . در ماده ۳۱۷ نیز با توجه بعنوان فصل و با توجه به مفهوم کلمه ی مرکب " سو " قصد " بخوبی پیدا است که مقصود قانونگذار کسی بوده است که بخوهد از طریق سو " قصد بحیات اطیح حضرت همایونی یا ولایتعهد موفق به همزدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تاج و تخت یا تحریض مردم بمسلح شدن برضد قدرت سلطنت بشود . همانگونه که میرزا رضا کرمانی یا ناصر فخر آرائی عمل کرده اند . انطور که من شنیده ام موضوع قتل

ناصرالدین شاه تا وقتیکه مظفرالدین میرزا ولیعهد وقت بتهران نرسیده بود مخفی نگه داشته شد. چرا چنین کردند؟ چون میترسیدند که بنیاد مردم شورش کنند و اساس حکومت بهم بخورد. و این بخوبی نشان میدهد که میرزا ضاکرمانی که طرفدار مشروطه و مخالف سلطنت مستبد بود، میخواست استاز طریق سو قصد بحیات ناصرالدین شاه اساس حکومت استبدادی را بهم بزند. مسئله ی برهم زدن ترتیب وراثت تخت و تاج و بستگی آن موضوع سو، قصد نسبت بحیات اعلیحضرت همایونی نیز واضح است، زیرا اگر واقعاً فخر آرائی در سو، قصد خود توفیق مییافت اجباراً میبایست مجلس مؤسسان تشکیل شود و پیش بینی نتیجه ی آن در شرایط دیکتاتوری رژیم آرا آسانست. موضوع تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت مندرج در ماده ی ۳۱۷ نیز یک مسئله ی مستقل نیست، بلکه باید متعاقب سو، قصد موضوع ماده ی ۳۱۶ صورت گرفته باشد. شرایط تحقق اتهام سو، قصد مندرج در ماده ی ۳۱۸ و همچنین امکان دست زدن به چنین سو، قصد ی بتوسط دو نفر که در ماده ی ۳۲۰ تصریح شده است همه و همه حکایت دارند از اینکه موضوع فقط جنبه ی تروریستی دارد و محدود بعد هی کمی است و این خود یکبار دیگر ثابت مینماید که مواد ۳۱۶ تا ۳۲۰ که در ذیل فصل دوم مذکور درج شده است همانگونه که از عنوان فصل نیز پدید است ناظر با اقدام تروریستی و سو، قصد بحیات اعلیحضرت همایونی است و چنین اتهاماتی هرگز بمن نمیچسبد و پرونده ی بازپرسی من نیز از آن حکایت نمیکند. بالاخره برای آنکه مطلب بطور غیر قابل ردنی ثابت شده باشد یاد آوری میکنم که مسئله ی ضدیت با سلطنت مشروطه ی ایران بدون آنکه توأم با سو، قصد نامبرده باشد در ماده ی اول قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکتی مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ پیش بینی شده است و چون توأم با سو، قصد بحیات اعلیحضرت همایونی نیست حد اکثر مجازات آن فقط ده سال حبس مجرد است. همچنین مجازات تحریص به مسلح شدن بر ضد حکومت ملی، آنهم در صورتیکه موثراً واقع شود بموجب ماده ی ۶۹ قانون مجازات عمومی از سه تا پنج سال حبس مجرد است و با مقایسه ی آن با مجازات اعدام مندرج در ماده ی ۳۱۷ تفاوت اساسی آن که همانا توأم نبودن با سو، قصد مورد بحث است روشن و مسلم میگردد.

کدام مشروطه؟

اینکه باید مسئله را از جهت دیگر مورد بررسی قرار دهیم تا حق مطلب آنطور که باید و شاید ادا شده باشد. اجازه بفرمائید اول مثالی بزنم. فرض کنیم شخصی متهم باشد باینکه از جیب ریاست دادگاه هزار ریال بسرقت برده است. اگر متهم بتواند ثابت کند که ریاست دادگاه اصلاً چنین پولی نداشته و جیبش از قلب موئن پاکتر بوده است، در این صورت آیا طرح دعوا ضرورت دارد؟ و در صورتیکه چنین دعوائی طرح شود آیا متهم براءت خود را نخواهد گرفت؟ من متهم هستم باینکه میخواست ام توطئه ی سو، قصدی بمنظور برهم زدن اساس حکومت که رژیم مشروطه ی سلطنتی است ترتیب بدهم. بسیار خوبست، فرض میکنیم چنین باشد، ولی آیا در ایران رژیم مشروطه وجود دارد؟ اگر وجود رژیم مشروطه ثابت شد در این صورت اتهام من میتواند قابل طرح باشد. همین چند روز پیش بود که سناتور جمال امامی در مورد تشکیل احزاب دولتی گفت: «حالا که شبه مشروطه و شبه آزادی داریم چه اشکالی دارد شبه حزب هم داشته باشیم». این گفته ی خسرو روزه کومنیست نیست، بلکه گفته ی سناتور جمال امامی سرسخت تر دشمن کمونیسم است. گفته ی یکی از سرمایه داران و رجال درجه اول مملکتی است. گفته ی سناتور و قانونگذار رژیم است. گفته ی کسی است که سالها وزیر وکیل و سناتور بوده و در تمام عمر خود با کمونیسم

د شمنی شدید و آشتی ناپذیر داشته است و حزب تودهی ایران اورا یکی از دشمنان لجوج و سرسخت و انعطاف ناپذیر خود میدانند. آیا کسی میتواند منکر این حقیقت باشد که در حال حاضر رژیم حاکم بر ملت ایران رژیم مشروطه نیست؟ اگر چنین است پس مسئله ی سو* قصد و توطئه علیه رژیم که وجود خارجی ندارد چه صورتی میتواند داشته باشد؟ برای روشن شدن مطلب ابتدا مسئله رادرزیر ذره بیسن قانون میگذاریم. اصل هفتم متمم قانون اساسی میگوید: «اساس مشروطیت جزا و کلات تعطیل بردار نیست» حال ببینیم آیا اساس مشروطیت تعحیل شده یانه؟ برای اثبات این مطلب بحث خود را بچند قسمت تقسیم میکنیم:

– حقوق رهبران مذهبی مندرج در قانون اساسی

معمولا وقتی از کمونیستها صحبت میکنند به جنبه ی لامذهبی آنها شدید اتکیه مینمایند و سعی میکنند افکار عمومی را علیه آنان بشورانند و تهییج نمایند. معذک وقتی پای عمل بمیان می آید بین کمونیستها و ضد کمونیستها، بین لامذهبها و طرفداران پرو پاقرص مذهب اختلافی وجود ندارد. اصل دوم متمم قانون اساسی میگوید:

«مجلس مقدس شورای ملی که با توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل اله فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد اله سلطانه و مراقبت اسلامیه کثراله امثالهم و عامه ی ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه ی آن مختص با قواعد مقدسه ی اسلام و قوانین موضوعه ی حضرت خیر الانام صلی اله علیه وآله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهدۀ علمای اعلام امام اله برکات وجود هم بوده و هست. لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از جهتدین و فقهای متدین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورا بنمایند. پنج نفر از آنها را یا بیشتر بنا به تقاضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قسره تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلس عنوان میشود بدقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن موارد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه ی اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکنند و رأی این هیئت علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عجل اله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود»

اصل بیست و هفتم قانون اساسی میگوید:

«... هر یک از این سه منشأ حق انشاء قانون رادرد ولی استقرار آن موقوف به عدم مخالفت با موازین شرعیه است»

اصل الحاقی مصوب ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ نیز صراحت دارد که:

«این اصل شامل هیچیک از اصول قانون اساسی و متمم آن که مربوط بدین مقدس اسلام و مذهب رسمی کشور که طریقه ی حقه ی اثنی عشریه میباشد و احکام آن ... نمیگردد و اصول

مزبور الی الابد غیر قابل تغییر است *

اینک از دارسان محترم سؤال میکنم که آیا این اصول بمعرض عمل گذاشته شده یا عملاً تعطیل گردیده است؟ اصل دوم دوبار روی "در هر عصری از اعصار" تکیه کرده است و مخصوصاً صراحت دارد که: "این ماده تا ظهور حضرت حجت عصر عجل اله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود" واصل الحاقی در تاغید آن در مورد اصول قانون اساسی و متمم آن که مربوط بدین مقدس اسلام و مذهب رسمی کشور است میگوید: "اصل مزبور الی الابد غیر قابل تغییر است". حال آنکه امیک از دارسان محترم میتواند نام ایسن پنج مجتهد و فقیه متدین را که با تشریفات خاص مندرج در اصل دوم متمم قانون اساسی میبایست انتخاب شده باشند بازگو کنند؟ تازه اگر گفته شود که همواره چند نفر از مجتهدین و فقها در مجلس شورای ملی شرکت داشته اند، این گفته نمیتواند عیب تعطیل این اصل را بپوشاند. زیرا ترتیب انتخاب این پنج نفر در همان اصل پیش بینی شده است و بموجب آن این اشخاص نباید ضمن انتخابات عمومی نمایندگسان مجلس و بارامی افراد ملت انتخاب گردند، بلکه باید علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه، اسما بیست نفر از علما، راکه متدین و مطلع از مقتضیات زمان باشند انتخاب کنند و به مجلس شورامعرفی نمایند تا با لاتفاق یا بحکم قرعه پنج نفر یا بیشتر از بین آنان انتخاب شوند. بدین ترتیب پرواضح است که حتی اگر هردو بیست نفر نمایندگی مجلس، نیز از علما و فقها باشند، مسئلهی انتخاب این پنج نفر را تا مین و غیر ضروری نمیکند. گوید در بدو مشروطیت یکی دوبار این هیئت پنج نفری انتخاب شده و از آن پس در طول مدتی بیش از چهل سال اجرای این اصل تعطیل گردیده است. نکتهی دیگری که در این اصل بچشم میخورد حق و تو این هیئت است و از این حق و تو باید در مواردی استفاده شود که مواد قانون با قواعد اسلام مباینت داشته باشد. از آنجمله میتوان یاد آورد که یک سال پیش هنگام تصویب قانون جدید نفت مسئله ای پیش آمده که از هر جهت جالب بود. در متن قانون پیش بینی شده بود که کمپانیها نفتی باید مبلغی بعنوان سرقتی بدهند، ولی دریافت چنین پولی با موازین شرعی وفق نمیداد. بجای آن کلمهی "پذیره" راقید کردند و بدین ترتیب بایک کلاه شرعی جالب سر موضوع را بهم آوردند. ولی اگر آن هیئت پنج نفری وجود میداشت، بدلیل آنکه متصف به صفت مندرج در اصل دوم متمم قانون اساسی بودند، هرگز حاضر نمیشدند تسلیم بازی الفاظ گردند و پای کلاه شرعی صحه بگذارند و بدین ترتیب جلو یکی از موارد مهم سوءاستفاده ای کمپانیهای نفع پرست نفت رامیگرفتند. امروز همه کس میدانند که کارتلها و کنسرسیومها و تراستها و شرکتهای بزرگ نفت جهان سرمایه داری یک نوع قرابت اقتصادی دارند و با هزار رشته پید او ناپیدا بیکدیگر وابسته هستند و پیدا است با وجود چنین پیوندهائی وقتی بخواهند "پذیره" پیشنهاد کنند چه زد و بند های پشت پرده ای وجود خواهد داشت. بنظر من این ماده از قانون نفت فقط حکم سرپوش ساده ای دارد که در زیر آن هزارگونه دسیسه و اسباب چینی برای بلسع و تصاحب منابع عظیم و ملی نفت ایران نهفته است. برای کوتاهی سخن از بحث بیشتری در این زمینسه خود داری میکنم و بطور خلاصه تکرار میکنم که نتیجه ی بحث من تا اینجا اثبات تعطیل شدن و موقوف - الاجراماندن اصول هفتم و دوم هیست و هفتم و اصل الحاقی هیچدم اردیبهشت ۱۳۲۸ است و اینک بقیه ی مطلب:

"نظر بدان اصل اصیل که هر يك از افراد اهالی مملکت در تصویب و نظارت امور عموم علی قدر مراتبهم محق و سهیمند تشخیص و تعیین اعضای مجلس را با انتخاب ملت محول داشتیم."

داد رسان محترم تصدیق میفرماید که "هر يك از افراد اهالی مملکت" اعم است از زن یا مرد یعنی نمیتوان گفت مردان جز "اهالی مملکت" محسوب میشوند ولی زنان جز "اهالی مملکت" نیستند. این معنی بقدری صریح و روشن است که محتاج اقامه دلیل نیست. بقول مولوی "آفتاب آمد دلیل آفتاب". در قوانین مدنی هم، در بحث "اهلیت" بهمین نکته برخورد میکنیم. و بدین ترتیب نه تنها از نظر ادبی، بلکه از لحاظ تعاریف قانونی نیز هر کجایه کلمات "افراد اهالی مملکت" برخورد میکنیم بلافاصله مردان و زنان بالتساوی و بدون هیچگونه تبعیض و اختلافی در نظرمان مجسم میشوند. بعلاوه در همین مقدمه و در تائید "افراد اهالی مملکت" باین جمله برمیخوریم که میگوید: "تشخیص و تعیین اعضای مجلس را با انتخاب ملت محول داشتیم". تصور نمیکند که حتی اگر از اطفال دبستانی هم سؤال کنیم که ملت شامل چه کسانیست، فقط مردان را اسم ببرند و زنان را استثنا نمایند. بدین ترتیب بنحوی که در نتیجه میگیریم که زنان و مردان که اهالی مملکت را تشکیل میدهند بتساوی و بدون تبعیض حق دارند در تصویب و نظارت امور عموم علی قدر مراتبهم محق و سهیم باشند و این اصل با صفت اصیل توصیف شده است و معنی آن اینست که مردان و زنان حق دارند بسمت نمایندگی مجلس شورا انتخاب شوند تا بتوانند در تصویب و نظارت امور عموم شرکت کنند و سهمی داشته باشند و در اینکار نیز محق و صاحب حق هستند. همچنین ملت یعنی بطور خلاصه مردان و زنان حق انتخاب شدن و انتخاب کردن دارند و این حق نیز بدون هیچگونه تبعیضی به آنان تعلق دارد. اصل دوم قانون اساسی میگوید:

"مجلس شورای ملی نمایندگی قاطبهای اهالی مملکت ایرانست که در امور معیشتی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند."

در اینجا نیز این مسئله که اهالی مملکت ایران یعنی زنان و مردان کشور حق دارند در انتخاب نمایندگان مجلس شورا شرکت جویند، و این نمایندگان نمایندگی این زنان و مردان هستند تصریح گردیده است، ولی تا گفید کرده است که این افراد باید در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت داشته باشند. شاید کسانی باشند که این موضوع را سطحی و سرسری تفسیر کنند و بگویند زنان در امور معاشی و سیاسی کشور مدخله ای ندارند و لذا باید از حق انتخاب کردن نمایندگان مجلس شورا محروم باشند. اگر برفرض مجال چنین تفسیر غلطی را صحیح بدانیم، تازه نصف مسئله حل شده است یعنی تکلیف انتخاب کنندگان روشن گردیده است و صراحت قانون اساسی در مورد حق انتخاب شدن زنان بجای خود محفوظ و بقوت خود باقیست و چنانکه می بینیم در طول پنجاه سال مشروطیت ایران هنوز زنان نتوانسته اند، یعنی به آنان حق نداده اند، که بعنوان نمایندگی مجلس شورا انتخاب شوند. اما موضوع امور معاشی و سیاسی مذکور نیز بقدر کافی روشن است. هر کس به دهات ایران برود یا چشم خود می بیند که زنان و دختران دوش بدوش مردان و پسران کار می کنند. اگر مرد زمین را شخم میزنند، مزارع را آب میدهد، امور مرزبندی و خرمن کوبی و امثال آنرا بعهده دارد، زنان و دختران نیز زمینها را وجین میکنند، میوه می چینند، امور شیردوشی و لبنیات سازی را انجام میدهند، نان می پزند، پشم و پنبه میریسند، تازانو در آب و گل و لای راه میروند و نشای برنج میکارند، برگ چای و توتون و تنباکو را می چینند و دسته میکنند و مجموعاً کمتر از مردان در امور معاشی وطن خود شرکت ندارند. با این تفاوت که مثل مردان تمام امور معاشی وطن خود شرکت دارند، ولی کار آنها بحساب مردان گذشته میشود. عملاً در انقیاد اقتصاد مردان هستند و در برابر کارهای نیز به آنان مزد میپردازند.

به ازای کارمساوی مزد کمتری از مردان میگیرند و بدین ترتیب از این حیث نیز به آنان ظلم میشود. تازه امور بچه داری و آشپزی و دوخت و دوز و ده ها کار دیگر نیز بعهده دارند و رویهمرفته زنان زحمتکش تر از مردان هستند و در امور تولیدی و معاشی با مردان برابرند و اگر دهقانان کشور را جمعاً ۱۵ میلیون نفر حساب کنیم، بخوبی واضح است که ۷ میلیون زن دوش بدوش ۷ میلیون مرد در امور معاشی و وطن خود مشارکت دارند. همچنین اگر در نظر بگیریم که بیشتر کارگران کارگاههای قالی بافی شهرها و دهات زن هستند، عدهی کثیری از زنان در کارخانجات بلور سازی و ریسندگی کار میکنند، عدهی زیادی نیز با سمت کارمند، آموزگار، دبیر، پزشک، دندان پزشک، داروساز، پرستار و پزشکیار و حتی امور مهندسی و نفت و مشاغل دیگر مثل مردان و دوش بدوش آنان کار میکنند، بسهولت تصدق مینماییم که زنان ایرانی از حیث مشارکت در امور معاشی و وطن خود هیچ دست کمی از مردان ندارند اگر بخواهیم برای رد این حقیقت عده ای از زنان متمکن شهرها را مثال بیاوریم که کاری جز خوردن، نوشیدن، پوشیدن، توالیت کردن و گردن و تفریح ندارند، اولاً این عده حتی يك درصد زنان کشور نیستند، ثانیاً مگر کمتر از این عده مردان زیگولو و بیکاره و خیابان گرد وجود دارد؟ در قضاوت همیشه باید اکثریت را در نظر گرفت. موارد استثنائی نمیتواند بروشن شدن قضیه کمک بکند، زیرا استثناً قانون نیست. اماد ر مورد مشارکت در امور سیاسی و وطن بنظر من جز در اویش، قلندران، گوشه نشینان و امثال آنها هر يك از افراد ملت چه خودش متوجه باشد و چه نباشد در امور سیاسی مملکت خود مداخله دارد و باین ترتیب بمعنی وسیع کلمه مردان و زنان کشور بيك اندازه شريك در امور سیاسی هستند، ولی اگر شرکت در امور سیاسی را بمعنی محدود کلمه بگیریم، زنان نیستند که از مشارکت در امور سیاسی شانه خالی میکنند، بلکه مردان هستند که مشاغل سیاسی و اداری مملکت را بخود اختصاص داده اند و زنان را از این حق محروم ساخته اند. اگر زنان در مجلس شورا و سنا شرکت ندارند باین جهت است که حقشان را پایمال کرده اند. اگر زنان در سمت وزارت و استانداری و سفارت و امثال آن مشغول کار نیستند، نشانهی بی میلی و عدم لیاقت آنها نیست، بلکه نشانهی ظلم فاحشی است که نسبت بانها شده و میشود، نشانهی آنست که به زنان کشور بدیدهی تحقیر مینگرند، حتی برایشان قائل نیستند و با آنان مثل برده رفتار میکنند و همه ی این کارها را برخلاف صریح قانون اساسی و روح آن انجام میدهند. اصل هشتم متمم قانون اساسی میگوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی مساوی الحقوق خواهند بود» آیا عملاً چنین است؟ هرگز! بنظر من اصول قانون اساسی در آن قسمت که مربوط بحقوق زنان است در بوهتهی فراموشی مانده، موقوف الاجرا گذاشته شده و عملاً تعطیل گردیده است.

۳ - تشکیل محاکم

اصل هفتاد و چهارم متمم قانون اساسی میگوید: «هیچ محکمه ای ممکن نیست منعقد گردد مگر بحکم قانون». بنابراین تشکیل محاکم باید بتجویز قانون باشد. اعضا، دادستان و منشی دادگاه باید بترتیبی که قانون تعیین میکند انتخاب گردند و دادگاه بر اساس قوانین مدون و مصوب در مراجع قانونگذاری به امر رسیدگی بپردازد. در مورد انتخاب رؤساء و اعضای محاکم تکلیف روشن است، زیرا اصل هشتادم متمم قانون اساسی مقرر داشته است که این انتخاب طبق قانون عدلیه و بموجب فرمان همایونی باید بعمل آید، ولی در مورد تعیین شخص دادستان اصل هشتاد و سوم قانون اساسی میگوید: «تعیین شخص مدعی العموم باتصویب حاکم شرع در عهدهی پادشاه است» و از همینجاست که يك اشکال قضائی و قانونی ناشی میگردد تا آنجا که من اطلاع دارم تاکنون هیچگاه انتخاب شخص

دادستان باتصویب حاکم شرع صورت نگرفته است و این اصل بکلی موقوف الاجرا مانده است و پدید است وقتی انتخاب شخص دادستان طبق قانون اساسی بعمل نیامده باشد، تشکیل هر محکمه ای که آن دادستان در آن انجام وظیفه مینماید، برخلاف اصل هفتاد و چهارم متمم قانون اساسی است و بعبارة ساده تر کلیه محاکمی که از بدو تاریخ مشروطیت ایران خواه در دادگستری و خواه در ارتش تشکیل یافته اند، بعلت همین اشکال قضائی جنبه ی قانونی نداشته اند. اگرچه اصل هشتاد و سوم متمم از شخص مدعی العموم بطور مطلق نام برده و بنابراین اعم است از دادستان محاکم دادگستری یا دادستان محاکم نظامی. معذک برای بهتر روشن شدن قضیه به بعضی از مواد قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز استناد میکنم. کسانیکه قانون دادرسی و کیفر ارتش را تدوین و تصویب کرده اند بخوبی به اشکال قضائی تعیین شخص دادستان مندرج در اصل هشتاد و سوم متمم واقف بوده اند، زیرا در باب اول این قانون در ذیل وظائف و اختیارات دادستان ارتش هیچگونه اشاره ای بانتخاب دادستان ارتش ننموده اند و فقط در ماده ی چهار تصریح کرده اند که "دادستان ارتش از لحاظ قضائی نماینده بزرگ ارتشتاران بوده و به ترتیبی که در مواد آتی تشریح شده است انجام وظیفه مینماید" و پدید است که نمایندگی بزرگ ارتشتاران از لحاظ وظایف قضائی هیچگونه ارتباطی با کیفیت و انتخاب شخص دادستان ارتش ندارد. برای اثبات بیشتر این امر بماده ی ۲۴ همان قانون که ترتیب و تشریفات انتخاب رؤسای دادگاهها و دادرسها تصریح کرده است رجوع کنیم. در این ماده قید شده است که:

"تعیین رؤسای دادگاهها و دادرسها برحسب پیشنهاد فرماندهی ناحیه ی نظامی مربوطه و تصویب مقام بزرگ ارتشتاران فرمانده بعمل می آید."

و در هیچیک از مواد قانون دادرسی ارتش به قید چنین تشریفات برای تعیین دادستان ارتش پیوسته نیست. حتی در ماده ی ۲۵ که تشریفات انتخاب و تعیین دادستانها و باز پرسها و معاونین آنها را قید کرده است، هیچگونه اشاره ای بطرز انتخاب شخص دادستان نکرده است و با قید جمله ی: "دادستانها و باز پرسها برحسب پیشنهاد فرماندهی ناحیه ی مربوطه و موافقت نظر دادستان ارتش از طرف مقام بزرگ ارتشتاران فرمانده معین میشوند" بخوبی نشان داده است که کلمه ی "دادستانها فقط شامل دادستانهای دادگاههاست و شامل شخص دادستان ارتش نمیشود. بدین ترتیب بخوبی واضح است که شخص دادستان ارتش نیز باید بر اساس اصل هشتاد و سوم متمم قانون اساسی معین گردد و حال آنکه هرگز چنین کاری صورت نگرفته است. من البته اصراری ندارم که بیش از این در این مورد پافشاری کنم، زیرا بهر حال اگر فرض کنیم انتخاب شخص دادستان ارتش نباید طبق اصل مذکور صورت گرفته باشد نتیجه ای راکه من میخواستم از بحث خود بگیرم تغییر نمیدهد و به آن لطمه نمیزند. زیرا نتیجه ی این بحث حد اقل اینست که هیچیک از محاکم دادگستری در طول پنجاه سال مشروطیت ایران طبق قانون تشکیل نشده اند و کلیه احکام آنها بی اعتبار است و همچنین اصل هشتاد و سوم متمم قانون اساسی موقوف الاجرا مانده است و باین ترتیب یکی از اصول قسوانین اساسی مشروطیت تعطیل گردیده است.

۴ - حقوق مطبوعات و احزاب

اصل سیزدهم قانون اساسی اجازه میدهد و مقرر میدارد که هر کس صلاح اندیشی در نظر داشته باشد در روزنامه ی عمومی بنگارد تاهیچ امری از امور در پرده و برهیچکس مستور نماند. اصل بیستم متمم قانون اساسی نیز در حقیقت اصل آزادی عامه ی مطبوعات و منع ممیزی در آنهاست. البته باید تصدیق کرد که این آزادی نمیتواند بی قید و شرط باشد و نباید چنین باشد. بهمین جهت در اصول نامبرده نیز محدودی برای آن معین گردیده است. فقط صحبت من در اینست که تصویب قوانین مطبوعاتی شدید علا حقوق مطبوعات ایران را تضییع نموده است. در حال حاضر سانسور شدیدی در مطبوعات بعمل می آید.

فقط تعداد معینی روزنامه و مجله که از هر حیث باد ستگاه حاکمه وابستگی دارند انتشار می یابند و باین روزنامه ها بحق میتوان روزنامه ی د ولتی لقب داد. بعضی روزنامه ها و مجلات دیگر که وابستگی مستقیم با طبقات حاکمه ندارند فقط باین شرط اجازه ی انتشار دارند که مدیران و نویسندگان آنها اجارا تعهد کرده اند آد مه های "عاقل" و سربراهی باشند یا اوضاع و احوال روز و تجربه و مقتضیات زمان آنان را "عاقل" و سربراه کرده است. امروز ارباب جرید بتجربه دریافته اند و میدانند که درباره ی چه مسائلی نباید اصلا بحث کنند، درباره ی چه مسائلی حق بحث دارند و در کدام چهارچوب باید به بحث خود ادامه دهند و هر وقت هم تردیدی داشته باشند پیش از صفحه بندی روزنامه کسب تکلیف میکنند. شاید بتوانیم این پدیده "اتوسانسور" نام داد، ولی آیا چه سانسوری میتواند از این شدیدتر باشد؟ و اما در عوض کتبی که برای اخلاق جامعه مضراست بیدریغ انتشار می یابد. پیش از آنکه من دستگیر شوم و کتاب از این نوع انتشار یافت. یکی از آنها تا "لیف ملکه اعتضاد" درباره سرخوردگی های نیروی جنسی خود بود و دیگری کتاب مهوش رقاصه و خوانندگی کافه ها درباره ی اصول ارضا تمايلات مردها یا قطعا در آدرسان محترم نیز این کتابها را خوانده اند و تصدیق خواهند فرمود که انتشار آنها جز اشاعه ی فساد و انحطاط اخلاق عمومی چیز دیگری نیست. اینست وضع فعلی مطبوعات کشور! اینست حال و روز رکن چهارم مشروطیت! من انتظار دارم که دستگاه حاکمه در حال حاضر اجازه بدهد که حزب توده ای ایران به تبلیغات سیاسی غنی خود ادامه بدهد، زیراخواست من در این شرایط علی نیست و هرگز چنین موافقتی نخواهد شد. اما آیا مفهوم نگاشتن صلاح اندیشی در روزنامه ها بمنظور آنکه هیچ امری از امور در پرده و مستور نماند، همین است که مطبوعات فعلی انجام میدهند؟ آیا روزنامه ها میتوانند درباره قرار داد نفت با کنسرسیوم، درباره ورود ایران به پیمان بغداد، درباره تغییر پستوانه اسکانس درباره تضمین سرمایه های امریکائی در ایران، درباره قرار داد جدید نفت درباره تشکیل کنگره ودها مورد دیگر بحث آزاد بنمایند تا ماهیت این امور در پرده و برهمنچکس مستور نماند؟ مثل روز روشن است که نه. یعنی نمیتوانسته اند و نکرده اند. شاهد زندگی صحت گفتار من دوره های روزنامه ها و مجلاتی است که در این چهار سال و نیم اخیر انتشار یافته اند. من نمیگویم در این روزنامه ها درباره ی این مطالب چیزی نوشته نشده است، اما چیز داریم تا چیز! تا "تأیید بلا شرط تمام اقدامات دولتیهای نقل خبریک عمل انجام یافته هرگز نمیتواند نام صلاح اندیشی مندرج در اصل سیزدهم رابخوب بگیرد. مطبوعات امروز در حقیقت کلکسیون اخبار و مقالات عشقی و جنائی هستند و هیچگونه وجه شباهتی با صلاح اندیشی ندارند. ممکن است کسانی پیدا شوند که بگویند فقط از بی بند و باری و هتاکی مطبوعات جلوگیری شده، وگرنه هیچگونه مانعی در راه رکن چهارم مشروطیت ایجاد نگردیده است. البته بین ادعا تا واقعیت تفاوت بسیار است. وقتی رئیس دولت از برابر واقعیات میگریزد و حتی طرز تفکرش اینست که حتی سناتورها نباید در جلسات خود به بدبختی های مردم و بوضع بد معیشت و گرسنگی آنان کوچکترین اشاره ای بنمایند، تکلیف دستگاه های سانسور مطبوعات روشن است. اگر برای یکنفر در امریکای جنوبی این خبر را ترجمه کنند که رئیس دولت وقت با علم آنکه کسانی از افراد ملت از گرسنگی میمیرند یا انتحار میکنند و هیچ شبی نیست که يك یا چند انتحار بعلت استیصال صورت نگیرد، معذک بیک از سناتورها حمل می نماید که چرا چنین واقعیتی را خاطر نشان ساخته است و بعد از او پرسند که نظرت نسبت به مندرجات روزنامه های ایران چیست، خواهد گفت من زبان فارسی نمیدانم و هرگز هیچیک از روزنامه های ایران را نخوانده ام، ولی قطع دارم که مندرجات آنها را فقط چند خبر و چند مقاله ی عشقی و جنائی تشکیل میدهد. اینست حقیقت قضیه، ولو آنکه درباره ی آزادی مطبوعات در ایران صد ها کنفرانس داده شود، یا چند جلد کتاب بنویسند، یا رادیو تهران با لحن خاص خودش در این باره داد سخن بدهد وضع احزاب از روزنامه ها هم پد تراست. اصل بنیست و یکم متمم قانون اساسی تشکیل از جنمها و

و محل نظم* مندرج در این اصل برای منع تشکیل انجمن ها و اجتماعات حد اکثر استفاد ه بعمل آمد ه است . در حال حاضر هیچیک از اجزا بی که قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فعالیت میکردند اجازه ی فعالیت ندارند . در بین این احزاب فقط حزب توده ی ایرانست که با تشریفات ناقص و برخلاف قانون غیرقانونی اعلام شده است . سایر احزاب رسماً از طرف دولت منحل نشده اند ، ولی در عمل از فعالیتهای حزبی محرومند . اخیراً فکرسیستم د و حزبی در بین محافل حاکمه ریشه دوانده است ، حزبی بنام مردم و حزب دیگر بنام ملیون تشکیل شده است . قرار است حزب مردم نقش حزب اقلیت و حزب ملیون نقش حزب اکثریت را بازی نماید و مجموعه اداری کاتوری از احزاب کارگر و محافظه کار انگلستان یا احزاب دموکرات و جمهوریخواه ایالات متحده ی آمریکا باشند . این احزاب بعدس تمام احزاب دیگر بجای آنکه از پائین تشکیل شوند ، از بالا تشکیل شده اند . بجای آنکه بتدریج نیرومند شوند و پس از پیروزی در انتخابات زمام امور را به دست بگیرند ، اول زمام امور را بدست گرفته اند تا بعداً قوی شوند ! گردانندگان هردو حزب نیز افراد سرشناس طبقات حاکمه هستند و بدون آنکه آب از آب تکان بخورد میتوانند در اصطلاح انتخاباتی که در رساله های بعد صورت خواهد گرفت زمام حکومت را مثل توپ فوتبال بیکدیگر پاس بدهند . همانطور که در آمریکا گاهی حزب دموکرات و زمانی حزب جمهوریخواه " پیروز " میشود ، ولی در واقع در هردو نوبست طبقات حاکمه پیروز شده اند . این سیستم د و حزبی کذائی در حقیقت سیستم یک حزبی است ، زیرا هردو حزب بدست طبقات حاکمه و بخاطر تأمین منافع آنان تشکیل شده و اداره میشوند . شاید بیست سال پیش مزاج مردم برای اغفال شدن مستعد بود ، ولی بدون شك در حال حاضر و پس از تا " تیر عمیقی که حزب توده ی ایران در بین مردم بجاگذاشته و آنان را بمسائل سیاسی علاقمند کرده و رشد سیاسی و فکری و اجتماعی آنها را تسریع نموده است ، این دو حزب هرگز نمیتوانند قوام و رونق بگیرند و کانونی برای تمرکز نیروهای ملی گردند . این اقدامات بخاطر آنست که ثابت کنند اصل بیست و یکم متمم قانون اساسی مسکوت و موقوف الاجرا نماند و تعطیل نگردیده است ، ولی یک مطالعه ی سطحی از وضع روحیه ی مردم در دلدلهای آنان ، نظراتشان در باره ی آزادیهای اجتماعی و حدود اختیارات و امکاناتشان برای شرکت در احزاب دلخواه و مورد پسندشان نشان میدهد که ماسک سیستم د و حزبی هرگز نمیتواند وضع واقعی ممنوعیت و محدودیتهای فعالیتهای اجتماعی را بیوشاند و مردم رایبه اشتباه بیاندازد . بنظر من اصطلاح سناتور جمال امامی در مورد شبه حزب بهترین بیان رسماً و گویا برای تشریح ماهیت این احزاب و محدودیت علی فعالیتهای آزاد سیاسی و اجتماعی است .

۵ - حاکمیت ملی و مسئله انتخابات

دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم ، فقط هنگامی وجود خارجی خواهد داشت که نمایندگان واقعی توده های ملت کرسیهای پارلمان را اشغال کنند و الا مطلق تشکیل مجلسی بنام مجلس شورای ملی با شرکت کسانی که نماینده ی افراد ملت نیستند ، هرگز حاکی از استقرار حاکمیت ملی نیست و نمیتواند نام دموکراسی و مشروطه بخود بگیرد . من متهم هستم که برای بهم زدن اساس حکومت مشروطه تو طئه چیده ام ، ولی آیا حکومت مشروطه ای وجود دارد ؟ اگر حکومت مشروطه وجود می داشت میبایست انتخابات در نهایت آزادی صورت گرفته باشد و نمایندگان پارلمان نمایندگان واقعی مردم باشند . حقیقت اینست که در طول پنجاه سال مشروطیت ایران بجز یکی دو دوره بقیه ی مجالس منعکس کنند اراده ی ملت ایران نبود ه اند و لذا مشروطیتی نیز وجود خارجی نداشته است . از سالهای بین ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ بحثی نمیکم ، زیرا آنرا که عیان است چه حاجت به بیان است . انتشار تلگرافهای مربوط به احزاب و اجتماعات رادرسرکشور آزاد ساخته است ، ولی در عمل از کلمات " فتنه ی دینی و دنیوی

انتخابات که آقای دکتر مصدق بکمک آنها توانست ثابت کند تصویب کنندگان قرارداد نفت در سال ۱۳۱۲ نمایندگی ملت ایران نبوده اند، بهترین سند قانونی این مدعاست و بخوبی نشان می‌دهد که عملاً مشروطیت تعطیل گردیده و حکومت مردم بر مردم در بین نبوده است. از شهریور ۱۳۲۰ تا کنون نیز آزادی انتخاب نماینده که نشانه و مظهر حکومت ملی و دموکراسی است عملاً اعاده نشده و جز در مورد محدودی قابل ذکر نیست. نه دوران حکومت مطلقه‌ی قوام السلطنه، نه دوران حکومت مطلقه و غیر مستقیم سپهبد رزم آرا پس از آذر ۱۳۲۱ و نه دوره‌ی اخیر از فاصله‌ی ۲۸ مرداد ماه تا کنون ملت ایران فرصت و امکان و اجازه‌ی شرکت آزاد در انتخابات نداشته است. در فواصل این ادوار نیز آزادی ملت نسبی و بسیار محدود بوده است. این حرف را تنها خسرو روزبه نمی‌زند. اگر ریاست دادگاه لطفاً دستور فرمایند یک سری از روزنامه‌ها و مجلاتی را که در سالهای اخیر منتشر می‌شده اند به دادگاه حاضر کنند، من عکسهای را ارائه خواهم داد که با وضوح تمام نشان می‌دهد اعضا، انجمنهای انتخابات بیکار نشسته اند، هیچکس برای رأی دادن مراجعه نمی‌نماید و خبرنگاران روزنامه‌ها در باره‌ی کساد بی‌بازار آنها مطالبی نوشته‌اند. اما با وجود این وقتی مدت "اخذ آراء" پایان می‌پذیرد، اوراق "رامی" مثل قارچ از ته‌صند و قها سبز میشوند و باز هم ضمن قرائت "آراء" معجزه‌ی دیگری روی می‌دهد و لیستی که مدت‌ها پیش از شروع انتخابات از طرف فلان روزنامه انتشار یافته و اگر بهتر بگوئیم "برده‌ی دری کرده است"، عیناً و پدیدار کم و کاست محصول چنین انتخاباتی را ارائه می‌دهد. در مورد انتخابات یکدرجه‌ای باز هم محلی دارد که "فلان متخصص ارزیابی افکار عمومی" بتواند در باره‌ی نتایج انتخابات آینده پیشگویی کند و من فعلاً کاری به آن ندارم که چنین متخصصینی و چنین مؤسسه‌هایی برای ارزیابی افکار عمومی در ایران وجود ندارند و بالعکس کسانی وجود دارند که از پشت پرده آگاهند، از تصمیماتی که در اطاقهای در بسته گرفته می‌شود خبر پیدا می‌کنند و بعداً این اخبار نیز دقیقاً درست از آب درمی‌آیند. چیزی که سرگیجه‌آور و اسباب تعجب است اینست که وقتی ۷۵ نفر در انتخابات درجه اول سنا انتخاب شدند چگونه میتوان پیش بینی کرد که آن ۷۵ نفر چه کسانی را از بین خود انتخاب خواهند کرد؟ با توجه باین مطلب که همه‌ی این ۷۵ نفر نیز مسن هستند و حتی یک نیم مسن در بینشان دیده نمی‌شود، رامی هیچیک از این افراد را نمیتوان با پول خرید، پس این پیش بینی‌ها چگونه درست درمی‌آید؟ هر چند این واقعه ظاهر را حیرت‌آور است ولی وقتی باین مطلب توجه شود که اینان ما مورانی پیش نیستند و هر یک باید نقش خود را بازی نمایند، رفع هرگونه اشکال و سوء تفاهم میشود. شصت نفر ما موریت دارند جز ۷۵ نفر انتخابات درجه اول باشند و نقش سیاهی لشکر را بعهده بگیرند و ۱۵ نفر دیگر ما موریت دارند کرسیهای سنا را اشغال کنند و در پست سناتوری که در حکم یک شغل دولتی است انجام وظیفه نمایند و این ما موریت هانیز قبل‌المعین میشود و گاهی نیز بخارج درز میکنند و در صفحات بعضی روزنامه‌ها بچشم می‌خورد. اینها واقعیاتی است که روح داد و صداهای هزار نفر شاهد و ناظران بوده‌اند. در اینصورت چگونه میتوان از انتخابات آزاد اسمی برد؟ چگونه میتوان از حکومت مشروطه و حاکمیت ملی سخن گفت؟ مگر قبل از انتخابات دوره‌ی هیجدهم اعلام نکردند که هیچیک از کسانی که در دوره‌ی ۱۷ سمت نمایندگی داشته‌اند و از این سمت استعفا داده‌اند، بنمایندگی در دوره‌ی ۱۸ انتخاب نخواهند شد؟ مگر غیر از این شد؟ مگر در استان انتخابات زنجان را در این مورد فراموش کرده‌ایم؟ اجازه بفرمائید بحث خود را در زمینه‌ی عدم آزادی انتخابات با بیان یک مطلب دیگر خاتمه دهم. در یکی از "انتخابات" پیش از شهریور ۱۳۲۰ طبق معمول کاندیداهای انتخابات ملا بر قبالا معین شده بودند. یکی از آنها مخبر فرمند همدانی معروف به مخبر حضور بود که حتی یکنفر از ملایریها اوران دیده بودند و نمیشناختند. ژاندارم‌ها عده‌ای از دهقانان را بخط کرده‌ی برای دادن رامی بشهر آوردند. در دست هر یک از آنها کاغذی حاوی اسمی کاندیداهای دیده‌میشد. دهقانان بیچاره که از کار و زندگی خود بازمانده بودند، یواش یواش سینه

میزدند و بالهجه ی دهقاتی خود میگفتند : « حالاکه زوره یا حسین ! مخرحضوره یا حسین ! » این چیز یست که من بچشم خود دیدم و بگوش خود شنیدم . آیا باز هم میتوان مدعی وجود حکومت مشروطه و دموکراسی شد ؟

۶ - مصونتهای اجتماعی و حقوقی

متمم قانون اساسی در ذیل عنوان : « حقوق ملت ایران » اصولی را وضع کرده است که برای تأمین این حقوق لازم و ضروری میسرده است و بعضی از آنها حقیقتاً از پرارزش ترین اصول قانون اساسی هستند و متأسفانه در طول چهل سال اخیر عمر مشروطیت ایران عملاً تعطیل و بلا اجرا مانده اند . بلا اجرا ماندن این اصول بتنهائی برای اثبات عدم وجود حکومت قانون و مشروطه و آزادی و حاکمیت ملی کافی است . ازان جمله میتوان به اصل نهم متمم قانون اساسی اشاره کرد . این اصل میگوید :

« افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمیتوان شد مگر بحکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین مینمایند . »

حالا ببینیم این اصل اصیل تاکنون رعایت شده است یا نه ؟ به حریم این اصل تجاوز کرده است یا خیر ؟ در این اصل قید شده است که جان افراد مردم محفوظ و مصون است مگر بحکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین مینمایند . یعنی اگر قوانین مملکت اجازه ی اقدام فردی را بدهند بترتیبی که قوانین تعیین میکنند و با رعایت تشریفات خاص میتوان آن فرد را اقدام کرده در غیر اینصورت جان او مصون از تعرض است . در همین پرونده ی من سه مورد دیده میشود که رعایت این اصل نگردیده است . یکی قتل کوچک شوشتری در زبر شکنجه که در باغ مهران صورت گرفت و جسدش به امواج خروشان سفید رود سپرده شد . دیگری قتل وارطان که او نیز در باغ مهران و در زیر شکنجه فوت کرد و چون اتوموبیل حامل جسد در جاده ی کرچ خراب شد و وقت میگذشت جسدش را با آمبولانس به راه دماوند بردند و در رودخانه ی جاجرود انداختند و وقتی این جسد از آب گرفته شد و به اداره ی پزشکی قانونی انتقال یافت ، بموجب عکسهای که ازان گرفتند و هم اکنون در پرونده ی مربوطه منضبط است ، آثار شکنجه ی شدید که منتهی به فوت گردیده است بخوبی هویداست . اما آیا تصور میفرمائید به این جنایت رسیدگی کردند ؟ هرگز ! و تا این شرایط نیز برقرار است رسیدگی نخواهد شد . راه ساده ای که برای سرپوش گذاشتن بر این قتلها پیدا کردند این بود که ورقه ی آزادی این دو نفر را بتاریخ روز قتل صادر کردند و نوشتند که این دو نفر از زندان آزاد شدند . ولی باید تصدیق کرد که بهر حال آزاد شدند ، منتها بجای آنکه از قید زندان آزاد گردند از قید حیات آزاد شدند . گزارش دقیق این جریان را شخص گروه بان معیر ماشین نویس رکن دوم ستاد ارتش برای سروان پولاد دژ شرح داده بود و او نیز بمن گزارش داد . معیر مخصوصاً گفته بود که تا چند شب خوابم نمیرد و تا چشم بروی هم میگذاشتم ، قیافه ی این اجساد جلو چشمم میگردید . آری این بود جریان این دو قتل و وضع روحی قاتلان آنها ! قتل سوم قتل زاکاریان عضو کمیته ی ایالتی حزب توده ی ایران و یکی از برجسته ترین کادرهای حزب ماست . این شخص پس از آنکه در برابر شکنجه ها مقاومت کرد و چیزی نگفت ، به او دستبند زدند و در مستراح یکی از خانه های سابق حزب توده ی ایران که محل اختفای نارنجک بود و در آن تاریخ در تصرف ما مورین انتظامی قرار داشت ، بضر یک گلوله در مغز شهید گردید و بعد اجسادش بچاه مستراح همان خانه انداخته شد . توضیح آنکه پس از دستگیری این شخص ما هرقد رخواستیم از زندانها سراغی از او بگیریم

میسرنشد ، تا اینکه رزندی یکی از اعضا سابق حزب توده ی ایران که پس از دستگیری با ما مورین انتظامی همکاری کرده بود و موجب دستگیری عدّه ی کثیری از کادرهای حزبی شده بود ، وجدانش بیدار گردید و از آزادیهای که بعلمت این خیانتها باو داده شده بود ، استفاده کرد و بعد از فرار به حزب پناهنده شد و جزئیات خیانتهای خود را گزارش داد و طلب پوزش و عفو نمود . رزندی از قول گروهبانی که مأمور قتل زاخاریان بود گزارش دقیق اجرای قتل را به حزب داد . گروهبان قاتل گفته بود :

” من گفتم جوان که هستی ؟ اگر عضو حزب توده هستی راستش را بگو ، هر چه میدانی گزارش بده . بمن دستور داده اند تو را بکشم . ولی او گفت نه من عضو حزب توده نیستم زود تر بکش و راحت کن .”

این عین مضمون گفته ی گروهبان مأمور قتل زاخاریان است . از اینها که بگذریم میتوان فهرست وار از قتل میرزاده ی عشقی ، فرخی یزدی ، دکتر تقی ارانی ، سران و کلانتران بختیاری ، سردار اسعد ، تیمورتاش ، مدرس ، نصرت الدوله فیروز ، دیبا و ده هانفر دیگر نام برد . من احتیاجی ندارم بجزئیات این قتلها بپردازم ، زیرا محاکماتی که پس از شهریور ۱۳۲۰ صورت گرفت ، احکام صادره ، اعدام پزشک احمدی یکی از مباشران قتلها ، حبس سرپاس مختار و عدّه ی کثیری دیگر مطلب را روشن میسازد و حتم دارم که دادرسان محترم بیشتر از من باین جریانات وارد هستند و از آن اطلاع دارند . حالا وجدان دادرسان دادگاه را طرف خطاب قرار میدهم و میپرسم که با وجود چنین حوادثی که در طی چهل سال اخیر گذشته است ، میتوان گفت حکومت ایران حکومت مشروطه و حکومت قانونی بوده است ؟ در همین چهار سال و نیم اخیر هزارها نفر از افراد این جامعه تحت شکنجه قرار گرفته اند و خود من در طی هفت ماه اخیر صدها بار صدای ضجه و ناله ی شکنجه شدگان را شنیده ام و تقریباً هیچ شبی نیست که بکسی دستبند چپانی و شلاق نزنند . هیچکس مصونیت ندارد . تنهاتوده ایها نیستند که تحت شکنجه قرار میگیرند . هر کس راکه بهراسم و رسم بزنند ان قزل قلعه و سایر زندانهای نظامی میروند تحت شکنجه قرار میدهند . ششماه پیش یکی از گروهبانیهای که مأمور شلاق زدن بود درجه ندادند . باین جهت بسیار عصبانی شده بود . یک شب ضمن آنکه در اطاق من قدم میزد میگفت : * من چهار سال است که شب و روز کوبیده ام * و حالا بمن درجه نداده اند ، مگر من فلانم (البته او اسم رکیک یکی از اعضای خود را صراحتاً برد و من از تکرار آن شرم دارم) . آری اینها واقعیتی است که نشان میدهد حکومت مشروطه وجود ندارد . چهار سال و نیم است که شب و روز مردم را میکوبند و شکنجه میدهند ، ولی در عین حال دم از آزادی و مشروطیت و قانون میزنند ! و امثال من را بجرم اینکه علیه چنین مشروطیتی قیام کرده ایم اعدام میکنند .

از اینها که بگذریم مسئله ی مال مردم نیز جالب است . دادرسان محترم بخاطر دارند که پس از شهریور ۱۳۲۰ قانونی بمصوب رسیده که بموجب آن میبایست دادگاه خاصی به دعاوی مردم رسیدگی کند و این دادگاه دو هزار پارچه ده رایصاحبان اصلی آنها پس داد و تکلیف ۴۰۰۰ پارچه ده و مزرعه ی دیگر هنوز معین نگردیده است . آیا این دلیل روشن بخودی خود کافی نیست تا ثابت کند اصل نهم متمم قانون اساسی با قدرت لگد مال شده است ؟ داستان اشغال حضیره القدس را خوب بخاطر میآورم و کسی آنرا از یاد نبرده است . من هم اکنون قیافه ی سرلشگر با تمناقلیح را خوب بخاطر میآورم که کلنگی بدست گرفته بود و مشغول خراب کردن گنبد حضیره القدس بود . این جمله را هم بطور معترضه میگویم که من هر قدر فکر کردم نفهمیدم رئیس ستاد ارتش چرا باید در اینگونه امور مداخله نماید ؟ بهر حال این بنا متعلق به افراد مملکت است که تابعیت و اهلیت قانونی دارند و بموجب اصل هفدهم قانون اساسی : * سلب تسلط مالکین و متصرفین از املاک و اموال متصرفه ی ایشان بهر عنوان که باشد ممنوع

است مگر حکم قانون^۵. اصول پانزدهم و شانزدهم نیز همین معنی را تأیید و تأیید مینمایند. با وجود این بچه مجوزی این بنا اشغال گردید و گنبد گران قیمت آن خراب شد و خسارت زیادی بار آورد. کدام محکمه باین امر صحنه گذاشت و آنرا مجاز کرد؟ همین مسئله که این بنا پس از مدتی که تحت اشغال و مرکز کار فرماندار نظامی بود و اینک به صاحبش مسترد نردیده است، آیا دلیل روشنی نیست که عمل قبلی برخلاف قانون و تجاوز نسبت با اصول قانون اساسی بوده است؟ من اگر بخواهم درباره‌ی تعطیل اصول مشروطیت و تجاوزاتی که نسبت بحق حاکمیت ملی صورت گرفته است حرف بزنم بقدری مطلب دارم که حتی یک ماه کفاف آنرا نسید هد و بقول معروف "مثنوی هفتاد من کاغذ شود"^۶. بطور خلاصه تکرار میکنم که در این پنجاه سال مشروطیت ایران، حقوق رهبران مذهبی و نظارت آنان در تصویب و تدوین قوانین، حقوق زنان یعنی حقوق اساسی و سیاسی ده میلیون نفر از اهالی مملکت، حقوق مطبوعات، حق تشکیل انجمنها و اجتماعات و حق حاکمیت ملی و نظارت موثر در امور مملکت از طریق انتخابات آزاد و واقعی، حقوق مربوط به مصونیت های اجتماعی و حقوقی یعنی مصونیت جان و مال و مسکن و شرف افراد مملکت در بیو تهی فراموشی مانده و تعطیل گردیده و اساسا لگد مال شده است. وقتی این مطالب را بدقت مورد توجه قرار دهیم، بسرعت درمی یابیم که مشروطیت ایران شبه مشروطه ای بیش نیست و بقول معروف:

شیر بی یال و دم و اشکم که دید این چنین شیری خدا هم نافرید

حالا که مشروطیت ایران بی یال و دم و اشکم است و بعبارت بهتر هرگز چنین مشروطیتی آفریده نشده است، طرح این مسئله که خسرو روزبه علیه اساس حکومت مشروطه توطئه چیده و سوء قصدی ترتیب داده است چه صورتی میتواند داشته باشد؟ و برای بهتر روشن شدن مطلب بهمان مثال سابق یعنی سرقت ۱۰۰۰ ریال از جیب خالی ریاست دادگاه اشاره میکنم و باین بحث خاتمه میدهم.

۷ - فرار از زندان قصر

در بند ششم از موارد انطباق اعمال متهم با قانون مندرج در کیفرخواست بنام فرار از زندان شهر بانی در تاریخ ۱۳۲۹/۹/۲۴ حین اجراء^۷ رایی محکومیت با استناد ماده ۱۱۷ قانون کیفر عمومی تقاضای مجازات شده است. نظر پاینده این فرار صورت گرفته و با علم بماده ۱۱۷ قانون کیفر عمومی نیز صورت گرفته است، دفاعی در قبال آن نمینمایم، ولی اساسا باید توجه داشت که من به احکام محکومیت خود که در بهار سال ۱۳۲۷ صادر گردیده بود اعتراض جدی داشتم و آنها را قانونی نمیدانستم، کما اینکه اعضا دادگاه نیز بغير عا دلانه بودن آنها اعتراف داشتند. روزی که آن احکام بهن ابلاغ شد یکی از وکلای مدافع من غایب بود. بلافاصله پس از قرائت حکم، اعضای دادگاه مثل اینکه کار بدی کرده باشند و غرق خجالت باشند، تقریبا بحال دو از دادگاه خارج شدند. همان وکیل مدافع غایب در راه پله های دژان به سرتیپی باستی رئیس دادگاه برخورد کرده پرسیده بود چه حکم دادید؟ گفته بود به روزبه ظلم کردیم. وکیل مدافع مجددا سوال کرده بود حالا که این اعتقاد را دارید پس چرا چنین حکمی دادید؟ در پاسخ بالهجه ی مخصوص خود گفته بود: "دادیم دیگر!" دادریان محتسرم تصدیق میفرمایند که وقتی نظر رئیس دادگاه نسبت به حکمی که داده است چنین باشد، نظر متهم و محکوم معلوم است چیست. من در سال ۱۳۲۵ بدون آنکه خودم تقاضای غور کرده باشم، بموجب اعلامیه ای که از طرف شخص اول مملکت و رئیس ستاد ارتش وقت امضا شده بود و کلیه افسران فراری را بخدمت دعوت میکرد و علاوه بر غیر قابل تعقیب بودن تمام اعمال آنها حتی مدت فرارشان را جز خدمت

صفی آنها منظور میداشت ، خودم رابستاد ارتش معرفی کردم ، ولی بمحض آنکه حادثه‌ی ۲۱ آذر ۱۳۲۵ اتفاق افتاد ، احساس کردم که قصد تعقیب من رادارند . این احساس تحقق یافت و زندانی شدم و قرار بود پس از انتقال به آذربایجان درد ادگاہهای زمان جنگ محاکمه و تیرباران شوم . لذا من بخاطر حفظ جانم از زندان فرار کردم و سیال بعد که دستگیرشدم بد ادگاہ جلب گردیدم . این ادگاہها بموجب نامہ صریحی بامضای رزم آرا که هم اکنون نیز در پرونده ثبت است ، مأموریت داشتند در ظرف یکہفته باصطلاح "باکارشبانہ روزی خود" احکام محکومیت من راصادر و بمرحلہ ی قطعیت و اجرا برسانند و داد رسان محترم باتوجہ بہ مهلت های قانونی مندرج در قانون دادرسی و کیفراتر تصدیق میفرمایند کہ صدور چنین نامہ ای تاچہ حد برخلاف اصول قضائی و دیکتاتورمنشانہ است . براساس چنین فشارهایی بود کہ باوجود اعلامیہ ی مزبور کہ من را از هرگونه تعقیبی معاف میکرد ، معذک احکام زیاد ی بزبان من صادر گردید . لذا من نمیتوانستم این احکام محکومیت خود را قانونی و نافذ تلقی کنم ، و بهمین جهت فرارم از زندان شهربانی کاملاً موجه است . در پروندہ ی بازرسیهای اخیر من این قضیہ بمناسبت موقع مطرح شدہ است و من خودم را بی نیاز از بحث بیشتری میدانم ، ولی همینقدر باید بعنوان حق شناسی از قضاتی کہ در شرایط دیکتاتوری امروز زہربار حرف زور نرفتند و باقتضای وجدان خود بنفع من یابہتر بگویم بنفع عدالت رایی دادند ، تشکر کنم . اسامی این قضات محترم در مجلدات سه گانہ ی دفاع من بسا احترام و ستایش ثبت گردیدہ است و عبارتند از سرہنگ نقدی ، سرہنگ اعتمادیہ ، سرہنگ ضرابی ، سرہنگ بزرگ امید ، سرہنگ خطیب شہیدی ، سرہنگ عرشی و دو سرہنگ دیگر کہ نامشان رافرا صوش کردہ ام .

۸ - ترمرد و مقاومت مسلحانہ نسبت بمأمورین دولت

در بند هشتم از موارد انطباق اعمال متہم با قانون مندرج در کیفرخواست چنین نوشته شد ما :

" ترمرد و مقاومت متہم نسبت بمأمورین دولت منطبق است بابتند ۱ مادہ ی ۱۶۰ قانون کیفر عمومی . لیکن باتوجہ بگزارش ہمدرف ستوان یکم علی اصغر زمانی کہ پیوست نامہ ی شمارہ ی ۳۰۲ - الف ۳ تاریخ ۲۸/۱۲/۳۶ از سازمان اطلاعات و امنیت کشور واصل شدہ و مفاد آن مورد تأیید متہم نیز میباشد ، نظر باینکہ متہم بہ قصد قتل ما مأمورین تیراندازی کردہ ، نظر بمادہ ی ۱۶۱ قانون کیفر عمومی عمل انجام شدہ منطبق است بسا مادہ ی ۱۷۰ قانون کیفر عمومی باتوجہ بہ جزہ اخیر مادہ ۲۰ ان قانون ."

من متہم ہستم کہ در برابر مأمورین دولت بطور مسلحانہ مقاومت کردہ ام ، ولی در این امر تردیدی ندارم کہ هرگز بقصد کشتن کسی تیراندازی ننمودہ ام ، زیرا همانطوری کہ در بازپرسی ہستم نوشته ام ، من فقط یک تیر بطرف ستوان زمانی خالی کردم و چون نمیدانستم طرف مقابلم کیست هیچگونه دقتی و تعمدی نداشتم کہ بہ سر یا قلب یا یک نقطہ ی حساس دیگر او بزنم . از آن پس نیز چون مأمورین با اہالی مخلوط شدہ بودند و حقیقتاً تشخیص آنها برای من محال بود ، وجدانم اجازه نمیداد بطرف اشخاص ناشناس و بیگناہ تیراندازی کنم و شاید اگر من تحت تأثیر چنین نیروی عظیم و جدانی قرار نداشتم و میخواستم خودم رابہر قیمت نجات بدهم تقریباً ۹۹ درصد احتمال فرار من وجود داشت . ولی من بقیمت جان خودم و بہ بہای دستگیر شدن و اعدام خودم ، حاضر نشدم خودم را بہ آب و آتش بزنم و ہریگناہی رابقتل برسانم و الاچہ کسی میتواند انکار کند کہ تیرخسرو روزیہ خطانمیروید و بہر تقدیر بیک انسان و آنہم از فاصلہ ی نزدیک اصابت خواهد کرد ؟ من سر ساعت ۹ عصر شبیہ ی ۱۵/۴/۱۳۳۶

در يك سه راه منتظر علی متقی بودم ، پنج دقیقه گذشت و از او خبری نشد و من تصمیم گرفتم آنجا را ترك كنم كه ناگهان عظیم عسگری تند نويس مجلس شورا كه سابقا با يگان شعبه ای اطلاعات كل بود و خبر خیانت و همكاری او را با ما موران انتظامی داشتم ، باتفاق يك نفر دیگر از پهلوی من گذشت . عسگری فوق العاده متوحش بنظر میرسید و لحظه بلحظه بمن نگاه میکرد و زیر لبی چیزی بهمراه خود میگفت . همینقدر كه چند قدم از من فاصله گرفتند ، ناگهان عسگری پافشاری داشت و نفری كه همراهش بود يك تیر بطرف من شليك كرد كه البته بهدفعه ، نخورد و من نیز يك تیر بمسوی او شليك كردم و بطرف شمال شروع بدیدن نمودم . در این هنگام جمعیتی نیز سر كوجه ها جمع شد و شليك تیر مرتباً بدنیال من ادامه داشت . يك تیر به آرنج دست چپ اصابت كرد ، يك تیر به ران پای چپ خورد و يك تیر نیز بزیر قلبم اصابت نمود كه موجب خونریزی داخلی گردید و روده ها ایم راد رچند نقطه سوراخ كرد و از كلیه ی چپ عبور نمود . بعد نیز وقتی در كنار دیوار كوچه ی بن بست ایستاد بودم ، سه بار از طرف مرد ناشناسی با اجر مورد حمله قرار گرفتم و دفعه ی سوم فقط فرصت كردم سرم را بطرف چپ خم كنم تا از آسیب مصون بماند و سه نیمه آجری كه روی هم گذاشته و پرتاب کرده بود ، استخوان شانه ام را شكست و اینك كه بیش از ۹ ماه از این ماجرا میگذرد ، هنوز فقط نیمی از وظایف خود را انجام میدهد و كمتر از ۹۰ درجه از پهلوی با از جلو بطرف بالاحركت مینماید . عكس هم تازگیها از آن گرفته اند كه شكستگی و لزوم عمل جراحی مجدد را بخوبی نشان میدهد . ولی همهی قرائن بخوبی حاکیست كه هیچگونه اقدامی برای بهبود آن نخواهند كرد . برای کسی هم كه تیر باران میشود فرقی ندارد كه دستش سالم یا شكسته باشد و بهمین جهت من نیز اصراری در این كار نخواهم داشت . نکته ای كه باید در این جریان توضیح داده شود اینست كه من دست راستم و پای چپ از حركت افتاده بود ، معذلك باز حمت زیاد بكمك نردبان به پشت بام رفتم و در بیست دقیقه ای كه فرصت داشتم ، چون هیچگونه احتمال وجود نداشت كه زنده دستگیر شوم یا از زیر عمل جراحی سالم بیرون بیایم ، برای اینکه خیانت عظیم عسگری مكتوم نماند ، در نه یاده نسخه این جمله را نوشتم : « قاتل من در درجه ی اول عظیم عسگری تند نويس مجلس شورا است » و پس از امضا آنها را پراكنده كردم و بدست باد سپردم و اطمینان دارم كه بالاخره یکی از آنها كار خود را خواهد كرد و مانع از آن خواهد شد كه این مرد خیانت پیشه از مجازات فرار كند . این مرد علاوه بر آنكه قاتل واقعی منست ، يكصد هزار تومان پول حزب را خواه نقد و خواه بابت بهای خانه ای كه هم اکنون در آن زندگی میکند ، بالا کشیده است و من اطمینان دارم كه این پولها قابل خوردن نیست و خائن بالاخره مجازات خواهد شد . داد رسان محترم ملاحظه میفرمایند كه من در بیانات خود هیچگونه نظر بخصوصی نسبت به ما مومنین ابراز نكردم ، زیرا ما مومنین لباس سربازی پوشیده اند ، حقوق میگیرند و كارشان اینست كه با حزب ما مبارزه كنند و تا وقتی كه در مبارزه ی خود از حدود قوانین جاری كشور تجاوز و تخطی نكنند ، ایرادی بر آنها وارد نیست . حتی اگر ما مومنین من راضی مقاومت مسلحانه میکشند ، بنظر من در آیند كه حزب ما بحكومت خواهد رسید ، نمیبایست از آنها بازخواست كند . بهمین ترتیب نیز رامی داد رسان دادگاه ، اگر واقعا بر اساس عقیده به رژیم و دروازه رگونه نظر خاص و نفع احتمالی خصوصی صادر شود ، هرگز نباید مورد بازخواست واقع شود . اما كسانیکه وارد صفوف حزب ما شده اند ، از اسرار حزبی ما واقف گشته اند و از اطلاعات و شناسائیهای خود بزبان حزب ما استفاده مینمایند ، تكلیف علیحدگی ای خواهند داشت . باین اشخاص بنظر بهبود اها باید نگرینست و خیانتشان را باید بشدت پاداش داد . حالا اجازه بفرمائید موضوع را از نظر قانونی مورد بحث قرار دهم . تا آنجا كه كیفرخواست عمل من را ببند ۱ ماده ۱۶۰ قانون مجازات عمومی تطبیق داده است حرفی ندارم و اعتراضی نمیکم . استناد دادستان دادگاه به ماده ی ۱۶۱ نیز وارد است ، زیرا بهر حال در جریان این مقاومت مسلحانه جراحی به همدردی ستوان يك علی اصغر زمانی وارد آمده است . ولی چون مجازات ایراد این جراحی از مجازات

مقاومت مسلحانه کمتراست ، استناد ب ماده ی ۱۶۱ تا مجیری در تعیین کیفر نخواهد داشت ، زیرا ماده ی ۱۶۱ میگوید :

" اگر متهم در موقع ترمیم مرتکب جنایت یا جنحه ی دیگری هم گردد در صورتیکه مجازات آن جرم اشد از مجازات ترمیم باشد ، مجازات جرم مزبور و الا بمجازات ترمیم محکوم خواهد شد " مجازات ترمیم مسلحانه ی مندرج در ماده ی ۱۶۰ از دو تا شش سال حبس مجرد است . حالا ببینیم مجازات ایراد این جراحت چقدر است ؟ ماده ی ۱۷۳ قانون مجازات عمومی میگوید :

" هرگاه صدمه ی وارده موجب مرض یا سلب قدرت کارکردن از کسی که صدمه خورده در مدتی زاید بر بیست روز گردد ، مرتکب به شش ماه تا یکسال حبس تا مدتی محکوم خواهد شد . اگر صدمه ی وارده موجب مرض یا سلب قدرت کارکردن از کسی که صدمه خورد ماست نباشد یا فقط در مدتی که کمتر از بیست روز است باشد ، مرتکب به یازده روز الی پنج ماه حبس تا مدتی محکوم خواهد شد "

تا آنجاکه من اطلاع دارم ستوان زمانی فقط پنج روز در بیمارستان شماره ی ۲ ارتش بستری بود و مشخصا نیز بملاقات من آمد و اینک نیز صحیح و سالم است و هیچگونه نقصی در اعضا او نیست . باین ترتیب قسمت اخیر ماده ی ۱۷۳ مصداق پیدا میکند و مجازات آن از ۱۱ روز تا پنج ماه حبس تا مدتی است . پس بطور خلاصه استناد به ماده ی ۱۶۰ کافیه است و استناد ب ماده ی ۱۶۱ تغییری در میزان مجازات نمیدهد و موثر واقع نمیشود . اما نکته ی کیفرخواست به " قصد قتل مأمورین " نیز اثر قانونی ندارد ، زیرا اولامن همانطور که گفتم بقصد کشتن تیراندازی نکردم ، چون نمیدانستم ام طرفم کیست . ثانیابفرض آنکه بقصد کشتن هم تیراندازی کرده باشم ، قصد هیچ عملی جرم نیست و در این مورد فقط يك استثنا وجود دارد و آنهم سو قصد ب حیات رئیس مملکت مندرج در قانون دادرسی و کیفر ارتش است . بجز این مورد خاص که انهم باید لا اقل مقدماتی برای اجرای آن فراهم شده باشد ، قصد هیچ جرمی شناخته نمیشود و نمیتوان قصد کشتن مأمور را بحساب کشتن او گذاشت . از اینها گذشته مسئله ی دفاع از نفس هم جای خود را دارد . همانطور که توضیح دادم من غلظتا هدف تیراندازی واقع شدم و چون جانم در خطر بود میبایست از خودم دفاع کنم . ماده ی ۱۸۷ قانون مجازات عمومی بامورد خاص من کاملاً تطبیق میکند ، زیرا بمن اخطار نشد و غلظتا هدف تیراندازی قرار گرفتم و همه ی قرائن حکایت داشتند مأمورین بقصد قتل من تیراندازی میکنند ، کما اینکه يك گلوله درست بزیر قلبم اصابت کرد و فقط کافی بود چند میلیمتر بالاتر اصابت نماید تا مرا از شرکت در این دادگاه محروم سازد . بنابراین با استناد ماده ی ۱۸۷ قانون مجازات عمومی مقاومت من بخاطر دفاع از جانم و جلوگیری از يك قتل لازم بوده و عنوان ترمیم از آن سلب میگردد و لذا باتوجه ب ماده ی ۴۱ قانون مجازات عمومی از هرگونه مجازاتی معاف هستم .

۹ - داشتن و حمل سلاح غیر مجاز

در بند نهم از موارد انطباق اعمال متهم با قانون نوشته شده است :

" داشتن و حمل اسلحه ی غیر مجاز از طرف متهم منطبق است با لایحه ی قانونی اصلاح ماده ی ۴۳ مجازات مرتکبین قاچاق " .

من در این مورد دفاعی نمیکنم، زیرا سلاح غیرمجاز داشته ام و آنرا نیز با خود حمل میکردم. ام و در شب دستگیری نیز برای دفاع از جان خودم از آن استفاده کرده ام. این سلاح يك قبضه کلت و دوشانه فشنگ بود که هم اکنون در اختیار نیروهای انتظامی است. ولی از اینکه در بندنهم از کلمه ی اسلحه اسم برده شده است متعجبم. اسلحه جمع لغت سلاح است و به يك کلت نمیتوان نام اسلحه داد. هر کس این جمله را بخواند خیال میکند که من در شب دستگیری علاوه بر کلت مورد بحث سلاح دیگری نیز داشته ام و حال آنکه مطلقاً چنین نبوده است.

۱۰ - اخفاء مقصرین و فراهم ساختن وسائل فرار آنها

در بند دهم از موارد انطباق اعمال متهم با قانون نوشته شده است :

" عمل متهم در اخفاء مقصرین و فراهم ساختن وسائل فرار آنها منطبق با ماده ی ۱۲۳ قانون کیفر عمومی است."

من خودم سالهاست که در حال فرار و در شرایط اخفاء زندگی میکنم و دیگران وسائل اخفاء و فرارم را فراهم میساخته اند. بدین ترتیب چگونه امکان دارد که بتوانم اشخاص دیگری را مخفی کنم، یا وسائل فرار آنها را فراهم سازم؟ اگر خود من آزاد بودم، خانه و کاشانه ای داشتم و کسی را در خانه مخفی میکردم، شاید این اتهام میتوانست وارد باشد. ولی من که خودم لامکان و سر بار دیگران بودم، هرگز چنین امکانی رانداشته ام. فراهم ساختن وسائل فرار نیز عیناً بهمین مشکلات برمیخورد و امکان آن معقول نیست. اما بفرض آنکه این اتهامات وارد باشد تازه بموجب ماده ی ۱۲۳ قانون مجازات عمومی باید مورد مشخص آنرا در نظر گرفت، زیرا در آن ماده حالات مختلفی منظور شده و برای هر يك مجازاتهای خاصی پیش بینی شده است. ماده ۱۲۳ میگوید :

" هرگاه کسی که فرار کرده محکوم بعد از آن بوده مجازات مخفی کننده یا کمک کننده به او در فرار حبس از يك تا سه سال است."

دادگاه بدوی نیز با استناد همین ماده حد اکثر مجازات یعنی سه سال حبس تا مدتی را معین کرده است. من با جرات به دادرسان محترم اطمینان میدهم که در سراسر پرونده من کوچکترین نشانه ای وجود ندارد که بموجب آن من بکنفر محکوم بعد از مخفی کردنم یا فرار داده باشم. اگر دادستان دادگاه یا قضات محترم موفق شدند چنین مورد را بمن نشان بدهند، من هرگونه مجازاتی را که بخواهند در بست و بدو ن چون و چرا قبول میکنم. قانون میگوید حکم دادگاه باید مدلل و موجه باشد یعنی با استناد به سند معین یا اقرار معین یا گواهی و قرائن معین توجه اتهام به متهم محرز باشد. من مخصوصاً اصرار دارم که دادگاه تجدید نظر باین نکته رسیدگی دقیق کند و ببیند آیا کوچکترین دلیل و برک و قرینه ای در این مورد وجود دارد؟ من واقعات تعجب میکنم که دادرسان دادگاه بدوی بچه مناسبت این قسمت از ماده ی ۱۲۳ را گرفته اند و حد اکثر مجازات را که سه سال حبس تا مدتی است معین کرده اند؟ اگر قرار باشد در حکم فقط بیک ماده از قانون اشاره شود و مجازاتی هم معین گردد، بدون آنکه استناد باین ماده قانون و توجه بآن به متهم مدلل و موجه باشد، در این صورت تشریفات دادرسی چه لزومی دارد؟ به پرونده بازپرسی چه احتیاجی هست؟ و چرا فقط به ده فقره محکومیت اکتفا شود؟ با این شیوه میتوان يك سری از مواد قانون را بدرازی يك قطار راه آهن بدنبال هم قطار کرد و برای متهم محکومتهای رنگارنگی معین نمود!

وبه اویاغی و طاغی و جانی و قاتل و خائن و جاسوس و فاسد و فاجر و سارق و امثال آن لقب داد !
اجازه بفرمائید باین بحث تا "تراور پایان دهم"

اینک که دفاع از یکایک اتهامات پایان یافت اجازه فرمائید در مورد بعضی از نکات کیفرخواست نیز توضیحاتی بدهم :

(۱) در آخرین دفاع مرحله ی بازرسی خود که عیناً در کیفرخواست نیز نقل شده است نوشته ام :

"آرزو دارم بنام مؤسس سازمان نظامی اعدا م شوم ، زیرا وقتی جوانانی از قبیل مختساری گلپایگانی به شرف شهادت نائل میشوند اگر شخصی چون من اعدا م نگردم ، هر پیرمرد یا پیرزن عامی و بیسواد ی حق نخواهد داشت روی شرافت من تردید کند و چون من مشرف خود اطمینان دارم و به آن سخت پای بندم ، نه تنها از مقام قاضی تحقیق و مقام دادستان ارتش ، بلکه بعداً نیز از قضات دادگاه مصراً تقاضا خواهم کرد ، در اعدا م من کوچکترین تردیدی بخود راه ندهند و حتی پس از صدور و استماع حکم از آنان قلباً تشکر خواهم کرد"

ولی متأسفانه ضمن حمله به شرافتم که در جای خود در باره ی آن صحبت کردم ، این جمله نیز در کیفرخواست درج گردیده است :

"خسرو روزبه راملت ایران محکوم به اعدا م میدانم که این معنی را خسرو روزبه بخوبی تشخیص داده ، منتها آرزو دارم که شاید معجزه ای بشود و بحکم اعدا م او عنوان سند شرافت داده شود"

من وقتی این جمله را خواندم واقعات تعجب کردم ، زیرا از جمله ی من بخوبی پیداست که من به حسن تشخیص ملت ایران اعتقاد دارم و نگران هستم که مباد اعدا م نشوم و این مسئله در روح پیرزنان و پیرمردان ساده و بیسواد و سایر افراد ملت ایران سوء تفاهمی بوجود آورد و تصور کنند که خسرو روزبه مثل دکتر بهرامی ها و دکتر یزدی ها به حزب خود شریخی خائنی کرده و بیپاس این خیانت از اعدا م معاف گردیده است . این مسئله بخوبی نشان میدهد که افکار عمومی ملت ایران ستوان مختاریها و امثال آنها را خادم ملت ایران میدانند و بهرامی ها و یزدی ها را محکوم و خائن می شمارد و همه ی نگرانیهای من در اینست که مباد ابشرف چنان افتخاری نائل نشوم . از کجای آن جمله ی صریح و روشن این استنباط حاصل میشود که ملت ایران خسرو روزبه را محکوم به اعدا م میدانند و خود شریخی نیز این معنی را بخوبی تشخیص داده است ؟

(۲) علاوه بر این تناقض گوئی آشکار در ذیل عنوان "نتیجه ی تحقیقات و دلایل اتهام" از متن کیفرخواست باین جمله برمیخوریم :

"از نظر خسرو روزبه "تحریص مردم به مسلح شدن برضد قدرت سلطنت" و "مشکل شدن نظامیان در سازمان نظامی حزب منحل شده" ناچیزترین اقدام و عمل بمنظور "بهم زدن اساس حکومت" بود"

و حال آنکه از صفحه‌ی ۱۶۵ بازپرسیهای من در مورد اقداماتی که علیه سلطنت بجا آورده ام این جمله را عیناً در کیفرخواست نقل کرده اند :

"... بالاخره عضویت من در سازمان نظامی بزرگترین اقدام من در این زمینه است..."

دادرسان محترم با توجه به کلمات "ناچیزترین اقدام" و "بزرگترین اقدام" مندرج در این دو جمله ، تناقض آشکاراً تصدیق میفرمایند . شکی نیست که وقتی محیط زندگی پراز تناقض باشد ، خواه ناخواه در هر نوشته ای ، شعری و اقدامی انعکاس خواهد یافت ، کما اینکه برپاکردن مجسمه ی ملك المتكلمين در چهارراه حسن آباد و انتخاب آقای صدر الاشراف بسمت ریاست مجلس سنانمونه ی دیگری از اینگونه تناقض اجتناب ناپذیر است .

۳) در مورد آتش زدن ناو بیرو و جریان ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ نیز به حزب توده ی ایران اتهاماتی نسبت داده شده ، ولی چون علیه شخص من درادعنامه به آن اشاره نشده است ، فقط تا گفتم میگویم که هیچیک از این دو حادثه کوچکترین ارتباطی با حزب توده ی ایران نداشته و آنچه دکتر بهرامی در متنفرنامه های خود نوشته است دروغ بیشرمانه ای بیش نیست . صفحات بازپرسی من نیز این نکته را صریحاً تأیید مینماید .

۴) کیفرخواست بارهابه لامذهب بودن من اشاره کرده و در مواردی نیز اصطلاح : "لامذهب کمونیست" را بکار برده است و در ذیل عنوان "ج- موضوع اتهام" نوشته است :

"در سال ۱۳۲۲ عضو حزب توده میشود و یا گرائیدن بآن حزب خود را از قید "مذهب" و "وطن" آزاد و رها کرده که در اثر این آزادی و رهائی ، تلاش متهم به منظور بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت و محو استقلال کشور امری قهری و حتمی بوده است ."

دادرسان محترم اگر به پرونده ی بازپرسی من توجه فرمایند می بینند که من نوشته ام در دورانی که در مدرسه ی متوسطه تحصیل میکردم ، بعلت آشناشدن با علوم ریاضی و طبیعی و مطالعتهای مکاتب مختلف فلسفه ، بطور قطع به این نتیجه رسیدم که هیچیک از ادیان جهان پایه ی علمی و محکمی ندارند و از آن پس لامذهب شدم . باین ترتیب من سالها پیش از آنکه حزب توده ی ایران تأسیس شود و سالها پیش از تقاضای عضویت در این حزب لامذهب بوده ام و حال آنکه کیفرخواست مدعی است که من با گرائیدن به حزب توده ی ایران خودم را از قید مذهب رها ساخته ام و این نیز تناقض آشکار دیگری در متن کیفرخواست است . اصولاً شرط عضویت در حزب توده ی ایران لامذهبی نیست و هر کس میتواند با حفظ معتقدات خود عضو حزب توده ی ایران بشود . بنظر من نود درصد کسانی که در رشته های علمی تحصیل میکنند ، نسبت به اساس مذهب بی اعتقاد میگرددند و فقط ده درصد ممکن است در حال تردید باقی بمانند یا اعتقاد خود را از دست ندهند . ولی از بین آن نود درصدی که اعتقادشان سست میشود ، فقط عددی انگشت شماری هستند که نظر خود را با صراحت بیان میدارند و بقیه ضمن آنکه اعتقادی ندارند بظواهر و انمود میسازند که به مبانی مذهب معتقد هستند و فقط در نزد نزدیکترین و محرمترین دوستان خود ممکن است نظر صریح خویش را ابراز دارند و عمل خود را بگونه ی تقیه تلقی میکنند . مذهب دردورانهای تاریخی گذشته نقش مهمی داشته و بدون تردید پیشوایان مذهبی شخصیتهای بزرگ اجتماعی و انسانهای

مصلح و خیراندیش و بشردوست و با حسن نیتی بوده اند و میخواستند از طریق مذهب بجامعه خدمت کنند و بکلمه بیم و امید و بهشت و جهنم مردم را وادار بکار خوب و احتراز از عمل زشت سازند. ولی وقتی بشر ترقی کرد، فرهنگ توسعه یافت و اصول اخلاقی و وجدانی متکی به آرمانهای بشر-دوستانه ریشه گرفتند، در آنصورت مذهب نقش خود را از دست میدهد. مسئله ی مذهب از نظر علمی بطور کامل حل شده است و اکتشافات جدید علمی نیز روز بروز غریبات سنگینتری بر آن مینوازد. امروز بشر موفق شده است پروتئین راکه ماده ی اصلی موجودات زنده است از طریق ترکیبات شیمیائی و بکلمه امید امینه در لابراتوار بسازد و خلق کند. بشر میتواند سلولهای زنده را در محیط شیمیائی مناسب کشت دهد و همانگونه که این سلولها در بدن تکثیر مینمایند آنها را در محیط شیمیائی و خارج از بدن موجود زنده به تکثیر وادارد. هم اکنون میتوان چنین چند روزه را در محیطی شبیه زهدان پرورش داد و بزرگ کرد و حتی بد لخواه خود عضو معینی، از آن جمله مغز او را، بر شد بیشتری وادار ساخت. مسئله ی بوجود آمدن موجودات یک سلولی در شرایط خاص و تکمیل و تحول آنها و سرانجام پیدایش انواع و اقسام موجودات تکامل یافته جز مسائل بدیهی و حل شده ی علم است. زنده کردن مجدد بعضی از حیوانات نیم ساعت پس از مرگ و زنده کردن مجدد انسان در چند دقیقه ی اول پس از مرگ، وصل کردن کله ی بریده ی یک توله سگ بگردن یک سگ پیر و ملاحظه ی اینکه این دو کله ضمن آنکه بدن واحدی دارند، حالات روحی پیری و جوانی خود را حفظ میکنند و بعلمت داشتن بدن مشترک به موجود واحدی تبدیل نمیگردند و مغز آنها نقش بخصوصی را بازی مینماید و ده هامورد دیگر به طلاب علوم امکان میدهد که حقایق را با دیدهی وسیعتری بنگرند و طرز تفکرشان در اینگونه مسائل، علمی و روشن بینانه باشد. بعلاوه قوانین مذهب که جامد و خشک هستند نمیتواند پابهای تکامل جامعه ی بشری پیش بروند و خود را با احتیاج روز تطبیق دهند و مبنا و اساس اداره ی جامعه ی بشری باشند. بهمین جهت کمونیستها با مذهب اشخاص کاری ندارند و در اینگونه امور وجدانی و باطنی اشخاص کوچکترین مداخله ای نمینمایند. در کشورهای سوسیالیستی کلیسا و مسجد و کنشت و حظیره القدس در کنار یکدیگر قرار دارند و پیروان مذهب مربوطه را برای عبادت بدرون خود میپذیرند. همانگونه که هر سال عده ای نیز از مسلمانان شوروی برای ادای مراسم حج به مکه میروند و بسرکار خود باز میگردند. اینست روش کمونیستها نسبت ب مذهب! ولی حکومت ایران که قانون اساسی آن مذهب رسمی کشور اسلام اعلام نموده است، بموجب قوانین و بطورطنسی مالیات مسکرات میگیرد و کارخانه ی رسومات در سراسر کشور و در زیر نظر دولت بکار تهیه و فروش مسکرات ادامه میدهد. تعداد مغازه های مشروبفروشی دست کم صد برابر کتابفروشیهای پایتخت است. خود دولت بدور شهر نو قلعه میکشد و عصمت فروشی را امری قانونی و مجاز میشمارد و کلانتری مخصوص برای آن تأسیس میکند و در همه جا قمارخانه ها عطا بکار مشغولند. خلاصه آنکه از مذهب فقط تظاهر به آن باقی مانده است. ریاخواری باشدت رایج است، کمتر کسی روزه میگیرد، نماز میخواند و بسیار تکالیف دین قیام میکند. همین سیزده بدرامسال بسیار گویا و روشن کنند ه بوده. فقط از طریق ریاخواری و سفته بازی و عدم مراعات تکالیف و دستورات احکام دین است که عده ای در ظرف مدت کوتاهی صاحب همه چیز میشوند و صد هانفر دیگر را ب خاک سیاه می نشانند. ولی هرگز از تظاهر به مذهب غافل نیستند و چوب تکفیر را بسر کمونیستهای لامذهب میزنند. حالاکه بحث باین شکل خاتمه یافت اجازه فرمائید چند جمله نیز از یک حکایت گلستان سعدی نقل کنم :

" ابله ی رادیدم سمین و خلعتی ثمین در بر و مرکب تازی در زیر و قصب مصری بر سر . کسی گفت ای سعدی چگونه می بینی این دیبای معلم بر این حیوان لایعلم ؟ گفتم خطی زشت است که به آب زرنوشته است و بزرگان گفته اند یک خلقت زیبا به از هزار

خلعت دیا .*

به آدمی نتوان گفت ماند این حیوان مگرد راعه و دستار و نقش بیرونش
بگردد در همه اسباب و ملك هستی او که هیچ چیز نبینی حلال جز خوش

ملاحظه میفرمائید که سعدی همی اسباب و ملك و هستی اینگونه اشخاص را حرام ولی خونشان را حلال دانسته است . این گفته ی کمونیستها ، کلام خسرو روزه کمونیست نیست ، بلکه سخن آبد ارسعد پست .

آخرین سخن

د ادرسان محترم !

اگر من در محضر ادگاه باصراحت هرچه تمامتر از عقاید و نظرات سیاسی و اجتماعی خودم دفاع کردم نه بخاطر آن بود که بطور مطلق مرگ را شربتی شیرین و گوار امید ام . مردن بهر حال ناگوار است ، بویژه برای کسانی که صاحب عقیده هستند و قلبشان آکنده از امید به آینده ، امید به آینده ی روشن و تابناک است . ولی زنده ماندن بهر قیمت و بهر شرط نیز شایسته ی انسانها نیست . زیرا هرگز راه نباید هدفه را منتفی سازد . اگر زنده ماندن مشروط به هتك حیثیت ، تن دادن به پستی ، گذشتن از آبرو ، پانهادن بر سر عقاید و آرمانهای سیاسی و اجتماعی باشد مرگ صدبار بر آن شرف دارد . آنها که طالب زندگی بخاطر زندگی هستند میتوانند بهای زنده ماندن را بهرمیزان که لازم باشد بپردازند ، میتوانند عقاید و نظرات و آرمانهای خود را مثل پیراهن و زیرشلوار هفته ای دو بار عوض کنند ، میتوانند به مقدساتی که تا پشت میله های زندان به آن پای بند بودند ، پشت پا بزنند ، میتوانند فقط بخاطر جلب اعتماد بیشتر و تحصیل " آزادی " حتی دروغ هم بگویند ، بهتان بزنند و آنچه را که به هیچ وجه به حزب توده ی ایران مربوط نبوده است به آن نسبت دهند . چنین موجوداتی زندگی را مافوق همه چیز میدانند و همه چیز را با آن مبادله میکنند . خوب مردن هم مثل هر کار دیگری مستلزم بلد بودن است . نجار تا نجاری را بلد نباشد ، خیاط تا برش و دوخت و دوز را خوب نداند ، آهنگر تا به اصول پتک زنی و تغییر شکل آهن تفته وارد نباشد ، نجار و خیاط و آهنگر خوبی نیست . همانگونه که آنها باید کار خود را بلد باشند ، انسان بمعنی صحیح کلمه نیز باید خوب مردن را بلد باشد . مردن در زیر چرخ اتوبوس ، مردن در رختخواب گرم ، مردن بكمك تریاک و استرکینین ، مردن در اثر افراط در مشروب و امثال آن از انواع خوب مردن نیست ، ولی سربازی که بخاطر دفاع از میهن بمیرد ، پزشکی که بخاطر پیدا کردن راه علاج يك بیماری خطرناک جانش را فدای سازد ، انسانی که بخاطر آرمانهای سیاسی و اجتماعی خود شربت شهادت بنوشد ، راه خوب مردن را بلد است . هر سال طبق امار رسمی و بموجب حسابهای احتمالات

نزدیک ۴۰ میلیون انسان در سراسر جهان میمیرند . زلزله ، آتش فشان ، سوانح گوناگون ، بیماریهای رنگارنگ و امثال آن باعث این تلفات سنگین هستند . وقتی مردن باین آسانی است ، هنگامی که دوهزار نفر انسان خرم و شاداب و امیدوار به آینده در يك لحظه بکام زمین فرو میروند و همه ی آرزوهایشان ب خاک سپرده میشود ، وقتی بیماری سرطان پیدا میکند و مبتلایان بآن با صبر و بردباری بانتظار روز

مرگ خود می‌نشینند، چنانسانی که پیش از دو ثلث از زندگی خود را با مرارت و سختی ولی در عین حال با تلاش و کوشش شرافتمندانه بخاطر انسانها گذرانده است از مرگ بترسد؟ هرکس وظیفه‌ی تاریخی مشخصی دارد. عباسی وظیفه داشت بعیرد و حرف نزند، ولی من وظیفه دارم بعیرم و حرف بزنم، و از مقدسات حزیم دفاع کنم. من زمانی دستگیر شدم که دیگر هیچ راز مکتومی وجود نداشت. بهرامی‌ها، قریشی‌ها و مخصوصاً عباسی از سیرتاپیاز را گفته بودند. حتی مطالبی که فقط دو نفر از آن واقف بودند، مثلاً فقط من و عباسی از آن اطلاع داشتیم، افشا شده بود. حجم اطلاعات دستگاه برآستی ده برابر مجموعه‌ی اطلاعات من بود.

در چنین شرایطی فقط يك وظیفه وجود داشت و آنهم دفاع از گذشته‌ی حزب و افتخارات آن بود. من اگر می‌خواستم مثل جلسات اول بازپرسی، بهمه چیز پاسخ "نه" بدهم، نه تنها از اطلاعات دستگاه تحقیق چیزی کم نمیشد، نه تنها طرح مسائل و دفاع از آنها برای کسی که از بیخ منکر همه چیز است نه امکان داشت و نه معقول بود و بالنتیجه حزب بلادفاع میماند، بلکه بدون تردید من امروز وجود خارجی نداشتم و مثل کوچک شوستری و وارطان از زندان "آزاد" شده بودم. فرق انگونه آزادی باتیرباران اینست که هم این حرفها زده نمیشد و هم حیثیت من بخاطر میافتاد و ممکن بود تا مدتی عده‌ای تصور کنند که من نیز واقعا مثل بهرامی و قریشی همه چیزم را داده‌ام و آزادی از زندان را خریده‌ام. من بمقتضای این تحلیل روشن بینانه بود که راه خودم را مشخص کردم و اینک نیز انرا بسا افتخار بی‌پایان می‌رسانم. افتخار من اینست که بوظیفه و مأموریت تاریخی خود عمل کرده‌ام. من باینجهت در ایران مانند م‌تاغیرغم همه‌ی خطرات جانی، کاری را که امثال یزدیها و بهرامی‌ها و قریشی‌ها و شرمینی‌ها انجام ندادند انجام دادم.

در حلقه‌ی کارزار جان‌دادن بهتر که گریختن بنامردی

من سنگرمبارزه راترك نکردم و اکنون نیز تمام عواقب آنرا باروی گشاده تحمل میکنم.

خلاف رای پارانست سعدی که برگردند روز تیر یاران

شاید نخستین بار باشد که شما متهمی را با چنین روحیه و طرز تفکری محاکمه میکنید، ولی نخستین بار در تاریخ نیست. تاکنون بسیاری از انسانهای صاحب عقیده در چنین دادگاههای محاکمه شده‌اند، محکوم گردیده‌اند و بشرف شهادت رسیده‌اند. ولی نیروی افکار عمومی آنان را تبرئه کرده است. من به عقاید پایبندم، نظرات سیاسیم را مقدس می‌شمارم، به عهد و سوگند خود وفادارم و بامضائی که در زیر انکت حزب توده‌ی ایران کرده‌ام احترام میگذارم و هرگز یخسا طر جلب منفعت یا دفع خطر، پیمان خود را نمی‌شکنم.

و ان دعیت بخلد و صرت ناقض عهد قما تطیب نفسی و ما استطلب منامی

(اگر باین شرط به بهشت دعوت کنند که عهد و پیمان خود را بشکنم هرگز نفسم به آن رضایت نخواهد داد و خواب خوش نخواهم داشت). بقول سعدی

قدمی که برگرفتی بخواه عهد یاران اگر ازینلا بترسی قدم مجاز باشد

اینک بدون آنکه خودم رابزه‌کار و مستوجب مجازات و درخور اعدام بدانم چون شرفم در معرض خطراست، رسماً از اد رسان محترم تقاضای صدور حکم اعدام خودم را مینمایم. این تقاضا فقط بخاطر آنست که هم در افتخار افسران شهید شریک باشم و هم هرگونه اتهامی که شرفم را تهدید میکند از من

گردد ، والانه من و نه آن افسران و نه هیچیک از کسانی که در سالهای اخیر بعلت فعالیتهای سیاسی محکوم گردیده اند ، نه تنها بزهکار نیستیم ، بلکه خد متکزار میهن عزیز خود نیز هستیم و افکار عمومی ملت عادل و نجیب ایران تمام این احکام را ظالمانه میدانند و فرزند ان فد اکار خود را تبرئه نموده است . خسرو روزبه را محکوم کنید ولی شجاعت و شهامت و میهن پرستی و بشردوستی و فد اکاری را محکوم نکنید و در چنین صورتی من بلافاصله پس از قرائت حکم بآلب خندان و قلب قوی از داد رسان محترم تشکر خواهم کرد . ولی این تشکر حق فرجام خواهی من را نقض نخواهد نمود و ازان حق در صورتیکه لازم بد انم برای شکستن حکم از هر جهتی که منافی با حیثیتم نباشد استفاده خواهم کرد .

مشغول عشق جانان گر عاشقی است صادق در روز تیر باران باید که سرنخارد

پایان

نشریه ی حزب توده ی ایران

چاپ چهارم

بهدار ایران ۲۰ ریال
درخارج از ایران معادل ۲۰ ریال

The last defence of Khosrow Rouzbeh
member of the Central Committee of
the Tudeh Party of Iran in the mili-
tary court, Third Edition. 1970

Price: 25 Cents

Druckerei "Salzland"

325 Stassfurt

از انتشارات حزب توده ایران